

محمد شریفی

فرهنگ ادبیات فارسی معاصر

ویراستار

محمد رضا جعفری

فرهنگ نشر نو

با همکاری نشر آسیم

تهران، ۱۳۹۴

فرهنگ ادبیات فارسی معاصر

فرهنگ نشر نو تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم (شهید جنتی)،
پلاک ۱۳ — تلفن: ۸۸۷۴۰۹۹۱
نوبت چاپ اول، ۱۳۹۵
شمارگان ۱۱۰۰ نسخه
طراح جلد پارسوا باشی
لیتوگرافی باختر
چاپ غزال
همه حقوق برای فرهنگ نشر نو محفوظ است

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه شریفی، محمد، ۱۳۴۵ —
عنوان و نام پدیدآور فرهنگ ادبیات فارسی معاصر / محمد شریفی؛
ویراستار محمدرضا جعفری
مشخصات نشر تهران: فرهنگ نشر نو، آسیم، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری پانزده، ۸۷۹ ص.
شابک ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۷۴۳۹ - ۹۹ - ۹
وضعیت فهرست‌نویسی فیبا
یادداشت کتاب حاضر برگزیده‌ای از کتاب «فرهنگ ادبیات
فارسی» تألیف محمد شریفی است
عنوان دیگر فرهنگ ادبیات فارسی
موضوع ادبیات فارسی — واژه‌نامه‌ها
موضوع ادبیات فارسی — اصطلاح‌ها و تعبیرها
شناسه افزوده جعفری، محمدرضا، ۱۳۲۸ —، ویراستار
رده‌بندی کنگره ۱۳۹۵ ۴۰۱۵۷ ف ۴۳ س / ۳۲۲۱ PIR
رده‌بندی دیویی ۸ فا ۰ / ۳
کتابشناسی ملی ۴۱۳۶۱۰۴

مرکز بخش آسیم
تلفن و دورنگار ۸۸۷۴۰۹۹۲-۴
پها ریال

تماس با مؤلف تهران، صندوق پستی ۱۸۲۸ - ۱۳۱۴۵
nicomachus40@yahoo.com

ادای دین و امتنان

دوست بسیار عزیزم، محمدرضا جعفری، نه فقط ویراستار این فرهنگ بلکه استاد و راهنمای من بود و به واقع «دستم بگرفت و پایه پا برد». او بود که پیشنهاد تألیف این فرهنگ را مطرح کرد و با سعه صدر خاص خود، مرا جرأت داد تا کاری اینچنین را آغاز کنم و در طول سالیانی که مشغول کار بودم، بی دریغ، مرا از راهنماییهای ارزنده‌اش بهره‌مند ساخت و سرانجام نیز با حوصله تمام، کار را از بیخ و بن سامانی دیگر داد و طی چهار بار بازخوانی، متن آن را از بسیاری نقایص پیراست و ثر آن را آراست. یکسر مدیون او هستم.

در مراحل پایانی کار از یاری جمعی از نیکنامان ادبی نیز سود جستهم. از هیچ‌یک از ایشان نامی نمی‌برم تا نقایص و معایب کارم را با نیکنامی ایشان نیامیخته باشم. از یکایک ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

دوست فرهیخته‌ام لیلا حکیم‌الهی از سر لطف، زحمت تلخیص سه منظومه از شاعران معاصر و سه رمان را بر عهده گرفت و مرا رهین مهربانی خود ساخت. از دوست عزیزم دکتر امید کاشانی راد سیاس دارم که بر من منت گذاشت و حاصل سالها تدقیق در اشعار شاملو و اخوان ثالث را در کف مهر نهاد و مرا در شناخت بیشتر این دو شاعر بزرگ یاری داد و همچنین نمونه‌های آرایه‌های ادبی در شعر ایشان را با دقت و صرف وقت فراوان یافت و در اختیارم گذاشت.

مقاله ادبیات کودکان و نوجوانان تماماً مدیون لطف صوفیا محمودی است که اطلاعات گردآورده خود برای کتاب ادبستان (فرهنگ ادبیات کودکان و نوجوانان) را پیش از چاپ در اختیارم گذاشت و بار عظیم جستجویی طاقت‌فرسا را از دوشم برداشت.

داریوش کیارس در زمینه گرایشهای مختلف شعر نو راهنمایی ام کرد و اطلاعاتی را از سر مهر در اختیارم گذاشت.

مقاله ادبیات مهاجرت بدون لطف بی حد و راهنمایی بی شائبه ملبحه تیره گل شکل نمی گرفت. همچنین یادی از دوست نادیده ام زنده یاد داریوش کارگر می کنم که اسباب آشنایی با خانم تیره گل را فراهم آورد و در موارد دیگر نیز بارها مرا مرهون الطاف خود کرد. مجید روشنگر نیز لطف کرده مطالبی در این زمینه در اختیارم گذاشت. مقاله ادبیات آهنگین فارسی را سید علی رضا میرعلی نقی به سفارش ناشر برای این فرهنگ نگاشتند که با تلخیص و اندکی تغییر ذیل مدخلی به همین عنوان آمده است.

فرزانه سیانپور و زهره گلبخش فیشهای دستنویس بخشهای اولیه کار را با حوصله و دقت تایپ کردند و همچنین همکاران عزیزم در دفتر فرهنگ نشر نو، سودابه دیباج و سید امیر رضا منظورالاجداد در حروفچینی و اعمال اصلاحات و صفحه بندی یاری ام دادند.

محسن صلاحی آخرین بازبینی را بر عهده گرفت و با اصلاح برخی سهوهای تایپی و بعضی پیشنهادات در پاکیزگی کار کوشید. طرح جلد حاصل ذوق سلیم دوست عزیزم پارسوا باشی است. از همه ایشان سپاسگزارم.

م. ش.

ما قصه‌ها را گرد آورديم
و همت و معرفت ما از اين بيشتري ميداني نداشت

مقدمه

اين فرهنگ، راهنمای ساده‌ای است برای رفع نیاز آني علاقه‌مندان ادبيات معاصر فارسی. سعی بر آن بوده است که مجموعه‌ای از اطلاعات لازم برای خوانندگان حرفه‌ای یا نیمه حرفه‌ای به صورتی مدون فراهم آید تا حتی الامکان پاسخگوی پرسشهایی باشد که برای ایشان مطرح می‌شود، و راه را برای ادامه مطالعه‌شان هموار سازد. هم از این رو بنای آن بر اختصار است.

مهم‌ترین ویژگی این فرهنگ گردآمدن اطلاعات گوناگون ادبی در کنار یکدیگر است — از شرح احوال شاعران و نویسندگان تا خلاصه‌رمانها و نمایشنامه‌ها و برخی از داستانهای کوتاه، و همچنین اصطلاحات و آرایه‌ها و برخی اشارات ادبی.

در این فرهنگ بنیاد کار بر ادبیات خلاصه و بویژه ادبیات داستانی است و از حیث دایره شمول، دربرگیرنده ادبیات نوین ایران از حدود انقلاب مشروطه تا امروز است. باید توجه داشت که حجم مقالات بیانگر میزان ارزش و اهمیت موضوع نیست بلکه در مورد پدیدآورندگان به عوامل مختلف چون منابع بازمانده و اطلاعات در دسترس، و در مورد داستانها، به ساختار و کثرت یا قلت حوادث بستگی دارد؛ از اینجاست که گاه یک داستان کوتاه فضایی بیش از یک رمان اشغال کرده است.

تقریباً نود درصد رمانها و نمایشنامه‌ها و داستانهای کوتاه یعنی چیزی در حدود ۱۸۰۰۰۰ صفحه را شخصاً خوانده و تلخیص کرده و اطلاعات لازم را از آنها استخراج نموده و در مورد حدود ده درصد باقیمانده حتی الامکان از منابع موثق استفاده کرده‌ام. علاوه بر مراجعات موردی، خواننده علاقه‌مند می‌تواند این کتاب را از ابتدا تا انتها

بخواند و پس از مطالعه خلاصه و محتوای آثار مشهور ادبی که ضیق وقت و دیگر گرفتاریها مجال مطالعه آنها را نمی‌دهد — اگر آن خلاصه را موافق سلیقه خود یافت — به سراغ متن اصلی برود.

ناگفته عیان است که گام اول در کارهایی اینچنین، خاصه آنگاه که یک‌تنه برداشته شود، خالی از نقص نیست و هرگز نمی‌توان نقطه پایان و کمال برای آن قائل شد. از زمانی که کار این فرهنگ را آغاز کرده‌ام به جرأت می‌توانم بگویم کمتر روزی بوده است که علاوه بر تنظیم مقالات جدید، در مطالب پیشین دستی نبرده باشم — و هم اکنون نیز که این فرهنگ پیش روی شماست، کار اضافه و حک و اصلاح ادامه دارد. بنا بر این از خوانندگان و مراجعان بصیر صمیمانه تمنا دارم که خود را در این اثر سهیم بدانند و با یادآوری نقایص و اشکالات، مرا در رفع آنها یاری کنند.

محمد شریفی

تیر ۱۳۹۵

راهنمای استفاده از فرهنگ

برای سهولت استفاده از این فرهنگ، ذیلاً توضیحاتی در باره روش تألیف آمده است تا جوینده بداند که در آن چه چیزها را خواهد یافت و چه چیزها را به چه دلیل نخواهد یافت.

در مورد اشخاص:

شاعران و داستان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان و طنزپردازان و پژوهشگران فرهنگ عامه و همچنین معدودی از منتقدان که اثر مهمی در نقد ادبی داشته‌اند، با ذکر فهرست آثارشان معرفی شده‌اند.

برای انتخاب آنان علاوه بر معیارهایی چون سطح کیفی آثار به قضاوت پژوهشگران و منتقدان و داوران جوایز ادبی، و نیز شهرت و محبوبیت نزد کتابخوانان حرفه‌ای، ناگزیر باید معیار کلی‌تری نیز وضع می‌گردید. در ابتدا شمار آثار چاپ شده ایشان مد نظر بود اما عاقبت شرط سنی نیز معیار قرار گرفت؛ به این ترتیب که در همه عرصه‌ها (بجز ادبیات مهاجرت) به معرفی کسانی پرداخته شده است که پیش از ۱۳۴۰ شمسی متولد شده‌اند و در حال حاضر شهرت و مقام آنها تثبیت گردیده است. البته با این معیار نیز جمعی از نویسندگان با استعداد و توانا حذف شدند اما چاره‌ای جز این نبود.

- از شاعران معاصر به سرایندگان شعر سنتی اشاره نشده است مگر در مورد محمد تقی بهار، پروین اعتصامی، شهریار، ایرج میرزا، عارف قزوینی، میرزاده عشقی، فرخی یزدی و احياناً چند تن دیگر از این دست.
- از نویسندگان نسل اول داستان‌نویسی در ایران تقریباً تمام آثار ایشان تلخیص شده است و از نسل دوم نیز عده‌ای با تمام آثار حضور دارند اما از برخی تنها یکی دو

رمان تلخیص شده است. از آثار نویسندگان نسل سوم به بعد نیز نمونه‌های منتخب آمده است.

- از میان نمایشنامه‌نویسان بیشتر به کسانی توجه شده است که جنبه ادبی کارشان بر جنبه نمایشی غلبه دارد؛ بنابراین، آنان که آثار نمایشی فراوانی پدید آورده‌اند که با وجود اجرا به هیأت کتاب درنیامده است در ویراست حاضر حضور ندارند.

- برخی از نویسندگان و شاعران حوزه ادبیات کودکان و نوجوانان ذیل مقاله ادبیات کودکان و نوجوانان و برخی از مشهورترین نویسندگان عامه‌پسند ذیل ادبیات عامه‌پسند، و همچنین برخی از ترانه‌سرایان بنام، ذیل مقاله ادبیات آهنگین فارسی معرفی شده‌اند.

- شماری از مطرح‌ترین نویسندگان و شاعران ایرانی مقیم خارج از کشور، علاوه بر کسانی که کار ادبی خود را در ایران آغاز نموده و سپس مهاجرت کرده‌اند، ذیل مقاله ادبیات مهاجرت معرفی شده‌اند.

- شماری از پیشگامان تجدّد ادبی نظیر میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حبیب اصفهانی، با وجود آنکه به اعتبار دوره زندگی در حوزه شمول این فرهنگ نمی‌گنجد، به اعتبار پیشگامی و اهمیتشان در شکل‌گیری ادبیات معاصر ایران معرفی شده‌اند.

در مورد آثار معاصر:

- خلاصه تمام رمانهای مطرح در ادبیات فارسی با شرحی که عموماً دربرگیرنده اطلاعاتی چون نوع، حجم تقریبی، زمان و مکان وقوع، و پیرنگ داستان است در این فرهنگ آمده است.

در بانک اطلاعاتی مبنا که برای تألیف این فرهنگ طراحی و تکمیل شده است، اغلب رمانها دارای فهرستی از شخصیتهای اصلی است که مناسبات و نقش ویژه آنها در پیشبرد داستان، و بالاخره سرنوشتشان را در برمی‌گیرد؛ اما از آنجا که در ویرایش حاضر بنا بر اختصار است، ارائه این بخش از اطلاعات به مجال دیگر و ویرایشی مفصل‌تر موکول گردید.

- در مورد مجموعه داستانهای به هم پیوسته و نمایشنامه‌ها نیز مانند رمانها عمل شده است.

● مجموعه داستانهای مشهور یا برنده جایزه هر یک در مدخلی جداگانه آمده و بر حسب شهرت و اهمیت به یکی از این سه صورت معرفی شده است: یا تنها نام نویسنده و شمار داستانها و سال انتشار و جایزه تعلق یافته بدان ذکر شده؛ یا در برخی موارد خلاصه یکی دو داستان برگزیده از آن مجموعه نیز آمده است تا حال و هوای کلی مجموعه نشان داده شود؛ و یا علاوه بر اطلاعات کلی، فهرست داستانها نیز که هر کدام در مقاله‌ای جداگانه معرفی شده‌اند با حروف سیاه آمده است. از آن میان،

تقریباً همه داستانهای کوتاه و نمایشنامه‌های چند نویسنده به شرح زیر تلخیص شده و هر یک در مقاله‌ای جداگانه آمده است:

سید محمد علی جمالزاده، به خاطر فضل تقدّم؛

صادق هدایت و جلال آل احمد، به خاطر شهرت فراوان (از جنبه‌های مختلف)؛

صادق چوبک و ابراهیم گلستان و غلامحسین ساعدی و بهرام صادقی و

هوشنگ گلشیری به خاطر تکنیک قوی و نیز به دلیل اینکه بیشتر آثارشان در قالب داستان کوتاه بوده است.

● در مورد برخی از نویسندگان مانند مهشید امیرشاهی و رسول پرویزی نیز مجموعه داستان آنها معرفی شده و فقط یک یا دو داستان کوتاه از آن مجموعه که معمولاً اقبال یافته‌ترین آنهاست خلاصه شده است.

● دفترهای شعر مشهور و تأثیرگذار در مقاله‌های مستقل معرفی شده است.

● کتابهایی که در خارج از ایران چاپ شده است در فهرست آثار نویسنده آمده ولی مقاله جداگانه‌ای به آنها اختصاص نیافته است مگر آنکه بعداً در ایران چاپ شده باشند.

● در مورد رمانها و مجموعه داستانهایی که برنده یکی از جوایز ادبی بوده‌اند اما نویسنده آنها واجد شرط سنی نبوده است، استثنائاً فقط خود کتاب به صورت مدخل مستقل آمده است.

سایر توضیحات:

● در مقاله مربوط به هر پدیدآورنده، تقریباً همه جا ابتدا اطلاعاتی راجع به شرح حال او آمده و سپس به ارزیابی مختصری از کارهای او پرداخته شده و در پایان آثار ادبی وی معرفی گردیده است و نام هر یک از آثار که خود موضوع مقاله‌ای جداگانه

بوده با حروف ایتالیک سیاه و در غیر این صورت با حروف زر ایتالیک مشخص شده است. از سبک کار و مضمون آثار نویسندگانی که کتابهایشان موضوع مدخلی مستقل است کمتر صحبت شده است تا از تکرار اجتناب شود اما در مورد کسانی که آثارشان مقاله‌ای مستقل ندارد توضیحات مشروح تر آمده است — مانند محمد کلباسی.

● در مورد نامهای مستعار یا مشهوری که نام واقعی شخص موضوع مقاله نیست — مثل احمد محمود یا نوذر پرتگ — تقدّم نام خانوادگی بر نام رعایت نشده و در ردیف حرف اوّل نام آمده است.

● در مورد کسانی که اثر آنها مشهورتر از خودشان است، ذیل معرفی اثر، مختصری نیز در شرح احوال ایشان آمده است؛ مانند اسمال در نیویورک از حسین مدنی یا بامداد خمّار از فتّانه حاج سیّد جوادی.

● تاریخ انتشار برخی از کتابهای معاصر در منابع گوناگون گاه یک سال یا بیشتر با یکدیگر اختلاف دارد که ناشی از اختلاف تاریخ نشر در شناسنامه کتاب با تاریخ ثبت شده در کتابشناسیها است. در این فرهنگ، هر جا مقدور بوده، تاریخ مندرج در شناسنامه کتاب اصل تلقی گردیده و در صورت عدم دسترسی، تاریخ انتشار به استناد کتابشناسیها و سایر منابع ذکر شده است.

● در باره اغلب آثار، حجم تقریبی (بر مبنای شمار کلمات) ذکر گردیده است تا خواننده بتواند تصویری کلی از حجم آن و مقایسه با اثر یا آثار دیگر داشته باشد.

● در هر مقاله هر جا نام شخص یا کتاب یا اصطلاحی آمده است که خود موضوع مقاله‌ای جداگانه است و رجوع بدان خالی از فایده نخواهد بود با تغییر حروف مشخص شده است؛ مانند نیما یوشیج؛ بوف کور؛ رآیسم جادویی.

● مبنای حرکت‌گذاری کلمات چه در مدخلها و چه در متن، حصول اطمینان از درست خوانی بوده است و هر جا شائبه اشتباه در میان نبوده و احتمال غلط خوانی وجود نداشته از حرکت‌گذاری پرهیز شده است.

● در هر مقاله، جز در موارد لازم، از ذکر نوع تقویم (قمری / شمسی / میلادی) خودداری شده و عدم ذکر قید به معنی شمسی است.

● جز در موارد ذکر شده، محل چاپ یا انتشار تمام کتابها تهران است.

فهرست منابع

نام و مشخصات بیش از هزار عنوان کتابی که خود موضوع مقاله‌ای مستقل در این کتاب است در فهرست زیر نیامده است.

منابع اصلی

- آرین‌پور، یحیی: از صبا تا نیما، جلد اول و دوم، چاپ چهارم، زوار، ۱۳۷۲
_____ : از نیما تا روزگار ما، چاپ اول، زوار، ۱۳۷۴
اتّحاد، هوشنگ: پژوهشگران معاصر ایران، فرهنگ معاصر، از ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵، ده جلد
_____ : نادره کاران (سوکنامه ناموران فرهنگی و ادبی)، به‌کوشش محمود نیکویه، چاپ اول، قطره، ۱۳۸۳
امجد، حمید: تیاتر قرن سیزدهم، چاپ اول، نیلا، ۱۳۷۸
باباچاهی، علی: سه دهه شاعران حرفه‌ای، چاپ اول، ویستار، ۱۳۸۱
براهنی، رضا: طلا در مس، چاپ اول (ویرایش جدید)، نویسنده، ۱۳۷۱
_____ : قصّه‌نویسی، چاپ سوم، نشر نو، ۱۳۶۲
برزین، مسعود: شناسنامه مطبوعات ایران از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ شمسی، چاپ اول؟، بهجت، ۱۳۷۱
برقعی، سید محمد باقر: سخنوران نامی معاصر ایران، چاپ اول، خرم، قم، ۱۳۷۳، شش جلد
بنی‌آدم، حسین: کتابشناسی موضوعی ایران (سالهای ۱۳۴۸ - ۱۳۴۳)، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲
بیضائی، بهرام: نمایش در ایران، چاپ اول، بی‌ناشر، ۱۳۴۴
خلج، منصور: نمایشنامه‌نویسان ایران (از آخوندزاده تا بیضایی)، چاپ اول، اختران، ۱۳۸۱
داد، سیما: فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ اول، مروارید، ۱۳۷۱
سیانلو، محمدعلی: نویسندگان پیشرو ایران، چاپ چهارم، نگاه، ۱۳۷۱
سید حسینی، رضا: مکتبهای ادبی، چاپ دهم (چاپ اول تحریر جدید)، نگاه، ۱۳۷۶
شاملو، احمد: قصّه‌های کتاب کوچه، چاپ اول، مازیار، ۱۳۷۹
شکبیا، پروین: شعر فارسی از آغاز تا امروز، چاپ اول، هیرمند، ۱۳۷۰
شمس لنگرودی: تاریخ تحلیلی شعر نو، مرکز، ۱۳۷۷، چهار جلد

- شمیسا، سیروس: آشنایی با عروض و قافیه، چاپ نهم، فردوس، ۱۳۷۲
- _____ : انواع ادبی، چاپ دوم، فردوس، ۱۳۷۳
- _____ : بیان و معانی، چاپ اول، فردوس، ۱۳۷۴
- _____ : نگاهی تازه به بدیع، چاپ هفتم، فردوس - دیدگاه، ۱۳۷۴
- صدر، رؤیا: فرهنگ زنان پژوهشگر در علوم انسانی، چاپ اول، برگ زیتون، ۱۳۷۷
- غفوری ساداتیه، مهدی: فرهنگ کتابشناسی شعر شاعران، چاپ اول، نوید، شیراز، ۱۳۸۱، سه جلد
- غلام، محمد: رمان تاریخی (سیر و نقد و تحلیل رمانهای تاریخی فارسی ۱۲۸۴ تا ۱۳۳۲)، چاپ اول، چشمه، ۱۳۸۱
- فخرزاد، پوران: کارنمای زنان کارای ایران از دیروز تا امروز، چاپ اول، قطره، ۱۳۸۱
- فرزانه، م. ف: آشنایی با صادق هدایت، چاپ اول، مرکز، ۱۳۷۲
- مافی، عباس: نامه‌های مستعار، چاپ اول، امیرکبیر، ۱۳۸۱
- مجایی، جواد: شناختنامه ساعدی، چاپ اول، قطره - آتیه، ۱۳۷۸
- _____ : شناختنامه شاملو، چاپ اول، قطره، ۱۳۷۷
- محمدی، محمد حسین: فرهنگ تلمیحات شعر معاصر، چاپ دوم، میترا، ۱۳۸۵
- مشار، خان‌بابا: فهرست کتابهای چاپی (از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵) سه جلد، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲
- ملک‌پور، جمشید: ادبیات نمایشی در ایران، چاپ اول، توس، جلد اول و دوم: ۱۳۶۳، جلد سوم: ۱۳۸۶
- مولوی، فرشته: کتابشناسی داستان کوتاه (ایران و جهان)، چاپ اول، نیلوفر، ۱۳۷۱
- میرصادقی، جمال: ادبیات داستانی، چاپ سوم، سخن، ۱۳۷۶
- _____ : عناصر داستان، چاپ سوم، سخن، ۱۳۷۶
- _____ : واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، چاپ اول، مهناز، ۱۳۷۷
- میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت: واژه‌نامه هنر شاعری، چاپ اول، مهناز، ۱۳۷۳
- میرعابدینی، حسن: صد سال داستان‌نویسی ایران، چاپ اول، جلد اول، تندر، ۱۳۶۶؛ جلد دوم، تندر، ۱۳۶۸؛ جلد سوم، چشمه، ۱۳۷۷؛ جلد چهارم، چشمه، ۱۳۸۳
- _____ : فرهنگ داستان‌نویسان ایران از آغاز تا امروز، چاپ اول، کاوش، ۱۳۷۴
- همایون کاتوزیان، محمدعلی: صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، چاپ اول، طرح نو، ۱۳۷۲
- یعقوبشاهی، نیاز: عاشقانه‌ها (گزینۀ سروده‌های شاعران امروز ایران)، چاپ اول، ۱۳۷۳

منابع فرعی

- آزند، یعقوب: نمایشنامه‌نویسی در ایران (از آغاز تا ۱۳۲۰ شمسی)، چاپ اول، نشر نی، ۱۳۷۳
- آقا شیخ محمد، مریم - نوری نشاط، سعید (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران): گلزار مشاهیر (زندگی‌نامه درگذشتگان مشاهیر ایران ۱۳۵۸ - ۱۳۷۶)، چاپ اول، برگ زیتون، ۱۳۷۷
- آل احمد، جلال: یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوال، چاپ اول، فردوس، ۱۳۷۶
- امجد، حمید: مقدمه و تصحیح حکام قدیم، حکام جدید، مؤیدالممالک فکری ارشاد، چاپ اول، نیلا، ۱۳۷۹، مقدمه

- ایدل، لهاون: قصهٔ روانشناختی نو، ترجمهٔ ناهید سرمد، چاپ اول، شباویز، ۱۳۶۷
- ایرانی، ناصر: هنر زمان، تحریر دوم، چاپ اول، فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۳
- بالائی، کریستف: پیدایش رمان فارسی، ترجمهٔ مهوش قویمی و نسرین خطاط، چاپ اول، معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۷۷
- بالائی، کریستف - کوی‌پرس، میشل: سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمهٔ احمد کریمی حکاک، چاپ اول، معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۷۸
- بیضائی، بهرام: ریشه‌یابی درخت کهن، چاپ اول، روشنگران، ۱۳۸۳
- پارسی‌نژاد، ایرج: روشنگران ایرانی و نقد ادبی، چاپ اول، سخن، ۱۳۸۰
- پاشائی، ع: (ویراستار) فرهنگ اندیشهٔ نو، چاپ اول، مازیار، ۱۳۶۹، (معدودی واژه‌ها و مفاهیم مرتبط با ادبیات)
- پاکباز، رویین: دایرة المعارف هنر، چاپ اول، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸، (معدودی واژه‌ها و مفاهیم مرتبط با ادبیات)
- تقی پور، معصومه: (گردآورنده) نمایشنامه‌های تک‌پردهٔ سید علی خان نصر، چاپ اول، روزبهان، ۱۳۸۲
- _____ : (گردآورنده) نمایشنامه‌های تک‌پرده - معزالدیوان فکری، چاپ اول، روزبهان، ۱۳۸۱
- تندرو صالح، شاهرخ: (پژوهش و تدوین) از غربی به غربت دیگر، چاپ اول، مرمر، ۱۳۷۹
- تیره‌گل، ملیحه: مقدمه‌ای بر ادبیات فارسی در تبعید ۱۳۵۷ - ۱۳۷۵، چاپ دوم، U Touch Publications، ۲۰۰۰ میلادی، آستین - تکزاس
- جعفری، عبدالرضا: (گردآورنده) فروغ جاودانه، چاپ اول، تنویر، ۱۳۷۸
- جمشیدی، اسماعیل: گوهرمراد و مرگ خودخواسته، چاپ اول، علم، ۱۳۸۱
- حبیب‌آبادی، پرویز: حماسه‌های همیشه، چاپ اول، فرهنگ‌گستر - صریر، ۱۳۸۲
- حجازی، خاطره: (گردآورنده) نیمهٔ پُر، چاپ اول، راهیان اندیشه، ۱۳۷۸
- حسن‌بیگی، ابراهیم: رمانهای جنگ، چاپ اول، مهر تابان، ۱۳۸۵
- حسینی، صالح: بررسی تطبیقی خشم و هیاهو و شازده احتجاب، چاپ اول، نیلوفر، ۱۳۷۲
- حقوقی، محمّد: شعر نو از آغاز تا امروز، چاپ اول، روایت، ۱۳۷۱
- _____ : مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران، چاپ اول، قطره، ۱۳۷۷، دو جلد
- دانشنامهٔ دانش‌گستر، زیر نظر علی رامین و کامران فانی و محمّد علی سادات، چاپ اول، مؤسسهٔ دانش‌گستر روز، ۱۳۸۹، هجده جلد
- دستغیب، عبدالعلی: به سوی داستان‌نویسی بومی، چاپ اول، حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶
- رحمانی، نصرت: آوازی در فرجام، چاپ اول، علم، ۱۳۷۴
- رضایی، عربعلی: واژگان توصیفی ادبیات (انگلیسی - فارسی)، چاپ اول، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲
- رضایی، محمّدباقر: خلاصه داستانهای کوتاه فارسی از آغاز تا امروز، (جلد اول: محمّدعلی جمال‌زاده)، چاپ اول، طرح و اجرای کتاب، ۱۳۷۸
- روستایی، محسن: تاریخ نخستین فرهنگستان ایران به روایت اسناد، چاپ اول، نشر نی، ۱۳۸۵
- رستگار فسایی، منصور: احوال و آثار دکتر پرویز نائل خانلری، چاپ اول، طرح نو، ۱۳۷۹
- رهی معیری: سایهٔ عمو، چاپ ششم، زوار، ۱۳۷۴، مقدمه
- سادات اشکوری، کاظم: نگاهی به نشریات گهگاهی، چاپ اول، تیراژه - علمی، ۱۳۷۴

- ساغروانیان، سید جلیل: فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی، چاپ اول، نما، مشهد، ۱۳۶۹ (در معدود موارد)
- شریعت، رضوان: فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ اول، هیرمند، ۱۳۷۰
- صبور، داریوش: (مقدمه) رهاورد رهی، چاپ اول، زوار، ۱۳۷۵
- صفاریان، ناصر: آیه‌های آه (ناگفته‌هایی از زندگی فروغ فرخزاد)، چاپ دوم، روزنگار، ۱۳۸۲
- صفوی، کورش: از زبان‌شناسی به ادبیات (جلد اول: نظم)، چاپ اول، چشمه، ۱۳۷۳
- طاهباز، سیروس: (گردآوری و تدوین) مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، چاپ سوم، نگاه، ۱۳۷۳
- طاهر نوکنده، محسن: (مقدمه) سهراب سپهری طرحها و اتودها، چاپ اول، نشر نو، ۱۳۶۹، سالشمار زندگی و عصر سهراب سپهری
- عابدی، کامیار: تپش سایه دوست، چاپ اول، مؤلف، ۱۳۷۷
- علی‌پور گسگری، بهناز: معرفی و بررسی آثار داستانی و نمایشی (۱۳۱۰ - ۱۳۰۰)، چاپ اول، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳
- فرخی، حسین: نمایشنامه‌نویسی در ایران (از آغاز تا ۱۳۷۰)، چاپ اول، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶
- فرزانه، م. ف. بن بست (بر اساس نامه‌های مرتضی کیوان)، چاپ اول، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۴
- فرهنگ ناموران معاصر ایران، زیر نظر شورای عالی فرهنگ ناموران معاصر ایران، سوره مهر، جلد اول: ۱۳۸۱؛ جلد دوم: ۱۳۸۴ (حرف آ تا نیمه الف)
- فریاد، فریدون - چهلتن، امیر حسن: ما نیز مردمی هستیم (گفتگو با محمود دولت‌آبادی)، چاپ دوم، چشمه و پارسی، ۱۳۷۳
- کادن، جی. ای: فرهنگ ادبیات و نقد، ترجمه کاظم فیروزمند، چاپ اول، شادگان، ۱۳۸۰
- کامشاد، حسن: پایه گذاران نثر جدید فارسی، چاپ اول، نشر نی، ۱۳۸۴
- کتابشناسی ادبیات داستانی معاصر فارسی (از مشروطه تا سال ۱۳۸۹)، زیر نظر فریده رازی، با همکاری عذرا شجاع کریمی و آزاده گلشنی، چاپ اول، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰ (در معدود موارد)
- گلشیری، هوشنگ: جدال نقش با نقاش در آثار سیمین دانشور، چاپ اول، نیلوفر، ۱۳۷۶
- گوهرین، کاوه: (پیش‌سخن) پرده خیس، خسرو گلسرخی، چاپ دوم، کاوش، ۱۳۷۵
- متین، ییمان: (مترجم) ادبیات داستانی در ایران زمین، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، چاپ اول، امیرکبیر، ۱۳۸۲
- محمودی، صوفیا: ادبستان (فرهنگ ادبیات کودکان و نوجوانان)، چاپ اول، فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۲
- مرادی کرمانی، هوشنگ: مرثی شیرین، چاپ اول، معین، ۱۳۷۷، معرفی نویسنده
- مشحون، حسن: تاریخ موسیقی ایران، چاپ اول، فاخته، ۱۳۷۳، دو جلد (در معدود موارد)
- مقدادی، بهرام: فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی (از افلاطون تا عصر حاضر)، چاپ اول، فکر روز، ۱۳۷۸
- موحّدیان، مریم: نمایشنامه‌نویسان معاصر ایران (دهه چهل)، چاپ اول، نمایش، ۱۳۸۱
- مهورزانی، الهام: آینه‌ها، دفتر دوم، چاپ اول، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۶
- نقیبی، پرویز: محمد مسعود، گلی که در جهنم روید (شرح حال و اسرار مرگ)، چاپ دوم، ماد، بی‌تاریخ
- نگاهی به زندگی و بخششهای محمد علی جمالزاده، هیأت امنای آثار جمالزاده، ۱۳۸۲
- ولک، رنه: تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، چاپ اول، نیلوفر، جلد اول، ۱۳۷۳
- هدایت، صادق: نوشته‌های پراکنده، چاپ اول، امیرکبیر، ۱۳۴۴
- یونسی، ابراهیم: هنر داستان‌نویسی، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۵۱

اهمّ مقالات و نشریات

- آذرنگ، عبدالحسین: «علی دشتی»، بخارا، شماره ۲۹ و ۳۰، فروردین — تیر ۱۳۸۲
- آرامش، تورج: «سیروس آتابای»، نگاه نو، شماره ۵۸، مرداد ۱۳۸۲
- آزرم، محمّد: «سفر شعر متفاوت»، روزنامه همشهری، شماره ۲۶۹۹، ۳۱ فروردین ۱۳۸۱
- آژند، یعقوب: «پایه پای پاورقی نویسان ایران»، ادبیات داستانی، شماره ۵۲، تابستان ۱۳۷۸
- ابومحبوب، احمد: «شناسه کتاب»، بیدار، شماره ۲۵، بهمن ۱۳۸۲
- اسد سنگایی، کریم: «اعتلای رمان نویسی در ایران»، ادبیات داستانی، شماره ۵۴، بهار ۱۳۸۰
- اصلان پور، سمیرا: «گفتگو با مصطفی مستور» «من یکی از آن آدمها هستم»، ادبیات داستانی، شماره ۶۳، آذر ۱۳۸۱
- افشار، کامیاز: کتاب هفته، شماره ۱۳۶، ۱۵ شهریور ۱۳۸۲
- الهی، صدرالدین: «درآمدی بر مقوله پاورقی نویسی در ایران»، مجله ایرانشناسی، سال دهم، شماره‌های ۲ و ۳ و ۴، سال یازدهم، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۷ تا بهار ۱۳۷۸، کالیفرنیا
- امیرفریار، فرّخ: «در سوگ مسکوب»، جهان کتاب، شماره ۱۹۳، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۴
- اولیائی، رضاعلی: «زندگینامه قاسم هاشمی نژاد»، فصل فرهنگ (فصلنامه مازندران)، شماره ۶، پاییز ۱۳۹۲
- بخارا، «سالشمار زندگی و آثار فریدون رهنما»، شماره ۱۱۲، خرداد و تیر ۱۳۹۵
- برجیان، حبیب: «زمین لرزه در بندار و اندیشه ایرانی»، نامه فرهنگستان، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۵
- بهنود، مسعود: کلک، شماره ۷۱ - ۷۲، بهمن و اسفند ۱۳۷۴
- بی‌نیاز، فتح‌الله: «درونکاو پدرسالاری و پنهان‌سازی منافع فردی به اسم دین»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۹۳، تیر ۱۳۸۴
- پژمان، عباس: «مهر هفتم»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۷۰، مرداد ۱۳۸۲
- جعفری، حسین: «در غربت ادبیات معاصر»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۳۲، خرداد ۱۳۷۹
- چترجی، زهره: «در پیچ و تاب یک رمان»، جهان کتاب، شماره ۱۷۷، دی ۱۳۸۲
- چناری، عبدالامیر: «متناقض‌نمایی در ادبیات فارسی»، کیان، شماره ۲۷، مهر و آبان ۱۳۷۴
- حنیف، محمّد: «ده سال رمان و داستان جنگ»، ادبیات داستانی، شماره ۵۱، تابستان و پاییز ۱۳۷۸
- خانلری، ترانه: «مادرم دکتر زهرا کیا (خانلری)»، بخارا، شماره ۹۴، مرداد و شهریور ۱۳۹۲
- خلج، منصور: «ذبیح بهروز»، صحنه، شماره ۹ و ۱۰، ۱۳۸۰
- دشتی، سید محمّد: «بررسی نخستین رمانهای تاریخی فارسی»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۸، آذر و دی ۱۳۷۷
- رحمانی، محمّد حسین: «بادی از بدیل خاقانی در عصر ما، استاد مهرداد اوستا»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۵۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸
- رحیم‌زاده، رحیم: «گفتگو با استاد ابراهیم یونس»، مترجم، شماره ۳۳، پاییز و زمستان ۱۳۷۹
- رحیمی، مصطفی: «گفتگو» مترجم، شماره ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۷۹
- رزمجو، محسن: «پیک صلح»، زنده رود، شماره ۵۸، پاییز ۱۳۹۳
- رشنودزاده، بابک: «یاد مسعود فرزاد»، کتاب هفته، شماره ۵۲۶۱، ۵ شهریور ۱۳۸۴
- رضایی، پریسا: «کافکایی دیگر (گفتگو با حمید صدر)»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۷۷، اسفند ۱۳۸۱
- زرقانی، مهدی: «آمیزش شعر و داستان در آثار اخوان ثالث»، شعر، شماره ۲۷

- سلیمانی، بلقیس: «ادبیات سیاه»، ادبستان، شماره ۲۸
- سنجابی، مریم ب.: «در باره نمایشنامه مردم‌گریز»، ترجمه عباس امام، مترجم، شماره ۲۸، مشهد، زمستان ۱۳۷۷
- شهرنازدار، محسن: «نوگرا و خروش»، گوهران، شماره هفتم و هشتم، بهار و تابستان ۱۳۸۴
- صاحبان زند، سجاد: «از لایه‌های یک متن»، کتاب هفته، شماره ۱۷۰، ۱۶ اسفند ۱۳۸۲
- ضیائی، نصرت‌الله: «محمد قاضی مردی آزاده بود»، نگاه نو، شماره ۹۸، تابستان ۱۳۹۲
- طاهری، فرهاد: «به یاد حسن لاهوتی»، نگاه نو، شماره ۹۷، بهار ۱۳۹۲
- عابدی، احسان: «جنبانهای شوخی، مرگهای جدی»، روزنامه همشهری، شماره ۲۹۰۲، ۲۷ آبان ۱۳۸۱
- _____ : «شعر، نقطه سر خط» (گزارشی از زندگی و آثار عمران صلاحی)، روزنامه همشهری، شماره ۲۸۸۸، ۱۳ آبان ۱۳۸۱
- عابدی، کامیار: «تقدیر مویه‌های جهان»، زنان، شماره ۷۸، مرداد ۱۳۸۰
- _____ : «شاعر چشمها و دستها»، جهان کتاب، شماره ۹۹ و ۱۰۰، اردیبهشت ۱۳۷۹
- _____ : «کارنامه شعر ۱۳۷۸»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۳۶، مهر ۱۳۷۹
- _____ : «هراسهای یک رهنورد گمشده»، جهان کتاب، شماره ۱۵۹ - ۱۶۰، آذر ۱۳۸۱
- عبداللهی، مهناز: «سالشمار صادق چوبک»، بایا، شماره ۴ و ۵، تیر و مرداد ۱۳۷۸
- علایی، مشیت: «هوشنگ ایرانی و سوررالیسم ایرانی»، گوهران، شماره هفتم و هشتم، بهار و تابستان ۱۳۸۴
- علی‌نژاد، سیروس: «با نجف دریابندری درباره خودش، آدمها و روزگارش»، بخارا، شماره ۱۰۰، خرداد و تیر ۱۳۹۳
- _____ : «گفتگو» روزنامه همشهری، شماره ۳۰۲۶۱، ۳ دی ۱۳۸۲
- فیروزبخش، پژمان: «براکنده‌ها (۳)»، بخارا، شماره ۹۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲
- قاسمی، رضا: «گفتگو» جولیس سزار، هملت، جان ماریا ولونته»، هفت، شماره ۲، خرداد ۱۳۸۲
- کاشانی کبیر، فرهاد: «روایت‌گر توفان، گفتگو با فرزانه کرم‌پور»، جشن کتاب، شماره ۴، بهمن ۱۳۸۲
- گل‌بدرزه‌بی، محمود: «گفتگو» (محمود! کلهات بوی قرمه‌سبزی می‌دهد!) (بخش اول)، روزنامه بیان، شماره ۱۲۸، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۹
- گیه‌وا، «سالشمار زندگی و آثار اکبر رادی»، ضمیمه شماره ۵۷، یادگارنامه اکبر رادی، تیر ۱۳۷۹
- محدثی خراسانی، زهرا: «نزدیک‌تر، با امین پور و آثار منتشر شده‌اش»، شعر، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۸۱
- محمودی، حسن: «یک حکایت از شمیم بهار»، روزنامه شرق، شماره ۱۲۱، ۱ بهمن ۱۳۸۲
- ملک محمدی، لیلا: «خالق ده نفر قزلباش»، روزنامه همشهری، شماره ۳۳۴۰، ۱۵ فروردین ۱۳۸۳
- مندنی پور، شهریار: آدینه، شماره ۱۳۲ و ۱۳۳، مهر ۱۳۷۷
- موسوی، ناهید: «جواد مجابی: در یک نگاه»، کارنامه، شماره ۲۸، تیر ۱۳۸۱
- موسوی گرماردی، سید علی: «گفتگو» «شاعر خاستگاه نور»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۹۳، آبان ۱۳۸۱
- میرعابدینی، حسن: «داستان‌نویسی ایران در سال ۱۳۷۸»، بخارا، شماره ۲۰، مهر و آبان ۱۳۸۰
- نیت، آگنیش: «اهداء جایزه شعر نوبل مجارستان به سیمین بهبهانی»، بخارا، شماره ۱۰۱، مرداد و شهریور ۱۳۹۳
- هاجر، محمد ابراهیم (مهیبار رشیدیان): «تنها بدون چهار دیوار»، کتاب هفته، شماره ۸۲، مهر ۱۳۸۱
- یزدانی خرم، مهدی: «در بیداری خواب دیدن»، روزنامه همشهری، شماره ۲۷۲۵، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۱
- _____ : «وجدان معذب نوشتن» (گزارشی از گفتگو با عبدالله کوثری)، روزنامه همشهری، شماره ۲۸۶۵، ۱۹ مهر ۱۳۸۱

یعقوبی، محمد: نمایشنامه‌نویس (یک پرونده)، صحنه، شماره ۹ و ۱۰، ۱۳۸۰

همچنین برخی از شماره‌های ماهنامه‌های آدینه، ادبیات داستانی، بیدار، پروین، زنان، کارنامه، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، نمایه، کلک، بخارا، کیهان فرهنگی، گلستانه، نافه، نشر دانش، نگاه نو، هفت، جهان کتاب، و...؛ و فصلنامه‌های زنده‌رود، شعر، صحنه، گوه‌ران، مترجم، و... و هفته‌نامه کتاب هفته؛ و... و روزنامه‌های انتخاب، ایران، بیان، شرق، نشاط، همشهری، و...

منابع الکترونیک

بانک اطلاعاتی سایت خانه کتاب (ketab.ir)

بانک اطلاعاتی سایت کتابخانه ملی (opac.nlai.ir)

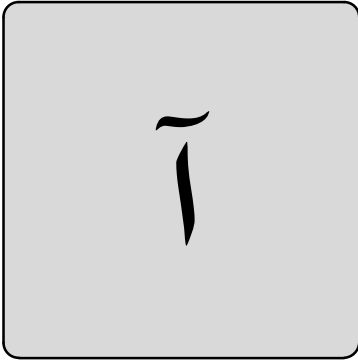
سایت ایران تئاتر (theatre.ir)

سایت سوره مهر (iricap.com)

سایت فرهنگستان زبان و ادب فارسی (persianacademy.ir)

سایت ویکی‌پدیا (wikipedia.org)

سایت‌های شخصی نویسندگان و شاعران و چند سایت ادبی



آبایی (نگارش: شهریور ۱۳۰۹؛ تهران) داستان کوتاهی (حدود ۱۸۰۰ کلمه) از صادق هدایت، در مجموعه **زنده به گور**.

حکایت عذابهای روحی آبجی خانم دختر بزرگ و خانه‌مانده خانواده است که چون بر خلاف خواهر کوچکترش ماهرخ از زیبایی بهره‌ای ندارد، مورد بی‌اعتنایی مادر قرار گرفته است. آبجی خانم در جشن عروسی خواهرش شرکت نمی‌کند و نیمه‌های شب جسد او را در آب‌انبار خانه پیدا می‌کنند.

آبروی از دست رفته داستان کوتاهی (حدود ۱۳۰۰ کلمه) از جلال آل احمد، در مجموعه **از رنجی که می‌بریم**.

میرزا حسن کتاب‌فروش به‌محض اینکه در شهر بوی آشوب می‌شنود سراغ همسایه سقّط‌فروزش هرازانی می‌رود و با التماس و زور او را و می‌دارد که دکانش را ببندد و با وی به خانه برود. هرازانی که از سالها قبل در مبارزات مردمی پیش‌قدم بوده است، احساس می‌کند با این حرکت خود را ترسو نشان داده آبرویش را به خطر انداخته است. فردای آن روز، وقتی که پاسبانی از طرف حکومت نظامی او را به منظور اجتناب از اغتشاش جلب می‌کند خیالش آسوده می‌شود.

نام معلّمی ترکمن بود که در اواسط دهه ۱۳۲۰ به ضرب گلوله مأموران در گرگان کشته

شد و به واسطه شعری از احمد شاملو با عنوان «از زخم قلب آبایی» (سروده ۱۳۳۰) در مجموعه **هوای تازه** شهرت یافت.

نیروهای مبارز با رژیم شاه در گرگان قرار بود نمایشنامه‌ای را به صحنه ببرند ولی در شب اجرا فرماندار وقت دستور ممانعت از اجرای نمایش را صادر کرد. اعتراض به این دستور کار را به دخالت نیروهای مسلح کشاند و ضمن آن درگیری آبایی کشته شد.

شاملو در برخی از چایهای هوای تازه به دلیل فشار سانسور نام آبایی را به «آمان‌جان» تغییر داد و او را از قهرمانان اساطیری افسانه‌های ترکمنی معرّفی کرد.

در رمان **آتش بدون دود** شخصیتی به نام «آمان‌جان آبایی» یکی از سردمداران مبارزان ترکمن صحرا و در میان مردم آن دیار صاحب شهرت و احترامی بسزا است و سرانجام پس از سالها مبارزه با رژیم شاه در کنار عده‌ای از یاران خود به دست عمّال رژیم کشته می‌شود. با توجه به اینکه آتش بدون دود رمانی مستندگونه است به احتمال قریب به یقین شعر شاملو به همین آمان‌جان آبایی اشاره دارد.

کورها و شهر کرها تاب سلاحهای فولادین کشور همیشه باهار را نمی‌آورد، قشونشان از هم می‌پاشد و مخصوصاً چون آب‌انبارهای آنها خراب می‌شود، افراد قشون مجبور می‌شوند از آب زندگی کشور همیشه باهار بیاشامند و همین باعث می‌شود چشم و گوششان باز شود و بر فرمانروایان و سران ارتش خود بشورند. سرانجام همه چیز به خوبی و خوشی برای کشور همیشه باهار و قهرمان آن پایان می‌یابد. احمدک به خانه باز می‌گردد و چشمهای پدرش را که از شدت گریه در فراق او کور شده است با آب زندگی معالجه می‌کند.

اول بار در ۱۳۲۳ در پاورقی روزنامه مردم به چاپ رسید و همزمان به‌طور مستقل (به‌صورت جزوه‌ای بدون ذکر تاریخ چاپ) نیز انتشار یافت.

آب و خاک (۱۳۸۴؛ نگارش: ۱۳۸۰)

رمانی (حدود ۴۰۰۰۰ کلمه) از جعفر مدّرس صادقی.

مکان و زمان وقوع: تهران؛ ۱۳۷۹. تیمسار بهمن اسفندیار با وجود تمام هشدارهای دوستان داخل و خارج کشور بعد از بیست و یک سال اقامت در امریکا به وطن بازمی‌گردد و در خانه همقطار اعدام‌شده‌اش تیمسار جهانبخش، نزد همسر و دختران او بی‌توجه می‌کند. بهمن در خانه جهانبخش خانواده‌ای بسیار مهربان می‌یابد و کم‌کم عشق سرکوفته‌ای که به مینو (زن جهانبخش) داشت، بیدار می‌شود و حتی به‌رغم داشتن همسر و فرزند، از او خواستگاری می‌کند.

مرد مشکوک همه‌فن‌حریفی به نام اسی که در همه جا دست دارد و در ضمن خواستگار لایلا (یکی از دو دختر مینو) نیز هست – هر چند که با سیمین (دختر دیگر) و حتی مینو هم رابطه داشته – به درخواست لایلا پاسپورت بهمن را که در بدو

آب زندگی داستان کوتاهی (حدود ۵۰۰۰ کلمه) از صادق هدایت، در مجموعه **زنده به گور** (چاپهای متأخر).

پس از یک قحطی، پینه‌دوز پیری سه پسرش را به جستجوی روزی روانه سرزمینهای دیگر می‌کند. دو برادر بزرگتر نقشه می‌کشند که احمدک برادر کوچکتر را از سر باز کنند. او را در غاری زندانی می‌کنند و پیراهنش را به خون کبوتر آغشته می‌سازند و برای پینه‌دوز می‌فرستند تا به او نشان بدهند احمدک را گرگ دریده است.

حسنی قوزی، پسر ارشد به شهر کورها (کشور زرافشان) می‌رسد که آکنده از فلاکت و جهل است. کوری این مردمان به‌واسطه خاک مخلوط با طلای اسرارآمیز سرزمینشان است و همه چشم برآه پیغمبری هستند که آب زندگی برایشان بیاورد و چشمانشان را شفا دهد. حسنی قوزی تظاهر می‌کند که همان منجی است و بدین ترتیب پول و قدرت به‌دست می‌آورد اما در این میان خودش هم کور می‌شود.

حسینی کچل، پسر دوم به شهر گرها (کشور ماه تابان) می‌رسد که پادشاه آن به‌تازگی مرده است و طبق مرسوم برای تعیین جانشین بازی را به هوا می‌فرستند که روی سر او می‌نشیند و پادشاه می‌شود. بعد از به تخت نشستن، مردم کشور ماه تابان را او می‌دارد که تریاک کشت کنند و عرق دو آتشه بکشند تا به شهر کورها بفرشند. ولی در این میان خود نیز به کری مبتلا می‌شود.

اما احمدک، پسر کوچکتر، موفق می‌شود خود را نجات دهد و به کشور همیشه باهار (=بهار) می‌رسد که آب جاری آن آب زندگی است. مردم با روی خوش از او استقبال می‌کنند لیکن فعّالتهای خصمانه او علیه دو شهر دیگر سرانجام به جنگی میان آنها می‌انجامد. ابتدا جنگ مغلوبه می‌شود، اما از آنجا که اسلحه شهر

متمول و مردم‌دار بوده و به وضعی فجع توسط حامد میرزا منته شده است. راوی به دقت تمام جزئیات را برای بازپرسها توضیح می‌دهد که همه حاکی از برائت اوست و از این نسبت نیز اظهار بی‌اطلاعی می‌کند.

در اواخر داستان، ناگهان لحن راوی تغییر می‌کند و این بار ضمن تشریح بلایی که بر سر معین‌الزعیبا آمده است، به قتل عصمت اعتراف می‌کند. معلوم می‌شود که او با هوشمندی تمام نقشه‌ای طرح کرده است تا به شازده نزدیک شود و آن دو را به قتل برساند و به وصیت‌نامه جدش که خواهان قصاص از حامد میرزا و بازماندگانش بوده است عمل کند، اما فقط موفق به قتل عصمت شده و در این میان پدر و مادر و محبوب خود مهتاب را از دست داده است.

آبی، خاکستری، سیاه (۱۳۴۴): نگارش: دی ۱۳۴۳ منظومه‌ای از حمید مصدق.

این منظومه زبان حال پُر درد و تمنای عاشقی است که معشوقش بر اثر کدورتی او را رها کرده است و اینک عاشق، بازگشتش را می‌طلبد. این شعر بغایت عاطفی و روان و آهنگین چند سالی پس از انتشار شهرت یافت و رفته‌رفته محبوبیتی نزد جماعت شعرخوان و حتی عامه مردم پیدا کرد و سطوری از آن جنبه سیاسی به‌خود گرفت و ورد زبان مردم، و شعار دانشجویان شد: *تو اگر بر خیزی / من اگر بر خیزم / همه بر می‌خیزند.*

این منظومه بعداً در *بره‌گذار باد*، کتاب دو منظومه را تشکیل داد و در ۱۳۶۹ با چند دفتر دیگر به مجموعه ... تارهایی ملحق شد.

آتابای، سیروس (متولد شهریور ۱۳۰۸: تهران) شاعر.

در هشت سالگی به تصمیم پدر عازم آلمان شد. در ۱۹۴۵ میلادی (= ۱۳۲۴) به ایران باز آمد اما مجدداً برای ادامه تحصیل به زوریخ رفت.

ورودش در فرودگاه ضبط شده است پس می‌گیرد اما به او توصیه می‌کند که هرچه زودتر از کشور خارج شود و او را متهم به جاسوسی نیز می‌کند. بهمن که سخت به اسی بدبین است با او درگیر می‌شود و با مشت به سر او می‌کوبد.

بعد از این درگیری بهمن عازم رفتن می‌شود و دیگر حرفی از خواستگاری و ماندن در ایران به میان نمی‌آورد و مینو را «بور شده» بر جای می‌گذارد.

همزمان، لیل‌ها که تا به حال روی خوش به اسی نشان نمی‌داده، به رغم هشدارهای سیمین که یک بار از اسی حامله شده است، به ازدواج با او رضایت می‌دهد. اما اندکی پیش از آنکه ازدواج صورت گیرد، اسی بر اثر همان ضربه‌ای که از بهمن خورده سکنه مغزی می‌کند و می‌میرد.

آبی‌تر از گناه یا بر مدار هلال آن حکایت سنگین بار (۱۳۸۳) رمان

اعترافی کوتاهی (حدود ۲۲۰۰۰ کلمه) از «محمد حسینی» (متولد ۱۳۵۰).

برنده سهمی از «جایزه مهرگان» (مهرگان ادب) و سهمی از «جایزه ادبی هوشنگ گلشیری».

مکان و زمان وقوع: تهران؛ معاصر. راوی در اقراریه خود می‌گوید کسی را نکشته است.

او نمونه‌خوان انتشارات است و برای کمک‌خرج خود به واسطه سرایداری به شازده معرفی می‌شود. شازده، نوه حامد میرزا فرزند محمد علی شاه است و با همسر خود عصمت در آپارتمانی زندگی می‌کند و راوی در روزهای معین برای شازده کتاب و بیشتر شعر می‌خواند. راوی به شهادت اعترافاتش جوانی ساده‌دل است

که عشقی افلاطونی به عصمت پیدا می‌کند و عصمت می‌خواهد به واسطه وی از زیر زبان شازده بکشد که گنج‌هایش را کجا پنهان کرده است. بازپرسها ادعا می‌کنند که راوی از نوادگان معین‌الزعیبا است که در عهد خود مردی بسیار

مکان و زمان وقوع: تهران؛ نیمه اول دهه ۱۳۵۰. راوی داستان (کمال) از طریق فرهاد خبردار می‌شود که دوست مشترکشان مهدی (قهرمان داستان) از زندان آزاد شده است اما حالش آنقدر بد بوده که به بیمارستان منتقلش کرده‌اند. این خبر، ذهن کمال را به گذشته و ماجرای دستگیری مهدی بازمی‌گرداند.

چهار- پنج ماه قبل از آن، در اداره‌ای که مهدی در آن کار می‌کرد، اعلامیه‌ای علیه اعداهای رژیم تکثیر می‌شود و به همین دلیل عده‌ای از جمله مهدی را دستگیر می‌کنند. علی‌خان، پدر مهدی با دوندگی فراوان و رشوه‌ای کلان قول آزادی پسرش را می‌گیرد اما اینک که مهدی را تحویلش داده‌اند، جز بیکری نیمه‌جان و مشرف به موت چیزی از او باقی نمانده است.

کمال و دیگر دوستان مهدی که همگی تحصیل‌کرده و شبه روشنفکرند، اندکی پس از رسیدن به بیمارستان خبر مرگ وی را می‌شنوند و سپس در حالی که هیچ اطلاعی از فعالیت‌های احتمالی او نداشته‌اند، به تحسین او می‌پردازند و از بی‌عملی و انفعال خود اظهار بیزاری می‌کنند و هر یک پیشنهادی برای گام نهادن در مسیر مبارزه می‌دهند. به موازات این تحرک و بیداری محفل دوستان، کم‌کم معلوم می‌شود که به‌رغم تصور ایشان، مهدی فعالیت‌های مخفیانه‌ای داشته و تکثیر اعلامیه‌ها نیز کار او بوده است.

در پایان داستان، این جمع کوچک درمی‌یابند که نارضایتی اغلب اقشار ملت را در بر گرفته است و در این میان هر کس وظیفه دارد به قدر توان خود برای افشای جنایات رژیم و سست کردن ارکان آن تلاش کند. و آنان نیز چنین می‌کنند.

آتش بدون دود (۱۳۵۹ تا ۱۳۷۱؛ هفت جلد؛

بازنویسی سه کتاب نخست: مهر ۱۳۶۰)

رمانی (حدود ۳۶۰۰۰۰ کلمه) از نادر ابراهیمی. برنده لوح زرین و دیپلم افتخار «جایزه بیست سال ادبیات داستانی انقلاب اسلامی».

نخستین اشعارش را در زوربخ در ۱۹۴۸ (= ۱۳۲۷) به چاپ رساند. در ۱۹۵۲ (= ۱۳۳۱) در دانشگاه مونیخ به تحصیل در رشته ادبیات آلمانی پرداخت. از اوایل دهه ۱۹۶۰ متناوباً در تهران و لندن زندگی کرد. در همین سالها به گروه **طوفه (۱)** پیوست و با همکاری آنان گزیده‌ای از اشعار خود را به فارسی برگرداند و با نام وادی شاپرکها منتشر ساخت (۱۳۴۴). در ۱۹۸۰ (= ۱۳۵۸) ناگزیر از انگلستان تقاضای پناهندگی سیاسی کرد. در ۱۹۸۳ (= ۱۳۶۱) مجدداً به مونیخ بازگشت. در ۱۹۹۳ (= ۱۳۷۱) به عضویت آکادمی آلمانی زبان و شعر درآمد. تاکنون دو جایزه ادبی در آلمان دریافت داشته و اشعاری از حافظ و عیبی زاکانی را هم به آلمانی ترجمه کرده است.

گرچه همه شعرهای او به زبان آلمانی است ترجمه فارسی گزیده اشعارش او را شاعری اهل ایجاز، و مشاهده‌گری دقیق معرفی می‌کند.

آتش داستان کوتاهی (حدود ۳۲۰۰ کلمه) از

غلامحسین ساعدی، در مجموعه **دندیل**.

سه برادر با اصرار و التماس فراوان به پزشک، برادر بزرگشان را که تصادف کرده و تحت عمل جراحی قرار گرفته است، از بیمارستان به خانه می‌آورند. عده زیادی به همین مناسبت به خانه آنها می‌ریزند. نیمه‌های شب انبار چوب کنار خانه آتش می‌گیرد و برادر بیمار را گرفتار می‌کند اما هیچ کس - از جمله سه برادر - حاضر نمی‌شود خود را به خطر بیندازد تا آنکه سرانجام سه بازیگر مست تماشاخانه که از آنجا می‌گذرند خود را به آتش می‌زنند. در همین اثناء صدای بوق و زنگ ماشینهای آتش‌نشانی از دل آتش شنیده می‌شود.

آتش از آتش (۱۳۶۳؛ نگارش: فروردین

۱۳۶۳) رمانی (حدود ۲۴۰۰۰ کلمه) از

جمال میرصادقی (۱).

چشم‌پوشی از کدخدایی، در گوشهٔ عزلت بازگشت پسر را انتظار می‌کشد.

یاشولی آیدین (ملای ده) که به سبب تحقیر و توهینهای گالان همواره کینه‌ای لایزال نسبت به خانوادهٔ او داشته و اینک با نوید طیب شدن آلتی ضربهٔ مهلک دیگری از این خاندان خورده است، پس از کناره‌گیری آقاویلر سعی می‌کند دودمان اوجاها را از بیخ و بن براندازد. به تدریج ضدیت عمومی با اوجاها علنی‌تر و خشن‌تر می‌شود و آت‌میش (کوچکترین فرزند آقاویلر) که جوانی کم‌تجربه و پُردل است، چند نفر را به سبب این ضدیت به خاک و خون می‌کشد.

از طرف دیگر، آقشام‌گلن برادر کوچک آقاویلر که خبرهای نگران‌کننده‌ای از یموت شنیده است، پسرش آلا را با پیغامی مودت‌آمیز و حمایت‌گرانه پنهانی روانهٔ یموت می‌کند و از پالاز، پسر بزرگ آقاویلر پاسخ می‌طلبد. آت‌میش برای رساندن جواب پالاز به گومیشان (مرکز گولکلان) می‌رود و ضمن همین سفر دل به باغداگل (دختر آقشام‌گلن) می‌بازد. این عشق سبب می‌شود که جوان تندخو و جنگاور برای اولین بار به زندگی آرام ببیندیشد و تصمیم به ترک آدمکشی بگیرد.

مصادف با همین روزها، تاری‌ساختا که به تازگی کدخدایی اینچه‌برون (مرکز یموت) را پذیرفته است به ناگزیر رودروی پسرش آرپاچی که با پذیرفتن این مقام مخالف است قرار می‌گیرد. آرپاچی که داماد آقاویلر هم هست سرانجام پدرش را جلو چادر کدخدایی به خون می‌کشد.

متعاقب این واقعه، پیکی خبر می‌آورد که آلتی پس از چند سال به صحرا بازگشته است و آقاویلر، آت‌میش را مأمور حفظ جان آلتی تا رسیدن به اینچه‌برون می‌کند و در این مأموریت آت‌میش ناخواسته دست به تفتنگ می‌برد.

آلتی در پناه محافظانی مخفی مسیر پرخطر خود

مکان و زمان وقوع: ترکمن صحرا و تهران؛ اواسط دههٔ ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۹ و سپس ۱۳۱۵ تا ۱۳۵۴. یموت و گولکلان، دو قبیلهٔ بزرگ ترکمن را شکافی عمیق از دیرباز به ستیز واداشته است، شکافی که به‌رغم افسانه‌ها ریشه در مسألهٔ آب دارد.

گالان اوجا، شجاع‌ترین و جنگاورترین مرد یموت، عاشق سولماز اوچی دختر بیوک اوچی (بزرگ قبیلهٔ گولکلان) می‌شود و در یک شبیخون او را جلو چشمان اعضای خانواده‌اش می‌رباید. طی این شبیخون دو برادر گالان اوجا کشته می‌شوند.

با وجود ازدواج گالان و سولماز، کشمکشهای دو قبیله کماکمان ادامه می‌یابد. اما شخصیت قوی سولماز و به دنیا آمدن دو فرزند پیاپی و سرانجام کوچک گالان همراه با خانواده و عده‌ای از یاران جنگجو به کنار درخت مقدس و پدید آمدن حس سازندگی در او، همگی از خشونت و قساوت این کشمکشها می‌کاهد.

پس از گذشت چند سال آرام، وقایعی به‌ظاهر کم‌اهمیت، خاکستر نشسته بر آتش کینهٔ گالان را کنار می‌زند و در جنگی خونین بسیاری از یاران دیرین گالان و سرانجام خود او قربانی می‌شوند. سولماز به خونخواهی برمی‌خیزد و اگرچه قاتلین شوهر و از جمله برادرش را به سزای عمل می‌رساند ولی خود نیز قربانی این انتقام می‌شود. حدود نیم قرن بعد، دهکده‌ای که گالان اوجا بنیاد نهاده است و اینک کدخدایی آن را پسر بزرگش آقاویلر بر عهده دارد در محاصرهٔ بیماری مرگ‌آوری قرار می‌گیرد.

آقاویلر که از سالها قبل هم و غم خود را مصروف اتحاد و ترقی صحرا و جلوگیری از برادرکشی کرده است، اینک با هجوم بیماری، و به‌رغم تهدید و مخالفت شدید بزرگان، پسر میانی‌اش آلتی را برای تحصیل طب به پایتخت می‌فرستد و خود نیز پس از بخشیدن دارایی و

اتحاد دعوت می‌کنند و این‌همه در شرایطی است که جنگ دوم جهانی در گرفته است. مردانی که سالیان سال، پنهانی علیه رضاخان می‌جنگیدند اینک فرصتی برای ظهور می‌یابند.

در این میانه کدخدایی اینچه‌برون هم به پلاز برادر بزرگ آئی می‌رسد و ملا قلیچ بلغای، آخوندی که به دعوت پلاز به اینچه‌برون می‌آید، مردی متین و ظالم‌ستیز با تحصیلات بسیار در خشان است و از همان اولین برخورد با آئی صمیمیت و احترامی متقابل میانشان حاکم می‌گردد.

آئی که تمام انرژی و وقت خود را وقف تحقیق اهدافش کرده است، مارال را نیز با خود هم‌رای یا در واقع هم‌کار می‌کند و زن بزودی در مقام ماما به رسیدگی به زانی می‌پردازد که از حکیم مرد پرهیز دارند.

در این میان یکی از عمده‌ترین نگرانیهای آئی، دستیار جوانش یاشا شیرمحمدی است که به‌رغم استعداد ذاتی و علاقهٔ مفروش به استاد، کینه و نفرت او از اطرافیان و خصوصاً ملایان — که ریشه در خاطره‌ای از یاشولی آیدین دارد — خبر از سرنوشتی غم‌انگیز و شاید وحشتناک برای صاحب این نگاه می‌دهد.

آئی که پیشتر عضویت در حزب توده و یا همکاری با آن را رد کرده و خود به فکر تأسیس حزب یا سازمانی در صحرا افتاده است، اینک پیش‌نویس امرانامهٔ این تشکیلات را آماده کرده و به بحث گذارده است. از سوی دیگر، آئی و مارال به توصیه و باری یکی از رفقا به نام علی محمدی تصمیم می‌گیرند برای تحصیل در دانشگاه و اخذ مدرک رسمی به تهران بروند و در حالی که فرزندان آبناز را نزد مادر بزرگش گذاشته‌اند، وقت خود را یکسر صرف تحصیل و البته فعالیت‌های سیاسی می‌کنند.

چندی بعد تلگرامی از ملا قلیچ، آئی را برای امری مهم به صحرا می‌خواند. معلوم می‌شود که

را به سلامت طی می‌کند و در فضایی آکنده از خصومت وارد زادگاه خود می‌شود.

آقاویلر با تمام امیدوی که به آمدن آئی داشته است جز چند روزی که آن‌هم نشان از فاجعه‌ای قریب‌الوقوع دارد زنده نمی‌ماند و هم‌زمان با مرگ او آت‌میش نیز به سرنوشتی همچون گالان دچار می‌شود و در همان محلی که پدر بزرگش کشته شده است هدف گلوله‌های کین‌آلود قرار می‌گیرد.

آئی بزودی دست به کار می‌شود و بساط طبابتش را در کنار درخت مقدس پهن می‌کند که همچون نماد خرافات، تکیه‌گاه بداندیشان و کینه‌توزان به رهبری یاشولی آیدین است.

یاشولی آیدین که منافعش سخت به‌خطر افتاده است بی‌پروا تر از پیش به‌مقابله برمی‌خیزد و حتی با تهدید به مرگ، مردم را از مراجعه به حکیم آئی منع می‌کند.

آئی سرانجام به این نتیجه می‌رسد که چاره‌ای جز به کارگیری زیرکی و ریا کاری ندارد؛ از این رو ناگهان اعلام می‌کند که درخت مقدس در خواب از او خواسته که بیماران را شفا دهد و وی نیز با طلب بخشایش از گناهان و بی‌حرمتیهایی گذشته، تصمیم گرفته است به جبران مافات، نوکری درخت مقدس را بر عهده بگیرد و واسطهٔ شفای مردم باشد. این حيله کارگر می‌افتد اما یاران آئی او را به‌خاطر این رفتار ریاکارانه و مردم‌فریب شماتت می‌کنند ولی او با استدلالهای خود، آنان را به پذیرش این روش و حتی همکاری و می‌دارد و سرانجام با پیشنهاد درختکاری در اطراف درخت مقدس و از میان برداشتن غیرمستقیم آن، کار یاشولی آیدین برای همیشه یکسره می‌شود.

برنامه‌های آئی باز هم شتاب بیشتری به خود می‌گیرد. در شب عروسی او با مارال، مردم يموت و گوکلان بر سر سفره‌ای بسیار وسیع، دست در دست هم می‌گذارند و خرده قبایل دیگر را هم به

دردناک به‌شمار می‌آید اما اخبار بد و مخصوصاً شماتهایی که بر آلتی باریدن می‌گیرد روح سنگ‌نمای این مرد صحرا را بیش از بیش می‌خراشد. اغلب این شماتنها بی‌ارتباط با مرگ یا شا است و همگی بر انتساب آنها مبنی و ریاکاری به آلتی دلالت دارد. و این در حالی است که آلتی از شهرتی کم‌نظیر و محبوبیتی روزافزون برخوردار شده است و با مردان افسانه‌ای صحرا کوس برابری می‌زند.

با به قدرت رسیدن دولت قوام، بسیاری از سازمانهای صحرا و از جمله «سازمان وحدت مردم صحرا» غیرقانونی اعلام می‌گردد. چندی بعد آلتی در تظاهرات دانشجویی دستگیر می‌شود اما به سبب نفوذی که با اتکاء به طبابت معجزه‌آسایش در میان عده‌ای از صاحب‌منصبان پیدا کرده است او را آزاد می‌کنند.

پس از ترور رزم‌آرا آلتی بار دیگر دستگیر می‌شود و این بار مدتی در زندان می‌ماند اما دادگاه نهایتاً رأی به تعلیق پرونده می‌دهد و او با قید ضمانت آزاد می‌شود.

پس از آنکه مارال و آلتی هر دو با رتبه‌های نخست فارغ‌التحصیل می‌شوند، علی‌محمدی باز آن دو را به ادامه تحصیلات و گرفتن تخصص در خارج از کشور تشویق می‌کند. آلتی و مارال به تخصصهای مورد نظر و همچنین به کرسیهای تدریس در دانشگاه سوربن دست می‌یابند و حتی آوازه خود را از محدوده فرانسه به کل اروپا گسترش می‌دهند.

در پاییز ۱۳۳۷، آلتی و مارال پس از سالها دوری از وطن و مراجعات پنهانی و گهگاهی تصمیم می‌گیرند از مسیر قانونی و عادی وارد ایران شوند.

اکنون دیگر آن دو عملاً خط فکری مشخصی را دنبال نمی‌کنند. مارال مخصوصاً در پیدایی بسیاری از گروههای کوچک مسلح نقش مؤثری ایفا می‌کند و آلتی با کوله‌باری بر دوش به

یارمحمد نقشینه‌بند - که یکی از متمولان نامدار صحرا و روحانی صاحب نفوذی در دستگاه حکومتی است - با توسل به ملاقلیچ دکتر آلتی را به بالین دختر بیمارش کبیر طلبیده و سوگند یاد کرده است که اگر آلتی با رضای خودتن بدین کار بدهد، وی در ازای این خدمت، دو بار او را از پای چوبه دار و یا حتی از بالای آن به سلامت برگرداند.

آلتی پس از معاینه‌های دقیق، دستورهایی می‌دهد و ضمناً به امید آنکه با یک تیر دو نشان زده باشد، یا شا شیرمحمدی را به پرستاری از دختر می‌گمارد تا هم یا شا از افکار مخرب و خطرات پیرامونش محفوظ بماند و هم بهترین پرستار را برای بهبود کبیر برگزیده باشد.

در این فاصله «سازمان وحدت مردم صحرا» شکل گرفته است و بی‌حضور آلتی، به رهبری عده‌ای از جوانان هم‌رزم او اداره می‌شود. آلتی در سفر بعدی به صحرا، کبیر را سالم و تندرست می‌یابد اما در عوض یا شا را تکیده و آب‌شده می‌بیند و تأثیر عشقی سرکوب‌شده را در جوان یاغی به وضوح مشاهده می‌کند.

مدتی بعد، فاجعه‌ای که نباید، اتفاق می‌افتد و خبر می‌رسد که یا شا یارمحمد نقشینه‌بند را کشته و دستگیر شده است. اما آلتی در «گنبد» می‌فهمد که ماجرا به همین سادگی نبوده و یا شا پس از کشتن اولین قربانی به سراغ یک افسر شهربانی رفته و او را نیز هدف گلوله قرار داده و بالاخره وقتی می‌خواسته دکتر خدر آقلی (یکی از یاران سیاسی آلتی که بعدها تغییر چهره می‌دهد) را بکشد دستگیر شده است.

آلتی تمام نیروی خود را برای نجات یا شا به کار می‌گیرد و به هر دستاویزی متوسل می‌گردد اما سرانجام این جوان خیره‌سر که حتی بازجویان و محاکمه‌گزاران را به شدت عمل تشویق می‌کند، اعدام می‌شود.

این واقعه اگرچه بدتهایی برای آلتی داغی بس

برای فراری دادن آلتی در مسیر برگشت تدارک دیده‌اند با کمک عوامل نفوذی در دستگاه با موفقیت به اجرا می‌گذارند. از سوی دیگر، مارال نیز با کمک یارانی که در خارج از زندان دارد موفق به فرار می‌شود و با نامی مستعار ماهها در آبادان به‌طور آشکار به طبابت می‌پردازد.

آلتی از آن پس همه‌جا هست و هیچ‌جا نیست؛ ایران؛ فرانسه؛ عراق. بارها به عملیات مسلحانه و گاه انتقامجویانه دست می‌زند و مدتها با نامی مستعار در تمام مناطق سنی‌نشین مجلس وعظ و خطابه برگزار می‌کند. طی همین دوران، آلتی سلامت خود را بیش از پیش در مخاطره می‌بیند و مرگ دو فرزندش نیز مزید بر علت می‌گردد. او روزبه‌روز خسته‌تر و مرگ‌خواه‌تر می‌شود تا آنکه سرانجام به دست مأموران شهربانی می‌افتد و مطابق دستور درجا اعدامش می‌کنند.

پس از این واقعه، مارال نیز که مدتها از آلتی دور بوده است، به یکبارہ درهم می‌شکند و تنها برای اجرای وصیت شوهرش مبنی بر ادامه مبارزه، نقش اصلی در یک عملیات سرعت از بانک را به‌عهده می‌گیرد و در همین عملیات از پای درمی‌آید.

※

این رمان مستندگونه که بر اساس مدارک و شواهد تاریخی شکل گرفته است، خصوصاً از آغاز جلد چهارم، بیش از پیش جنبه‌ای سیاسی-تاریخی به خود می‌گیرد و با واقعیتها و شخصیتهای واقعی آمیخته می‌شود- هرچند که روند اسطوره‌سازی و دخل و تصرف در شخصیتها، کماکان ادامه می‌یابد.

سه کتاب نخستین این رمان، در واقع بازنویسی بخشهای آشفته و بسیار خلاصه‌ای از طرح اولیه نویسنده با نام «آقای اولرها» است که در ۱۳۵۲ با عنوان درخت مقدس انتشار یافت و سریال تلویزیونی «آتش بدون دود» بر اساس آن ساخته شد.

دورترین و محروم‌ترین روستاهای مملکت می‌رود تا ضمن درمان بیماران، خود از نزدیک شاهد فقر توصیف ناشدنی و فلاکتهای توده مردم باشد.

در ۱۳۴۰ آلتی دستگیر می‌شود و اندکی بعد مارال هم به زندان می‌افتد. آن دو بدون محاکمه در زندان می‌مانند تا آنکه با روی کار آمدن دولت امینی، به نشانه حسن تبت دولت جدید آزاد می‌شوند؛ اما این حسن تبت که در کشور با نتیجه‌ای معکوس مواجه می‌گردد، بزودی جای خود را به خشونت می‌سپارد و سه روز پس از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ آلتی و مارال بار دیگر به زندان می‌افتند. این دوره زندان که بدون محاکمه تا ۱۳۴۶ به طول می‌انجامد، با اخراج هر دو از دانشگاه و مراکز دولتی همراه می‌گردد.

چندی بعد، آلتی با وجود اطلاع از اینکه تحت تعقیب ساواک است برای دریافت و انتقال محموله اسلحه‌ای که دخترش برای اهداف انقلابی یک گروه مذهبی درخواست کرده است به صحرا می‌رود. در بین راه درگیری خونینی بین محافظان آلتی و مأموران ساواک روی می‌دهد که اگرچه با قلع و قمع کامل ساواکیها به پایان می‌رسد، به دستگیری توأم با درگیری آلتی در تهران- پس از تحویل محموله- منجر می‌گردد. و این ظاهراً پایان خط است. او آشکارا عده‌ای را کشته است. در این فاصله مارال نیز به دام مأموران می‌افتد.

آلتی در دادگاه به دوپست و هفت سال زندان با اعمال شاقه و چهار بار حبس ابد با اعمال شاقه و چهار بار اعدام محکوم می‌شود و مارال به حبس ابد. شاه دستور می‌دهد آلتی را پیش از اعدام به حضور او ببرند و او نیز می‌پذیرد اما این ملاقات مسأله‌ای را حل نمی‌کند و شاه شخصاً اجرای حکم را تأیید می‌کند. در بازگشت از این ملاقات، چند گروه مسلح برنامه مشترکی را که

دارند، کوچک و بزرگ، فقیر و دارا؛ همه خسته و فرسوده و آشفته، همه عاصی و طغی و کینه‌جو.

در چنین اوضاع و احوالی رحمت‌الله برادرزاده جوان میرزا روح‌الله که در خانه او نیز زندگی می‌کند، به فرنگ می‌رود و نجاری می‌آموزد. در بازگشت به وطن، به کمک میرزا که دخترش مرده است و دو پسر او عنایت و سیامک که در بانک و مدرسه کار می‌کنند، کارخانه‌ای تأسیس می‌کند و وسایل چوبی مدرنی به بازار عرضه می‌دارد و کارش بالا می‌گیرد. اما صنف نجار که کارشان به کسادی کشیده است به مقابله با او برمی‌خیزند. هیچ‌کس به کارخانه رحمت‌الله چوب نمی‌فروشد. کارگران بیکار می‌شوند و کارخانه به حالت تعطیل درمی‌آید. رحمت‌الله که نمی‌تواند مزد کارگران را بپردازد، تصمیم به فروش کارخانه می‌گیرد، اما مشتری پیدا نمی‌کند. سرانجام یک خارجی اظهار تمایل به خرید کارخانه می‌کند. روزی که قرار است او را برای دیدن کارخانه ببرند، به محض گشودن در با جسدی پوسیده و متعفن و آویخته در محوطه کارخانه روبرو می‌شوند. مشتری وحشت‌زده می‌گریزد و «پشت سرش را هم نگاه نمی‌کند». رحمت‌الله می‌فهمد که این توطئه نیز از جانب رقبای اوست. فرسوده و ناامید، دوباره به کمک عمویش به خارج می‌رود. این بار مترجم ایرانی‌ای می‌شود که از طرف دولت برای خرید ماشین‌آلات به خارج رفته‌اند. در مدّت همکاری با آنها شاهد دزدیها و زد و بندهای عظیمی می‌شود و تصمیم می‌گیرد سرپرست گروه را مطلع کند. سرپرست گروه پس از شنیدن حرفهای او ترتیبی می‌دهد که هر چه زودتر عذرش را بخواهند و از آن پس در کارش مشکلاتی ایجاد می‌کنند و «گریه‌اش را درمی‌آورند». ناچار به تهران بازمی‌گردد، اما از بخت بد نامش در لیست فراریان و خائنان به

آتش پرست (نگارش: مرداد ۱۳۰۹) داستان کوتاهی (حدود ۹۰۰ کلمه) از صادق هدایت، در مجموعه *زنده به گور*.

ایران‌شناسی به نام فلاندن - با این مقدمه که به هیچ چیز اعتقاد ندارد و «تنها یک بار خدا را بدون ریا در نهایت راستی و درستی» پرستیده است - خاطره‌ای راجع به آتشکده پرسپولیس برای دوستش در پاریس نقل می‌کند. فلاندن یک شب که تنها به نقش رستم می‌رود با دو پیرمرد که خود را تاجر یزدی معرفی می‌کنند ملاقات می‌کند. پیرمردها آتشی می‌گیرند و با زبان زردشت و اوستا به خواندن دعا می‌پردازند. فلاندن احساس می‌کند مجلسی که بر روی تخته سنگ کنده شده است جان می‌گیرد و همه با هم در کنار آتش به عبادت مشغول می‌شوند. او در پایان، به رقیقتش اذعان می‌دارد که «در همان دقیقه من آتش‌پرست بودم».

آتش زردشت (نگارش: فروردین ۱۳۷۶) داستان کوتاهی (حدود ۲۵۰۰ کلمه) از هوشنگ گلشیری، در مجموعه *نیمه تاریک ماه*.

راوی همراه با چند تن دیگر از ملیتهای مختلف در خانه‌ای در آلمان که متعلق به یک بنیاد است به‌سر می‌برد. آنها در ارتباط مختصری که با هم دارند از حال و روز خود و کشورشان چیزهایی می‌گویند. آهنگسازی آلبانیایی از مافیای روسها شکایت دارد و نویسنده‌ای روس با او بحث می‌کند. در این میان راوی با چیزهایی که می‌شنود بر جوانی که برای رسیدن به آرمان حکومت کمونیستی هدر داده است غبطه می‌خورد.

آتش زیر خاکستر (نگارش: فروردین ۱۳۲۲) داستانی (حدود ۱۱۰۰۰ کلمه) از جمالزاده، در مجموعه *تلخ و شیرین*.

مملکت گرفتار جنگ است. همه با هم دعوا

فرشته‌خوی خود را از دست می‌دهد و از طرف دیگر کوششهایش برای تربیت تنها فرزندش جهانگیر به جایی نمی‌رسد و سرانجام ناخلف از آب درمی‌آید.

شروین در پایان عمری که در دارالمجانین خاتمه می‌یابد گرفتار توطئه عده‌ای کلاش می‌شود. که ظاهراً جهانگیر نیز در سلک آنان است. اما با هوش و ذکاوتی که به خرج می‌دهد نقشه‌های آنان را برای تصاحب اموالش نقش بر آب می‌کند و دارایی خود را به رعایایش می‌بخشد.

اول بار در ۱۳۳۰ در مجله تهران مصور به صورت پاورقی چاپ شد و در ۱۳۳۹ نسخه تجدیدنظر شده آن که تاریخ ۱۳۳۸ دارد به هیأت کتاب درآمد.

آتشی، منوچهر (۱۳۱۲) (در شناسنامه: مهر ۱۳۱۰)؛ دهرود دشتستان بوشهر - آبان ۱۳۸۴؛ تهران) شاعر.

در ۱۳۱۸ به مکتبخانه رفت. در ۱۳۲۱ پدرش به بوشهر منتقل شد و چند سالی در بوشهر بودند. بعد از اتمام کلاس ششم به روستا بازگشت و در چاه کوه عاشق دختری شد که به گفته خودش تأثیری ماندگار بر وی گذاشت و او را شاعر کرد؛ در این عشق نا کام در اشعار سالها بعد او به چشم می‌خورد. بعد از اتمام دوره اول تحصیلات متوسطه برای ورود به دانشسرای مقدماتی به شیراز رفت. در ۱۳۳۳ فارغ‌التحصیل شد و به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و به آموزگاری در اطراف بوشهر پرداخت. مدتی به «حزب توده ایران» گرایش پیدا کرد و با نامهای مستعار (از جمله «سُرنا یا سورنا») اشعاری برایشان سرود اما طولی نکشید که کناره گرفت. در ۱۳۳۹ برای ادامه تحصیل در دانشسرای عالی رهسپار تهران شد. در همین دوران دبیری صفحه شعر مجله فردوسی را بر عهده داشت. بعد از اخذ لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی در ۱۳۴۳، به تدریس در دبیرستانهای قزوین و تهران پرداخت و در پایان

ملت قرار گرفته است و به محض ورود به کشور دستگیر و مدتی زندانی‌اش می‌کنند. پس از آزادی، دوباره به خانه عمویش می‌رود. در خانه عمو اتفاقات عجیبی رخ داده است. عنایت از کار در بانک بیزار شده و به دلالتی روی آورده است. برادر دیگر (سیامک) نیز که معلم بود و از تضاد و حشتناک طبقاتی شاگردانش رنج می‌برد، حالا به سابقه جوش و خروش ذاتی، چپی دوآتشه‌ای از آب درآمده است. دو برادر هر روز با هم بحث و جدل دارند. رحمت‌الله که حالا مردی است افتاده و سر به زیر، سعی دارد آرامشان کند.

در این بین بیوه‌زنی از آشنایان میرزا، با فرزند بیمارش به خانه آنها می‌آید و کمک می‌خواهد. میرزا فرزند او را به مریضخانه می‌برد، اما بچه پس از عمل می‌میرد. میرزا در همان حال با عصبانیت به دو پرسش که حتی در آن لحظه هم دست از بحث و جدل بر نمی‌دارند، پرخاش می‌کند که «دنیای شما این زن فرزندمرده و مردمان گرسنه و علیلی هستند که از شما نان و لباس و دوا می‌خواهند. می‌گویید فقط باید انقلاب کرد و بس؟ بسیار خوب، ولی هر کار کردنی است زودتر بکنید!» اول بار در ۱۳۳۴ به چاپ رسید.

آشهای نهفته یا حسابها درست در نیامد

(۱۳۳۹) رمانی (حدود ۸۰۰۰۰ کلمه) از سعید نفیسی (۱).

شروین که جوانی تحصیل کرده و فرنگ دیده است پس از بازگشت به ایران تشکیل خانواده می‌دهد اما این ایام که همزمان با انقلاب مشروطیت است و کشور در تلاطماتی خطرناک دست و پا می‌زند برای شروین که مثل پدرش انسانی آزاده و طبعاً از هواخواهان آزادی و مشروطه و ترقی مملکت است دوره‌ای مصیبت بار است و عاقبت نیز او را به دیار غربت باز می‌گرداند. در آنجا همسر همدل و

شخصیت اصلی داستان که زمانی قاضی بوده است و اینک تنها و منزوی در باغی زندگی می‌کند، ناخواسته صاحب سگ همسایه‌اش می‌شود و او را آتما (= کلمه‌ای برهمنی به معنی روح جهان) می‌نامد و سعی می‌کند با نزدیک شدن به او از رنج تنهایی‌اش اندکی بکاهد. اما سگ خاموش و بی‌اعتنا و بی‌احساس است. پس از مدتی مرد درمی‌یابد که آتما نه فقط خلوت تنهایی‌اش را بر هم زده است و او را زیر نظر دارد بلکه هیچ کاری هم از دستش ساخته نیست؛ بنا بر این تصمیم می‌گیرد با خوردن زهر نابودش کند، اما سگ غذای آلوده به زهر را دست‌نخورده باقی می‌گذارد.

از آن پس آتما با تغییر رفتارش چون وجدانی برتر، زندگی آلوده به ستم و خودخواهی مرد را مورد بازبینی قرار می‌دهد، آنچنان که گویی زبان درونی او شده و از اعماق او برآمده است تا گناهانش را یکایک برشمارد و او را از ترسی عمیق و جانکاه بینبارد. مرد که تاب این محاکمه درونی را نمی‌آورد، دو گلوله به پیکر «سگ جهنمی» خالی می‌کند و بی‌هوش می‌شود. چون به هوش می‌آید خود را در خون غرقه می‌یابد و در حالی که همه چیز فراموشش شده است، سگ را می‌بیند که بر جسم او خم شده و زخمهایی را که گلوله در شانهاش پدید آورده است می‌لیسد.

آخر شاهنامه (۱۳۳۸) دفتری حاوی ۲۸ شعر از سروده‌های اردیبهشت ۱۳۳۵ تا شهریور ۱۳۳۸ مهدی اخوان ثالث.

اخوان با این دفتر که به گفته فروغ فرخزاد حاوی قوی‌ترین شعرهای نو فارسی از ابتدای پیدایش آن روزگار است، سبک شعری خود را تثبیت کرد. او در این دفتر با زبان فخیم و پر صلابت و کهن‌نمای خود ثابت کرد که نوپردازی در شعر از ناتوانی یا عدم اشراف به ادب کلاسیک نیست. نگاه مبتنی بر یأس و شکست در شعرهای این دفتر نیز حاکم است که از میان آنها می‌توان به

سالهای دبیری به‌عنوان ویراستار وارد سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران شد و مدتی نیز مسؤول صفحات شعر در مجله تماشا بود. در ۱۳۵۹ بازنشته شد و به بوشهر بازگشت. در سالهای آخر عمر دبیر صفحه شعر مجله کارنامه بود. در ۱۳۸۴ به‌عنوان «چهره ماندگار» معرفی شد.

آتشی از معدود شاعرانی است که با اولین دفتر خود درخشید ولی هرگز راه افراط نپیمود. تصاویر شعری و جهان‌نگری شاعرانه او از تجربه شخصی‌اش سرچشمه می‌گیرد - تجربه‌ای با صبغه اقلیمی و رنگ محلی و صور خیالی برگرفته از طبیعت و اسبها؛ این ویژگیها بعدها با عنوان «شعر جنوب» تشخیص یافت. او در کلامش از دور دست گذشته‌ها، زیباییهایی غرورآمیز را بازآفرینی می‌کند.

■ دفترهای شعر: **آهنگ دیگر** (۱۳۳۹): **آواز خاک** (۱۳۴۶)؛ **دیدار در فلق** (۱۳۴۸)؛ **برنده اول** «جایزه کتاب شعر سال تلویزیون ملی ایران»؛ **بر انتهای آغاز** (۱۳۴۸)؛ آتشی از توزیع این مجموعه به سبب کثرت اغلاط چاپی و اشکالات فنی دیگر، جلوگیری کرد؛ **گندم و گیلاس** (۱۳۷۰)؛ **وصف گل سوری** (۱۳۷۰)؛ **زیباتر از شکل قدیم جهان** (۱۳۷۶)؛ **چه تلخ است این سب** (۱۳۷۸)؛ **حادثه در بامداد** (۱۳۸۰)؛ **برنده «جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران»**؛ **خلیج و خزر** (۱۳۸۱)؛ **مشتلم بر دو دفتر: جاده بزرگانان؛ خلیج و خزر**؛ **اتفاق آخر** (۱۳۸۱)؛ **ریشه‌های شب** (۱۳۸۴)؛ **غزل غزلهای سورنا** (۱۳۸۴)؛ **پژوهشهای ادبی: سهراب شاعر نقشها** (۱۳۸۳)؛ **شاملو در تحلیلی انتقادی** (۱۳۸۳)؛ **فروغ در میان اشباح** (۱۳۸۳)؛ **خیال روزهای روشن** (نیما را باز هم بخوانیم) (۱۳۸۳).

و چند اثر ترجمه.

آتما، سگ من داستان کوتاهی (حدود ۷۰۰۰ کلمه) از صادق چوبک، در مجموعه چراغ آخر.

«نادر یا اسکندر» و «میراث» و «آخر شاهنامه» و «قاصدک» اشاره کرد.

آخر شب طرحی (حدود ۵۰۰ کلمه) از **صادق چوبک**، در مجموعه **خیمه شب بازی**.

آخر شب دو مرد وارد دکان «آرام» می‌شوند و مشروب می‌خواهند، اما بعد از گرفتن مشروب، یکی از مردها به زمین می‌افتد و می‌میرد. مرگ او آنقدر با بی‌اعتنایی روبرو می‌شود که حتی گربه «آرام» نیز کوچکترین تکانی نمی‌خورد.

آخرین سفر زرتشت (نگارش: ۱۳۸۶؛

۱۳۷۶؛ بازنویسی: ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴) رمانی (حدود ۶۵۰۰۰ کلمه) از **فرهاد کشوری**.

برندهٔ سوم «جایزهٔ ادبی اصفهان».

تردید زرتشت هنگامی آغاز می‌شود که شکنجه و قربانی شدن گاوها را در روز شادی برای دیوان می‌بیند. ابراز این تردید و مخالفت با آزار جانوران خشم گرینها (=روحانیون و کاهنان) را برمی‌انگیزد. اندیشهٔ جاری آن است که نبردی جاودان میان ایزدان و دیوان برپای است و مردمان با مهر، ایزدان را ستایش می‌کنند و با ترس دیوان را. زرتشت می‌اندیشد که ترس از دیوان و پیوسته ورد خواندن و نذر کردن برای فرو نشاندن خشم آنان زندگی آدمیان را تباه می‌کند و راه را بر اندیشه می‌بندد. پس در این

نبرد خود را از سپاهیان صلح و شادمانی می‌انگارد. پدرش (پوروشسب) او را برای در امان ماندن از مجازات کرینها نزد فرزانه‌ای به نام برزین در تپه‌ای خارج از شهر می‌برد تا سالها آنجا بماند و پاسخ پرسشهایش را بگیرد. برزین زرتشت را نزد فرزانهٔ دیگری راهنمایی می‌کند و بدین ترتیب سفر زرتشت آغاز می‌شود که او را با اندیشهٔ عده‌ای از موبدان و فرزندگان آشنا می‌سازد ولی او بر اینکه چگونه می‌توان بی شمشیر و نیزه و سپر با ارواح پیکار کرد پاسخی نمی‌یابد.

زرتشت سالها در انتظار پیامی است که فرمانی برایش بیاورد. سرانجام این فرمان در کنار رودخانهٔ داهیتی در حالت خواب و بیداری توسط امشاسپند به او می‌رسد. چیزی که او می‌شنود سه نیکو از نیکوترینهاست: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک. بی‌پروایی او در ابلاغ این پیام باعث صدور فرمان مرگش می‌شود. به‌ناچار با زن و فرزند و برادر و یارانش سفر دیگری را آغاز می‌کند و پس از گذراندن خطرهای فراوان به قصر گشتاسب می‌رسد.

گشتاسب سخنان او را باوه می‌انگارد و به سپاهچالش می‌اندازد اما پس از آنکه هفت شب پیایی خوابی در بارهٔ او و پیامش می‌بیند به سراغ او می‌رود و چون به سخنانش گوش می‌سپرد بر آن می‌شود تا با آزمون مس او را بیازماید. زرتشت با آنکه به این آزمون اعتقادی ندارد از ریختن مس مذاب بر سینه‌اش جان سالم به در می‌برد و گشتاسب او را پیامبر ایران می‌خواند. از آن پس تحریف پیام او توسط مردم آغاز می‌شود، چندانکه سالیانی بعد هنگامی که در هیأتی ناشناس به میان آنان می‌رود و سخن می‌گوید، به دروغگویی و شیادی متهم و به مرگ محکوم می‌گردد. اما در این میانه یک نفر او را باز می‌شناسد و نجاتش می‌دهد. با این همه، مبارزهٔ زرتشت برای ابلاغ پیام واقعی‌اش همچنان ادامه می‌یابد.

سرانجام فرزند دشمن دیرینش به حیلۀ پذیرفتن آیین او به نزدش می‌رود و او را می‌کشد و این «آخرین سفر زرتشت» است.

آخرین لیخنه (نگارش: ۱۳۱۲)

داستان کوتاهی (حدود ۲۸۰۰ کلمه) از **صادق هدایت**، در مجموعه **سایه روشن**.

اساس این داستان بر سقوط خاندان برمکیان خراسان است که چندان شناخته نیستند.

روزبها برمکی که درک خاصی از زهد دارد همهٔ اسباب لذات دنیوی را در کاخش فراهم

تکلیفش را روشن کند. سپس تفصیل ماجرا را از آخوند می‌پرسد و آخوند می‌گوید که جوان بابی و مرتد شده است و مستحق مرگ است. مولانا وضعیت جوان را از جهات شرعی جویا می‌شود و آخوند جوابی سر بالا می‌دهد. مولانا بیشتر می‌پرسد و آخوند بیشتر پرت و پلا می‌گوید و عاقبت وقتی که پیادگی آخوند در امور شرعی بر مولانا مسجل می‌شود بنای پر خاش می‌گذارد و آخوند را فی المجلس از مقامش عزل می‌کند.

نیمه شب مولانا در راه روی جوان می‌گشاید و ماجرا را می‌پرسد. معلوم می‌شود گلولی آخوند پیش نامزد جوان گیر کرده است. مولانا جوان را با مقداری پول و غذا روانه اصفهان می‌کند و نشانی کسی را هم در اصفهان می‌دهد تا عاجلاً میزبانش باشد؛ سپس صورتش را پیش می‌آورد و از جوان، تلافی کشیده ناحقی را که بدو زد طلب می‌کند. جوان در کمال ناباوری صورت او را می‌بوسد و راهی می‌شود.

آخوندزاده (یا آخوندف)، میرزا فتحعلی

(۱۲۲۸ قمری (= ۱۸۱۲ میلادی)؛ نوخا یا نحو (= در ولایت شکی در جمهوری آذربایجان کنونی) - صفر ۱۲۹۵ (= فوریه ۱۸۷۸)؛ تفلیس) متفکر؛ منتقد؛ نمایشنامه‌نویس؛ شاعر، متخلص به «صبوچی»؛ مترجم.

در کودکی به واسطه طلاق مادرش، از پدر جدا شد و در مشکین (=مشکین شهر، از توابع اردبیل) زیر نظر عموی مادر که آخوند فاضلی بود تربیت و آموزش مذهبی یافت. در ۱۸۲۵ (= ۱۲۴۱ قمری) با خانوادهٔ عمو به ارسباران و سال بعد به گنجه رفت و پس از بازگشت آنان همانجا ماند و به ادامهٔ تحصیل پرداخت. اوایل دههٔ ۱۸۳۰ تحت تأثیر آشنایی با میرزا شفیع که شاعری وارسته و نام‌آور بود از روحانیت منصرف شد و به فکر خدمات دولتی و کسب علوم جدید افتاد. در ۱۸۳۴ (= ۱۲۵۰) به تفلیس رفت و به بارون روزن (فرمانروای کشوری روسیه در گرجستان)

آورده است و خود را در معرض هر وسوسه‌ای قرار می‌دهد و در عین حال می‌کوشد به استثنای باده‌نوشی، به هیچ‌یک تسلیم نشود.

میان روزبهان برمکی و دیگر برمکیان غرب در بارهٔ توطئه‌شان، به همدستی خویشاوندان مقتدر ساکن بغداد، برای ساقط کردن دستگاه خلافت یا لااقل رهانیدن خراسان از یوغ آنان گفتگویی طولانی برقرار می‌شود. اما قبل از عملی شدن این توطئه، فرستادهٔ خلیفه با فرمان قتل‌عام برمکیان سر می‌رسد. روز بعد، وقتی که چند عرب، در کوشک روزبهان برمکی را می‌شکنند و وارد می‌شوند، او را مرده می‌یابند، در حالی که نامه‌ای از خویشاوندانش در بغداد، حاوی دستورهایی برای قتل‌عام عربها و اعلام استقلال خراسان در دست دارد.

آخوند داریم و آخوند (نگارش: اسفند

۱۳۳۷؛ ژنو) نمایشنامه‌ای تک پرده‌ای (در ده صحنه) از **جمالزاده**، در مجموعهٔ **غیر از خدا هیچ‌کس نبود**.

مکان و زمان وقوع: فلاورجان از دهات لنجان اصفهان؛ (بنا به قراین) ثلث اول سدهٔ حاضر. آخوندی که او را مولانا می‌خوانند و در اصفهان مقام و محضر و منزلتی والا دارد برای دیدار به روستای زادگاه خود می‌رود. کدخدا بساط شاهانه‌ای در پذیرایی از او آماده می‌کند و مردم که سخت دوستدار او هستند بی‌صبرانه انتظارش را می‌کشند.

بالاخره مولانا وارد می‌شود و بعد از سلام و احوالپرسی، همگی سر سفره می‌نشینند. ناگهان صدای معركة‌ای از بیرون به گوش می‌رسد. معلوم می‌شود مردم به تحریک آخوند ده با سبّعت تمام به جان جوانی افتاده‌اند و او را با چوب و چماق خونین و مالین کرده‌اند.

مولانا وساطت می‌کند و در ضمن کشیده‌ای هم به جوان می‌زند و دستور می‌دهد او را در پستو زندانی کنند و کلید را هم به او بدهند تا فردا

مکتوبات (۱۳۵۷ شمسی؛ به اهتمام حمید محمدزاده؛ تبریز).

رساله‌ها و مقالات: رساله ایراد (تألیف: ۱۸۶۳ میلادی = ۱۲۷۹ قمری)؛ فریتیکا (۱۸۶۶ میلادی = ۱۲۸۳ قمری)؛ مقالات فارسی (جلد اول: ۱۳۵۵؛ جلد دوم (مقالات فلسفی): ۱۳۵۷؛ تبریز؛ به کوشش حمید محمدزاده و ویراسته حسین محمدزاده صدیق)؛ مقالات (۱۳۵۷؛ گردآورده باقر مؤمنی).

و چند اثر دیگر به ترکی.

کلیات آثار آخوندزاده در ۱۹۵۱ (= ۱۳۳۰ شمسی) در بادکوبه (= باکو) منتشر شد.

آداب بی‌قراری (۱۳۸۳) رمانی (حدود ۳۴۰۰۰ کلمه) از «یعقوب یادعلی» (متولد ۱۳۴۹).

برنده سهمی از «جایزه ادبی یلدا» و سهمی از «جایزه ادبی هوشنگ گلشنیری».

مکان و زمان وقوع: تهران و لرستان؛ یک روز در اوایل دهه ۱۳۸۰ با اشاراتی به چند سال گذشته. در بخش اول، مهندس کامران خسروی که کارمند اداره منابع طبیعی در لرستان است نقشه ساده‌ای را که کشیده است عملی می‌کند. او که از روال معمول زندگی‌اش راضی نیست و از غر زندهای همسرش فریبا هم خسته شده است، تصمیم گرفته است خانه را به بهانه اینکه می‌خواهند به اصفهان بروند بفروشد و یک کارگر افغانی را با خود بردارد و در تصادفی ساختمانی او را به تهره بفرستد و آتش بزند؛ نتیجه اینکه او را به جای کارگر افغانی مرده تلقی می‌کنند و او با پول خانه برای خود در جایی زندگی آرامی را می‌گذراند.

اما این نقشه را برای دیگران به گونه دیگری جلوه داده است: او به خاطر تنهایی و ناراحتی فریبا تصمیم گرفته است خانه را بفروشد و به اصفهان برود و حالا فریبا جلوتر به اصفهان رفته است و منتظر اوست.

معرفی و با سمت مترجمی زبانهای شرقی وارد خدمت دولت روس شد و تا پایان عمر در همین شغل ماند و به درجه سرهنکی نائل گشت. در تفلیس مطالعات خود را عمق و وسعت بخشید و با بسیاری از متفکران و همچنین هنر تئاتر آشنا شد و در نیمه اول دهه ۱۸۵۰ به تألیف آثاری در این زمینه پرداخت. گویند وقتی که درگذشت، هنوز بدنش سرد نشده بود که پلیس روس به خانه‌اش ریخت ولی جز آثار چاپ‌شده‌اش چیزی نیافت، زیرا وی که چنین یورشی را پیش‌بینی می‌کرد، آثار و نوشته‌های خود را به خانه دخترش برده و در آنجا پنهان کرده بود. او فردی تواندیش بود و آثارش گواهی بر جسارت و پیشگامی‌اش در زمینه اندیشه و تفکر است. از جمله مساعی او، تحقیق در باب معایب خط فارسی و کوشش در جهت تغییر آن و حتی ابداع نوعی الفبا است که مخالفت روحانیون با این مسئله اعتقاد او را به این که دین مانع پیشرفت است، راسخ‌تر ساخت. وی را عموماً نخستین منتقد تاریخ و ادب و نمایش در ایران شناخته‌اند.

آخوندزاده از پیش‌کسوتان نمایشنامه‌نویسی در آسیا به‌شمار می‌آید و آثار او اگر چه به زبان ترکی نگاشته شده، اما اولاً به سبب اصالت ایرانی او و ثانیاً به خاطر ترجمه فارسی که زیر نظر خود او از این آثار صورت گرفته است جزئی از ادبیات ایران محسوب می‌شود.

نمایشنامه‌های او که مضامینی انتقادی- اجتماعی دارد از طنزی دلچسب و همه‌پسند برخوردار است و غالباً متضمن نتایج تربیتی و مواعظ اخلاقی است. در این نمایشنامه‌ها حیات اجتماعی مردم به تصویر کشیده شده و اعمالی چون دزدی و راهزنی و قلدری و تقلب که در آن زمان برای مردان فضیلت به حساب می‌آمد مورد سرزنش قرار گرفته است.

■ مجموعه نمایشنامه: **تمثیلات** (ترجمه فارسی:

۱۲۹۱ قمری).

رازی، تنها کسی که به معلومات هادی بشارت علاقه نشان می‌داد و حتی نزدش درس می‌خواند، مدتی قبل به انگیزه دیدن بین‌النهرین به جبهه‌های جنگ ایران و عراق رفته است و اینک خبر شهادتش بار تنهایی را بر دوش هادی بشارت نهاده و او را درگیر تأملاتی در باب مرگ کرده است.

این که هادی بشارت شنونده‌ای ندارد و احساس تنهایی می‌کند، چندان بعید و دور از ذهن نیست. در خانه، فرنگو از دست او و تخیلات عجیبش کلافه است و احساس می‌کند عمرش را تلف کرده است و باید برای جبران کاری بکند. پسرش خسرو سالها است که در امریکا زندگی می‌کند و هر وقت فشار مشکلات مالی زیاد می‌شود سراغ او را می‌گیرد. همسایه‌ها هم هیچ کدام سنخیتی با او ندارند: مهندس قریب در آزمایشگاهش لوازم آرایش و ودکای قاچاق می‌سازد؛ آقای بیات دائم جنس انبار می‌کند و به ماندنش در وطن می‌بالد؛ خانم رازی بازرس سابق وزارت فرهنگ که در جریان انقلاب اسلامی شوهرش را از دست داده است، حالا بعد از شهادت جوان ۲۵ ساله‌اش در صدد فروختن لباسهای او و سفر به امریکا است؛ تیمسار قوانلو که به هیچ چیز پای‌بند نیست «مثل صفحه خط افتاده» دائم از سال‌نای سیلویی و مسافرت قاچاقچی که به پاکستان داشت حرف می‌زند. بعد از شهادت مهرداد رازی، خاطرات گذشته بیشتر به ذهن هادی بشارت هجوم می‌آورد و به تدریج حواس او را معشوش‌تر می‌کند. در این میان فرنگو هم که ظاهراً جان‌بلب شده است تنهاییش می‌گذارد و مشغول تدارک سفر به امریکا می‌شود. همزمان با خالی شدن خانه، نیلی نامزد پُرووی مهرداد رازی، به آنجا می‌آید و با سماجت تمام به هادی بشارت پيله می‌کند و علی‌رغم میل او به کارهای خانه می‌پردازد.

در بخش دوم، او خانه‌ای اجاره کرده و با عادت‌های عجیبی که پیدا کرده است زندگی آرام و منظمی را می‌گذراند: کلاس شنا می‌رود، آشپزی می‌کند، به مورچه‌های خانه غذا می‌دهد، و به تماشای زندگی همسایه‌ها می‌پردازد. در این بین دختر جوانی هم به خانه او می‌آید و با آنکه روز بعد بی‌خبر ترکش می‌گوید اما جایی در ذهن وی اشغال می‌کند. به جستجوی دختر برمی‌آید و در این بین تصادف می‌کند و دستش می‌شکند.

در بخش سوم، با دست شکسته در حال راندگی است. همان کارگر افغانی کنارش نشسته است و عازم همان پرتگاه هستند. به پرتگاه که می‌رسد پشیمان می‌شود و کارگر افغانی را با مزد یک روز کارش روانه شهر می‌کند. همان دختر به تلفن همراهش زنگ می‌زند و انگار که ناظر اعمال اوست از وضعیتی که در آن قرار دارد خبر می‌دهد و متحیرش می‌کند. بعد زنش تلفن می‌زند و احوالش را می‌پرسد؛ کامران به او خبر می‌دهد که در راه است و تا چند ساعت دیگر می‌رسد. از اینجا معلوم می‌شود که هیچ‌یک از اتفاقات پیش‌گفته واقعاً روی نداده و خیالبافیهای کامران بوده است و در این میان دست شکسته تنها نشانه واقعی از زندگی خیالی است. اندکی بعد، شلوغی جاده متعجیبش می‌کند. معلوم می‌شود ماشینی به ته پرتگاه سقوط کرده و تنها سرنشین آن هم سوخته است.

آداب زیارت (۱۳۶۸) رمانی (حدود ۷۵۰۰۰ کلمه) از تقی مدرسی.

مکان و زمان وقوع: تهران؛ زمستان ۱۳۶۱. پس از سالها تحصیل و تحقیق و تدریس در زمینه تاریخ باستانی ایران و ملانکه و فرشتگان ادیان مختلف، اینک تنها دلخوشی هادی بشارت بعد از بازنستسگی، نوشتن نامه برای پروفیسور هامفری و طرح سؤالاتی فلسفی در باره زندگی و مرگ، و همچنین ترجمه کتاب «مرگ یک منجی بزرگ» راجع به احوال مانی است. مهرداد

شهر «پ» درس خوانده است و در شهر «ت» زندگی می‌کند. اغلب برای کار به شهر «ث» می‌رود و همیشه سر راه دو شب در شهر «ج» می‌ماند. هر سال تابستانها بچه‌ها را به شهر «چ» می‌برد و سر راه از شهر «ح» می‌گذرند. لابد یک روز هم در شهر «خ» خواهد مرد. محتویات جیب شهرام کریم یک پاشنه کش دراز و زردرنگ، یک شانه بزرگ دانه‌درشت آبی‌رنگ و یک جعبه یا قوطی است که هر کدام بخشی از گذشته و زندگی وی را تشکیل می‌دهند و ماجرای دارند. شهرام هیچ وقت هیچ کاری نمی‌کرد.

آدم و حوا (۱۳۸۱) رمانی اساطیری (حدود ۶۰۰۰۰ کلمه) از محمد محمد علی. نخستین رمان از سه گانه «روز اول عشق» و روایتی است از اسطوره آفرینش آدم و حوا، از قول اقلیما، دختر حوا.

آدمها نگاه کنیده به غلامی، احمد

آذر، ماه آخر پائیز (۱۳۲۸) مجموعه هفت داستان از ابراهیم گلستان؛ به دزدی رفته‌ها؛ «آذر، ماه آخر پائیز»؛ تب عصیان؛ در خم راه؛ یادگار سپرده؛ شب دراز؛ میان دیروز و فردا. داستان «شب دراز» فقط در چاپ اول این کتاب آمده و در چاپ دوم حذف شده است. در داستان کوتاه «آذر؛ ماه آخر پائیز» (حدود ۳۵۰۰ کلمه) (نگارش: آبان ۱۳۲۶) از این مجموعه،

مرد از اینکه به بکت سرراهی احمد را دم آخر به او نداده دچار عذاب وجدان شده است - گرچه حالا که احمد مرده این موضوع قاعداً نباید اهمیتی داشته باشد. ظاهراً احمد بنا به دلایلی فراری شده و قرار بوده است که مرد، وسایل او را از خانواده‌اش تحویل بگیرد و به او برساند. مرد این کار را با ترس و احتیاط فراوان به انجام می‌رساند. مادر احمد

اندکی بعد هادی بشارت که دیگر حواسش بکلی مختل شده است، با رفتن به مقر بسیج تقاضای اعزام به جبهه می‌کند و اطمینان می‌دهد که با اطلاعاتش از فنون و رموز جنگهای باستانی و شناختش از منطقه، قادر به یاری دادن فرماندهان در هدایت جنگ است، لیکن پیش از اجرای این تصمیم به‌طور مسخره‌ای گرفتار «کمیته چیها» می‌شود. عاقبت با وساطت احمد بیات و پیدا شدن سر و کله فرنگو آژادش می‌کند و در حالی که دلش می‌خواهد همچون شاه عباس چکمه‌ها را به گردن آویزان کند و به زیارت برود، کفشها را به گردن می‌اندازد و از آنجا خارج می‌شود. هنوز به خانه نرسیده خبر شهادت جوان دیگری از همسایه‌ها می‌رسد که دقیقاً مشابه خبر شهادت مهرداد رازی است.

آذرخشی نگاه کنیده به رعدی آذرخشی

آدرس: شهر «ت»، خیابان انشاد، خانه شماره ۵۵۵ (نگارش: شهریور ۱۳۵۰) داستان کوتاهی (حدود ۳۰۰۰ کلمه) از بهرام صادقی (۱)، در مجموعه وعده دیدار با جوجوجتسو.

برنده «جایزه ادبی فروغ» به‌عنوان بهترین داستان کوتاه سال.

راوی سه نفر را توصیف می‌کند:

کریم آتشکان جز اینکه چشمهای میشی دارد همه چیزش معمولی است. البته ویژگی عجیبی هم دارد: کفشهایش را فقط از مغازه‌هایی می‌خرد که همراه کفش چیزی هم اضافه می‌دهند - البته او همه جایزه‌ها را به صاحب مغازه پس می‌دهد؛ با این حال این عادت خود را ترک نمی‌کند و به همین دلیل اغلب اوقات کفشهایش یا خیلی تنگ است یا خیلی گشاد.

بهروز سلیم احمدآبادی در شهر «الف» به دنیا آمده است و خودش هم نمی‌داند چرا فامیلش احمدآبادی است. در شهر «ب» بزرگ شده و در

می‌پندارد، بلکه زنی خودآزار توصیف می‌کند که زندگی‌اش را با دروغ انباشته است. در پایان این صحنه، خسرو که در عوالم بیماری مدام به دنبال کلیدی می‌گشته، کلید خانه خود را می‌گیرد و با اعلام اینکه بازی‌اش تمام شده است، بسیار آرام و منطقی به سوی خانه می‌رود و معلوم می‌شود که بیمار حقیقی خوشه بوده است.

آرامش در حضور دیگران داستان

وهمناک بلندی (حدود ۱۸۰۰۰ کلمه) از غلامحسین ساعدی، در مجموعه *واهمه‌های بی‌نام و نشان*.

مکان و زمان وقوع (بنا به قراین): تهران؛ نیمه اول دهه ۱۳۴۰.

سرهنگی بازتنسته با زن جوانش منیژه به شهر محل اقامت دخترانش می‌رود و بدین ترتیب سفر نامعلوم و بی‌سرانجام مردی که سالهای پیری و گرفتاری و خستگی عجیب و غریب را می‌گذراند، و زنی جوان که بی‌خیال همسر چنین مردی شده است، آغاز می‌گردد.

ملیحه و مهلقا، دختران سرهنگ که هر دو پرستارند و زندگی بظاهر خوش و بی‌قید و بندی را می‌گذرانند از ورود پدر و زن پدر کاملاً غافلگیر می‌شوند. اندکی بعد درمی‌یابند که پدرشان حالتی غیر عادی و عصبی پیدا کرده است، با این حال به پیشنهاد او مهمانی شبانه‌ای ترتیب می‌دهند. در طی مهمانی، سرهنگ وقوع اتفاقی را در همان نزدیکیها پیش‌بینی می‌کند؛ و اتفاق رخ می‌دهد. سرهنگ مراحل آشفته‌فکری تا دیوانگی را به سرعت طی می‌کند و نخستین نشانه‌های جنون او در همان شب نمایان می‌گردد. چندی بعد او را به تیمارستان انتقال می‌دهند.

در روزهای بعد مهلقا حال خوشی ندارد و احساس بی‌هدفی و بی‌هویتی می‌کند و سرانجام از سر استیصال چاره را در ازدواج می‌جوید. از سوی دیگر، ملیحه نیز در جستجوی معنا و

یک پاکت آجیل به‌عنوان سرراهی برای پسرش به‌دست مرد می‌سپارد اما او برای اینکه احمد خجالت نکشد این پاکت را دور می‌اندازد و همین موضوع، ذهنش را به زوایای مختلف این ماجرا و مرگ احمد - که به‌طور ضمنی به آن اشاره شده است - می‌کشاند.

در «یادگار سپرده» ادامه همین داستان از زاویه دید زن احمد نقل شده است.

آذر یزدی، مهدی نگاه کنید به ادبیات کودکان و نوجوانان

آرامش‌یابگاه (۱۳۵۶) نمایشنامه‌ای در دو پرده از بهمن فرسی.

در پرده اول خانم بزرگ در حال دلداری دادن به خوشه است. آنان در یک آسایشگاه روانی هستند ولی خوشه صرفاً به‌خاطر بیماری شوهرش خسرو و برای آنکه خودش تنها نباشد به آنجا آمده است و در کارهای جزئی به پرستار کمک می‌کند. در این میان دکتر توما که به‌تازگی به آسایشگاه آمده است نسبت به وضعیت خوشه - که چندان سالم به‌نظر نمی‌رسد - کنجکاو می‌شود و با توجهی مضاعف به درمان خسرو با روشی ابداعی می‌پردازد. دیری نمی‌گذرد که خوشه با دکتر توماسرو و سرّ پیدا می‌کند - گرچه بعداً می‌فهمیم که آن دو از پانزده سال قبل یکدیگر را می‌شناخته‌اند. به تدریج خود دکتر توما هم دچار بحرانهای عصبی می‌شود و همزمان وسایل زندگی‌اش را به آسایشگاه می‌آورد و همانجا اقامت می‌کند. سپس در وضعیتی بسیار عصبی دستور قطع درمان خسرو را - که متضمن نوعی ریاکاری بوده - می‌دهد و در جدل با خانم بزرگ، فلسفه زندگی او و تمام اعمالش را زیر سؤال می‌برد.

در پرده دوم دکتر توما که بیش از پیش عصبی شده است، حقیقت زندگی خوشه را غریبان می‌کند و او را نه مادری فداکار، آن‌طور که خود

هدفی برای زندگی خود به مأموریتی در یک آبادی دورافتاده می‌رود. در این میان، منیژه علی‌رغم تلاطمات پیرامون خود، و همچنین علی‌رغم ابراز عشق سوزناک «مرد چشم‌آبی»، آرامش خود را حفظ می‌کند، و در نهایت در کنار سرهنگ قرار می‌گیرد.

آرامگه عاشقان

اسفند (۱۳۷۴)؛ نگارش: اسفند (۱۳۷۱) رمان نمادین کوتاهی (حدود ۳۳۰۰۰ کلمه) از فرشته ساری.

در گورستانی که حال و هوایش فضای مناسبی برای حرکت فزّار خاطره‌ها پدید می‌آورد، آبان‌دخت ضمن یادآوری خاطرات خویش، تاریخچهٔ خاندان اشرافی مضمحل‌شده‌ای را مرور می‌کند. او از سویی با یزدان (نگهبان مقبرهٔ خانوادگی) در بارهٔ جنگها و عشقهای بزرگ خاندان مستوفی صحبت می‌کند و از سویی دیگر سفری در گذشته‌ها دارد. مستوفی که سالها پیش مرده است، همواره حضور دارد و با او از عشق خود به بیدخت (مادر آبان‌دخت) می‌گوید - بیدختی که شوهرش (زکریای نجّار) را رها کرد و با مستوفی رفت و کودکی آبان‌دخت و زندگی شوهر را تباه کرد. زکریا بعدها به‌مرور در لابلای تراشه‌های چوب غبار می‌شود و از دست می‌رود.

شب جمع‌های است و آبان‌دخت، زن مُطلقه و دورافتاده از فرزندش (مهرانه)، در انتظار دیدار او، با حسرت و اندوه، دوران کودکی تباه‌شدهٔ خود را به‌خاطر می‌آورد و آنگاه به یاد دلباختگی خود به خرداد می‌افتد - فرمانده شاعرمسلکی که مخالف جنگ‌طلبیهای مستوفی است. اما خرداد ضمن ابراز عشق به او دل در گرو مهر بیدخت دارد. زن گام‌به‌گام به گم‌گشتگی و باخت خود در زندگی پی می‌برد و احساس تباهی می‌کند.

نویسنده در چاپ دوم آن تغییراتی اعمال کرد.

آرزوی قدرت داستان کوتاهی (حدود ۴۰۰۰ کلمه) از جلال آل احمد، در مجموعه **سه‌تار**.

آقای زیره‌چی در حالی که برای ارسال تلگرافی از طرف تجارتخانه‌شان در راه است به احساس مبهم و ناشناخته‌اش در مورد تفنگ‌فکر می‌کند و پس از بررسی این احساس به این نتیجه می‌رسد که علاقه‌ای دیرین به تفنگ دارد؛ اما این علاقه او را به دردرس می‌اندازد و سبب می‌شود مأموران حکومت نظامی دستگیرش کنند و بعد هم سرنیزه‌ای را که از سالها قبل در خانه داشت و بدان عشق می‌ورزید از خانه‌اش ببرند.

آرش (۱) (۱۳۵۶)؛ نگارش: (۱۳۴۲)

برخوانی نمایشی (حدود ۵۰۰۰ کلمه) از بهرام بیضایی؛ مشتمل بر روایتی از افسانهٔ آرش. در این روایت آرش نه پهلوان و نه تیرانداز بلکه ستوربانی است اندیشه‌ورز که ابتدا تن به پرتاب تیر نمی‌دهد اما عاقبت وادار بدان می‌گردد و نتیجه البته با افسانهٔ آرش یکسان است. در ۱۳۷۶ به کتاب **سه‌برخوانی** ملحق شد.

آرش (۲) نگاه کنید به **نشریات ادبی**

آرش کمانگیر (۱۳۳۸) منظومه‌ای از

سیاوش کسروی بر مبنای افسانهٔ آرش. آرش کمانگیر شاید معروف‌ترین منظومهٔ معاصر و از معدود شعرهای شاعران نوپرداز است که به کتابهای درسی دانش‌آموزان نیز راه یافت و البته این نکته نیز در معروفتی آن بی‌تأثیر نبود. راوی در میان برف و کولاک به کلبه‌ای کوچک راه می‌یابد. عمو نوروز را می‌بیند که برای بچه‌ها قصه می‌گوید و قصهٔ او افسانهٔ تیراندازی آرش است.

در ۱۳۴۱ ضمیمهٔ دفتر خون سیاوش شد.

آرکائیسیم نگاه کنید به **کهن‌گرایی**

● **اسماعیل آریان** اولین پسر ارباب حسن آریان از زن دومش پوری. برادر بزرگتر جلال آریان و فرنگیس (آریان) و یوسف آریان. از شخصیت‌های **شراب خام** و **شهباز و جفدان** و **عشق و مرگ** و مورد اشاره در **بازگشت به درخونگاه**.

در شراب خام وی در امریکا استاد دانشگاه است و کمک می‌کند یوسف آریان برای معالجه به امریکا برود.

در شهباز و جفدان بازنشسته شده و به تهران بازگشته و عزلت گزیده است. در این داستان جلال آریان که برای گذراندن مرخصی استعلاجی به تهران آمده است در منزل وی اقامت می‌کند.

اسماعیل آریان در عشق و مرگ جوان و استاد دانشگاه است اما به عرفان و هیپی‌گری روی آورده است.

در داستان «صعود» (در **خاک آشنا**) شرح مفصل‌تری از زندگانی او آمده است: وی در ده سالگی همراه یک زن و مرد مسیحی به هندوستان و دیگر کشورهای آسیایی و از آنجا به امریکا می‌رود. در امریکا استعداد درخشانی از خود نشان می‌دهد و در جوانی استاد فلسفه دانشگاه سن خوزه می‌شود. به فلسفه شرقی علاقه‌مند و اهل عرفان است و در ضمن داستان، در گفتگوهایش با برادر کوچکتر، عقایدش آشکارتر می‌شود.

در داستان «میراث یوسف» او به گونه‌ای توسط یوسف آریان از مرگ نجات می‌یابد. در بازگشت به درخونگاه وی درگذشته است.

● **پوری** زن دوم ارباب حسن آریان. مادر اسماعیل آریان و جلال آریان و فرنگیس (آریان) و یوسف آریان.

در داستان «درخونگاه» (نگاه‌کنید به **خاک آشنا**) او در جوانسالی مرده است.

آرمان نگاه‌کنید به **نشریات ادبی**

آریان، خانواده خانواده‌ای داستانی که در اغلب رمانها و داستانهای اسماعیل فصیح حضور دارد و برجسته‌ترین عضو این خانواده، یعنی جلال آریان شخصیت اصلی و راوی بیشتر این داستانهاست. اعضاء خانواده و منسوبانشان (به ترتیب الفبا) اینها هستند:

● **آنابل (کمپیل)** زن جلال آریان.

از شخصیت‌های اصلی **عشق و مرگ** و نام برده شده در **شراب خام** و **ثریا در اغما** و **درد سیاوش**. دختری نروژی است که در سانفرانسیسکو به واسطه دوستی به نام دیوید تیلور با جلال آریان آشنا می‌شود و از همان ابتدا دل به هم می‌بازند. کوتاه مدتی بعد با هم ازدواج می‌کنند و به فاصله چند ماه آنابل آبستن می‌شود، ولی پس از عمل سزارین و مرده به دنیا آمدن جنین، خود نیز جان می‌سپارد.

داستان «هدیه عشق» (در **خاک آشنا**) شرح زایمان و مرگ او است.

● **ارباب حسن آریان** شوهر کوکب و بعد پوری.

پدر خانواده آریان در **دل‌کور**. در **ثریا در اغما** و **شراب خام** و **شهباز و جفدان** و **اسیر زمان** و **تراژدی/ کمندی پارس** و **بازگشت به درخونگاه** از وی نام برده شده است.

حسن آریان پس از آنکه در آرزوی شاعر شدن نمک‌فروش می‌شود و به مال و منالی می‌رسد و زن می‌گیرد و صاحب دوازده فرزند می‌شود، «ارباب حسن» می‌شود و دوباره زن می‌گیرد و چهار فرزند دیگر نیز پیدا می‌کند ولی عاقبت هم شاعر نمی‌شود و در حسرت شاعر شدن از سرطان می‌میرد.

داستان «یک زندگی خاک شده» (در **خاک آشنا**) شرح زندگی او است.

خصوصیت سبب می‌شود در بسیاری از موارد نقش کارآگاهی غیر حرفه‌ای را ایفا کند. شخصیتی زن‌پسند و رفتاری بی‌قید و کلبی‌مسلك دارد؛ گذشته از دردی مزمن در درون خود (احتمالاً به‌خاطر مرگ همسرش) از نظر جسمی نیز چندان سالم نیست. تقریباً همه جا، مستقیم یا غیرمستقیم در پی یافتن کسی است، یا به عبارت بهتر گمشده‌ای دارد. او غالباً نعلش‌کش دیگر شخصیت‌های داستان است که در اغلب اوقات سرنوشتشان به مرگ منتهی می‌گردد.

بجز در دو مورد، در همه داستانها او مشغول خواندن کتاب یا نوشته‌ای است: در شراب خام، ده سیاهبوست کوچولو نوشته آگاتا کریستی؛ در ثریا در اغما، سگهای جنگ نوشته فردریک فورسایت؛ در درد سیاوش، بیگانه نوشته آلبر کامو؛ در زمستان ۶۲، در انتظار گودو نوشته ساموئل بکت؛ در شهباز و جغدان، «مردی که آب می‌رفت» نوشته؟؛ در نامه‌ای به دنیا «عشق: کارنامه یک زندگی» نوشته؟ و اشعار امیلی دیکسون؛ در فرار فروهر، اتوبیوگرافی جعفر فروهر و سناریوی «اگر آب زیاد داغ باشد»؛ در اسیر زمان، طاعون نوشته آلبر کامو؛ در تراژدی/ کمدی پارس، کمدی انسانی نوشته ویلیام ساروویان؛ در بازگشت به در خونگه، مسخ نوشته فرانتس کافکا؛ در در انتظار، پیرمرد و دریا نوشته ارنست همینگوی؛ در گردابی چنین هایل، روزگار سخت نوشته چارلز دیکنز؛ در تلخکام، طلوع و غروب آیین زرتشتی نوشته رایین سی. زینر. این کتابها و نوشته‌ها که خواندنشان به‌موازات داستان پیش می‌رود، به نوعی با داستان اصلی ارتباط دارد و شاید شالوده داستان را بتوان در آنها یافت.

در شراب خام پس از لطمه‌ای که از مرگ همسر و مرده به دنیا آمدن فرزندش بر او وارد می‌آید، به ایران بازمی‌گردد و آرمان زندگی‌اش را در بهبود برادر کوچکترش یوسف آریان بازمی‌جوید. در ثریا در اغما برای کمک به خواهرزاده‌اش که

● **ثریا (نقوی)** دختر فرنگیس (آریان). زن خسرو ایمان- دیوان‌لقا.

قهرمان ثریا در اغما و از شخصیت‌های درد سیاوش و اسیر زمان، و نام برده شده در زمستان ۶۲ و کشته عشق و عشق و مرگ و تلخکام.

در درد سیاوش در جشن عروسی‌اش حادثه‌ای باعث ناپدید شدن شوهرش می‌شود ولی در پایان داستان باز به یکدیگر می‌رسند.

در اسیر زمان پس از شهادت شوهرش در تظاهراتی علیه رژیم شاه، برای ادامه تحصیل به پاریس می‌رود. در آنجا دچار سانحه‌ای می‌شود که شرح آن موضوع داستان ثریا در اغما است. در ثریا در اغما دانشجویی است که در پاریس دچار سانحه‌ای می‌شود و به اغما فرو می‌رود و در طی داستان در بیمارستان بستری است و به تدریج رو به احضار می‌گذارد.

● **جلال آریان** پسر ارباب حسن آریان از زن دومش پوری، برادر کوچکتر اسماعیل آریان و فرنگیس (آریان) و برادر بزرگتر یوسف آریان. شخصیت اصلی و راوی شراب خام؛ ثریا در اغما؛ درد سیاوش؛ زمستان ۶۲؛ شهباز و جغدان؛ فرار فروهر؛ اسیر زمان؛ کشته عشق؛ تراژدی/ کمدی پارس؛ نامه‌ای به دنیا؛ بازگشت به در خونگه؛ در انتظار؛ گردابی چنین هایل؛ عشق و مرگ؛ تلخکام.

متولد ۱۳۱۳، و مهندس و تحصیل‌کرده آمریکا است و در شرکت نفت کار می‌کند؛ در ابتدای همه داستانها مجرد است و در بعضی از آنها تا آخر نیز مجرد می‌ماند؛ اولین ازدواجش با یک دختر ارویایی (نروژی) به نام آنابل (کمپبل) با مرگ زودهنگام وی سرانجامی غم‌انگیز می‌یابد؛ موقعیت و مناسبات خانوادگی‌اش در اغلب داستانها مشابه است. وی همه‌جا فردی است پاک‌طینت و آماده برای کمک به دیگران و درگیر شدن در ماجراها و مشکلاتشان. این

خسرو (ایرانفر) با برادرزاده‌اش پادرمیانی می‌کند و در این میان به عمهٔ خسرو علاقه‌مند می‌شود.

در در انتظار برای کمک به دریاسالار اقبال پا پیش می‌گذارد.

در گردابی چنین هایل برای کمک به خداداد بهرامی وارد صحنه می‌شود.

در عشق و مرگ برای درس خواندن به امریکا رفته است و پس از پایان تحصیلات با آنابل (کمپبل) ازدواج می‌کند و در ضمن به یک دوست مصدوم نیز کمک‌هایی می‌کند. زنش در حین زایمان از دنیا می‌رود و بچه هم مرده به دنیا می‌آید و او در پی این فاجعه به ایران بازمی‌گردد و از آن پس هم و غم خود را صرف برادر کوچکتر و بیمارش یوسف آریان می‌کند.

در تلخکام برای مأمورینی اداری به لندن می‌رود و در آنجا با پیرمرد زرتشتی رنج کشیده‌ای به نام جاوید فیروزپور دیدار می‌کند.

داستان «لحظه‌ها» (در خاک آشنا) روایتی از کودکی اوست از زبان خودش.

● **خسرو ایمان - دیوان لقا** شوهر ثریا (نقوی) از شخصیت‌های درد سیاوش و نام برده شده در **اسیر زمان و تلخکام**.

در درد سیاوش جوان حقیقت‌جویی است که وقوع حادثه‌ای در جشن عروسی‌اش او را وامی‌دارد که به جستجوی اصل و نسب خود و علت مرگ سیاوش ایمان - که وی او را پدر خود می‌پندارد - بپردازد.

در اسیر زمان مدتی از ازدواج او با ثریا گذشته است که در تظاهراتی علیه رژیم شاه (گویا جمعهٔ سیاه) به شهادت می‌رسد.

● **رسول آریان** پسر ارباب حسن آریان از زن اولش کوکب؛ برادر کوچکتر مختار آریان و علی آریان و برادر بزرگتر صادق آریان.

قهرمان دل‌گور و مورد اشاره در **بازگشت به درخونگاه**.

بر اثر سانحه‌ای در پاریس در اغما فرو رفته است به این شهر می‌رود.

در درد سیاوش در پی یافتن خسرو ایمان - دیوان لقا، شوهر خواهرزادهٔ خود است که در جشن عروسی‌اش ناپدید شده است.

در زمستان ۶۶ برای یافتن ادیس، پسر خدمتکار خود به اهواز می‌رود و در ضمن چند هفته‌ای در شرکت نفت تدریس می‌کند. در این سفر با بیوه‌زن ممنوع‌الخروجی ازدواج می‌کند تا او بتواند از کشور خارج شود.

در شهباز و جعدان برای گذراندن مرخصی استعلاجی عازم تهران است که با پروین روشن، دختر شهباز دوست قدیمی خود بر خورد می‌کند و با هم به دنبال وی که مدتی است آنها را بی‌خبر گذاشته است می‌گردند و در همین ضمن با یکدیگر ازدواج می‌کنند.

در فرار فرور در پی یافتن جعفر فروهر، شوهر دوست خواهر خود است که از آسایشگاه روانی فرار کرده است.

در اسیر زمان به علی ویسی تعلق خاطر می‌یابد و با مادر بیوهٔ او ازدواج می‌کند. در این داستان وی زندگی بعد از سی سالگی‌اش را مرور می‌کند و هر از گاهی اشاره‌ای به ماجراهایش در دیگر داستانها دارد.

در نامه‌ای به دنیا به آنجلا گاسینسکی پناه می‌دهد و برای یافتن پسر او وارد عمل می‌شود و در این ضمن با یادآوری روابطی که سابقاً با هم داشته‌اند تصمیم می‌گیرد با او به امریکا بازگردد.

در کشتهٔ عشق راجع به سرگذشت احمد عدنان مونس کنجکاو می‌شود و پس از پرس‌وجو از این و آن، درمی‌یابد که چه فاجعه‌ای بر او گذشته است.

در ترازدی / کم‌دی پارس به‌طور تصادفی با لیلا صالح ملاقات می‌کند و کمر به یاری او می‌بندد و دیری نمی‌گذرد که با هم ازدواج می‌کنند.

در بازگشت به درخونگاه برای سرگرفتن ازدواج

داستان «رؤیاهای یک رؤیایی» (در خاک آشنا) شرح حال اوست. در جوانی با فروختن سهم الارثش برای تحصیل به امریکا می‌رود. در دانشگاه نبراسکا پزشکی می‌خواند و همزمان سخت کار می‌کند تا بتواند کمک خرجی هم برای مادرش بفرستد. در این مدت در خانه دکتر آلمر که از استادان دانشگاه است پانسیون می‌شود و حکم فرزند او را پیدا می‌کند. در طول دوران تحصیل زندگی بسیار سالم و سخت‌کوشانه‌ای را می‌گذراند و زهره، دختر دایی و عشق دوران نوجوانی‌اش، تنها زنی است که در ذهن او جا دارد.

● **علی آریان** پسر ارباب حسن آریان از زن اولش کوکب؛ برادر کوچکتر مختار آریان و برادر بزرگتر رسول آریان و صادق آریان؛ برادر ناتنی جلال آریان؛ پدر شهناز. از شخصیت‌های **بازگشت به درخونگاه** که در دل کور نیز حضور دارد.

در دل کور اهل تئاتر و موسیقی و خودآرایی است و پس از ازدواج که صاحب مقام و موقعیتی می‌شود بکلی از خانواده و گذشته خود می‌بُرد. در بازگشت به درخونگاه پس از سه ازدواج دیگر، زندگی بسیار مرفه‌ی دارد و یکی از میلیاردرهای شهر شده است اما رفتاری متین دارد.

● **فرشته امجد** دختر نامشروع مختار آریان از گل‌مریم. از شخصیت‌های **دل‌کور**.

حساس و شاعر مسلک است. پس از اینکه قدیر به دنبال یک عشق نافرجام به صورتش اسید می‌پاشد در بیمارستان خودکشی می‌کند.

● **فرنگیس (آریان)** دختر ارباب حسن آریان از زن دومش پوری. خواهر کوچکتر اسماعیل آریان و خواهر بزرگتر جلال آریان و یوسف آریان. مادر ثریا (تقوی).

از شخصیت‌های عمدتاً فرعی در **شراب خام؛ ثریا در اغما؛ درد سیاهش؛ زمستان ۶۲؛ شهباز و**

با استعداد و پاک‌طینت و مهربان است و با هیچ‌کس کینه و خصومتی ندارد و بخصوص با گل‌مریم بسیار با محبت رفتار می‌کند. قرار است برای ادامه تحصیل به خارج از کشور برود اما پس از مرگ پدر که مختار آریان بزرگ خانواده می‌شود امید او تا حدودی از بین می‌رود. بر اثر ضربات مختار غقلش را از دست می‌دهد و مضحکه مردم کوچه و بازار می‌شود و پس از مدتی با بریدن رگ گردنش خودکشی می‌کند.

● **زهره معبد** دختر اکبر معبد؛ زن صادق آریان در **دل‌کور**.

دختر دایی و عشق دوران کودکی و نوجوانی صادق آریان است. در زمانی که صادق در امریکا به سر می‌برد به اصرار پدر کاسیکارش پس از چند نامزدی ناموفق، با پسر ساده و بی‌سواد که وارث ثروت معتناهی از پدر کامیوندارش شده است ازدواج می‌کند، اما چندی بعد شوهرش متواری می‌شود و به کویت می‌رود. پس از بازگشت صادق از امریکا با هم ازدواج می‌کنند. در داستان «غمگین، غمگین، جغد سیاه دو سر» (نگاه کنید به **خاک آشنا**) به زهره معبد و ماجرای ازدواج او اشاره شده است.

● **صادق آریان** پسر ارباب حسن آریان از زن اولش کوکب؛ برادر کوچکتر مختار آریان و علی آریان و رسول آریان؛ پسر عمه و شوهر زهره معبد.

راوی **دل‌کور** و مورد اشاره در **بازگشت به درخونگاه**.

او که با استعداد و تا حدودی متکی به خود است موفق می‌شود برای ادامه تحصیل به امریکا برود. پس از اتمام تحصیلاتش به ایران بازمی‌گردد و با عشق دوران کودکی و نوجوانی خود (زهره معبد) ازدواج می‌کند.

در **بازگشت به درخونگاه** او درگذشته است. بعضی از مشخصات و خصوصیات وی به جلال آریان شباهت دارد.

داستان «گل‌مریم: دختر قاجار» در دیدار در هند سرانجام وی را می‌نمایاند او که در این داستان زن گورکنی به نام مرده‌قلی‌خان است، پس از یک زندگی رنج‌بار، به دست او به قتل می‌رسد.

● **مختار آریان** پسر بزرگ ارباب حسن آریان از زن اولش کوکب؛ برادر بزرگتر علی آریان و رسول آریان و صادق آریان؛ پدر نامشروع فرشته امجد و قدیر.

از شخصیت‌های اصلی **دل‌کور** و مورد اشاره در **بازگشت به درخونگاه**.

از کودکی کودن و بی‌استعداد است و نمی‌تواند درس بخواند. در جوانی به گل‌مریم دایه لال و نیمه‌افلیج برادر کوچکش تجاوز می‌کند و گردن‌بند او را می‌دزدد. گل‌مریم آبستن می‌شود و دختری به دنیا می‌آورد و او را جلو خانه یکی از اعیان محله می‌گذارد تا بزرگش کنند. مختار بعد از این واقعه از خانه فرار می‌کند و به سربازی می‌رود، اما در حین خدمت با زنی شوهردار (جیران ورامینی) روابط نامشروعی برقرار می‌کند و زن با همکاری وی شوهرش را به قتل می‌رساند و در نتیجه هر دو محکوم به حبس می‌شوند. پس از آزادی از زندان به خانه برمی‌گردد و چندی بعد دوباره به گل‌مریم تجاوز می‌کند اما این بار از خانه فرار نمی‌کند و در عوض دنباله کسب پدر را می‌گیرد. کم‌کم کسب و کارش رونق پیدا می‌کند و پس از مرگ پدر نیز با بالا کشیدن سهم الارث دیگران ثروتمندتر می‌شود و به تدریج در شمار بورس‌بازان و زمین‌داران بزرگ درمی‌آید و سرانجام قدیر فرزند نامشروعش باعث مرگ او می‌گردد.

● **یوسف آریان** کوچکترین فرزند ارباب حسن آریان از زن دومش پوری. برادر کوچکتر اسماعیل آریان و جلال آریان و فرنگیس (آریان).

از شخصیت‌های **شراب‌خام** و نام برده شده در **شهباز و جغدان و عشق و مرگ**.

جغدان؛ فرار فروهر؛ نامه‌ای به دنیا؛ اسیر زمان؛ تراژدی/ کم‌دلی پارس و نام برده شده در **بازگشت به درخونگاه و عشق و مرگ و تلخکام**.

در اغلب داستانها بیمار است و شوهرش مدتها قبل فوت شده است. شدیداً مورد علاقه جلال آریان است و با هم زندگی می‌کنند. زنی ساکت و بردبار و مهربان است و حضوری کم‌رنگ دارد. در واقع هویت او بیشتر از طریق جلال نمود می‌یابد. در تریا در اغما و درد سیاهوش و فرار فروهر، جلال آریان برای رفع نگرانی وی وارد ماجراهای داستان می‌شود.

در تراژدی/ کم‌دلی پارس بیماری‌اش رو به وخامت می‌گذارد و وقوع تصادفی در خیابان، با وضعیتی خطرناک راهی بیمارستانش می‌کند و در بازگشت به درخونگاه برای معالجه عواقب همین تصادف، احتمالاً برای همیشه به سوی رفته است.

● **قدیر** پسر نامشروع مختار آریان از جیران ورامینی.
از شخصیت‌های **دل‌کور**.

جوان تازه به دوران رسیده‌ای است که نام خود را به کامران تهرانی‌فر تغییر داده است. مدتی عاشق فرشته امجد می‌شود، اما ناگام از این عشق به صورت او اسید می‌پاشد. بعدها خواستگار دختر دیگر مختار آریان می‌شود و به دلیل سماجتش باعث مرگ پدر خود می‌گردد.

● **کوکب** زن اول ارباب حسن آریان.
مادر مختار آریان و علی آریان و رسول آریان و صادق آریان.

در داستان «سایه‌های کم‌رنگ در چشمان پیرزن» (نگاه‌کننده به **خاک آشنا**) زندگی خود را مرور می‌کند.

● **گل‌مریم** در **دل‌کور**، دایه لال و نیمه‌افلیج صادق آریان است که دو بار مورد تجاوز مختار آریان قرار می‌گیرد و فرزندی نیز به دنیا می‌آورد که فرشته امجد است.

سال» نایل آمد. دنبالهٔ این اثر سالها پس از درگذشت وی با عنوان *از نیما تا روزگار ما* (۱۳۷۴) منتشر شد. دقت آکادمیک و احاطهٔ مؤلف بر موضوعات مورد بحث، و صحت اطلاعات ارائه شده در این اثر که مبتنی بر مستندات و منابع فراوان است، و همچنین شیوهٔ او در بررسی تاریخ ادب به موازات تحولات اجتماعی-سیاسی، در میان آثار پژوهشی فارسی چشمگیر و قابل تحسین است.

تفکر و بینش ادبی او عمدتاً تحت تأثیر نهضت ادیبی بود که تقی رفعت با نشر روزنامهٔ *آزادستان* در آذربایجان به راه انداخت.

به زبان روسی تسلط داشت و با انگلیسی و فرانسوی آشنا بود و چند ترجمه هم از او باقی است. به تفنن شعر نیز می‌سرود و «دانش» تخلص می‌کرد.

آرین نژاد، شاپور نگاه کنید به **ادبیات عامه‌پسند**

آزاد، م. نگاه کنید به **م. آزاد**

آزاده خانم و نویسنده‌اش (چاپ دوم) یا آشویتس خصوصی دکتر شریفی (۱۳۷۶؛ نگارش: آذر ۱۳۷۴) رمانی (حدود ۹۰۰۰۰ کلمه) از رضا براهنی.

دکتر اکبر که روانپزشک و نویسنده است از دکتر رضا که دکتر ادبیات و نویسنده است، قصه‌ای برای چاپ در یک جُنگ یا مجموعه خواسته است و او شروع به نوشتن می‌کند. در واقع چند بار شروع می‌کند و سپس ماجراها به موازات یکدیگر پیش می‌روند.

نَجّار سربه راه و منضبطی به نام بیب اوغلی در یک شب سرد زمستان پسر دایی چهارده ساله‌اش را با حالتی نزار و ترس خورده، پشت در خانه‌اش می‌یابد. بی آنکه بفهمد ماجرا از چه قرار بوده است، پسر دایی همانجا پناه می‌گیرد تا آنکه یک روز سر و کلهٔ تیمسار شادان در مغازهٔ

شخصیتی روحانی و قدیس‌وار دارد و سخت مورد علاقهٔ جلال آریان است. از آنجاکه مبتلا به روماتیسم قلبی است جلال آریان او را در آسایشگاهی بستری می‌کند و سرانجام برای معالجه به امریکا نزد برادرش اسماعیل آریان فرستاده می‌شود. در پایان عشق و مرگ او گم شده و در شهباز و جعدان مرده است.

داستان «میراث یوسف» سرگذشت وی را از همانجایی پی می‌گیرد که در شراب خام خاتمه یافته است: او پس از آنکه مدتی در امریکا تحت معالجه قرار می‌گیرد می‌میرد و کالبدشکافی نشان می‌دهد که علاوه بر روماتیسم قلبی مبتلا به نوعی بیماری موروثی خطرناک بوده است، بنا بر این تمامی اعضای خانواده مورد آزمایش قرار می‌گیرند و معلوم می‌شود که فقط اسماعیل آریان مبتلاست که بلافاصله تحت مداوا قرار می‌گیرد و چون بیماری به حدّ وخامت نرسیده است بهبود می‌یابد.

آرین پور، یحیی (حدود ۱۲۷۸ (به تصریح خود ماه و سال تولّدش معلوم نیست)؛ تبریز - آبان ۱۳۶۴؛ تهران) ادیب؛ پژوهشگر.

در دوران مشروطه خواهی چشم به جهان گشود و نخستین سالهای کودکی را در نایرهٔ انقلاب خونین آذربایجان گذراند. در دوران تحصیل، هم‌دورهٔ **شهریار** و **حبیب ساهر** و **رعدی آذرخشی** و از شاگردان **تقی رفعت** و **احمد کسروی** بود.

در ۱۲۹۸ که سال آخر دبیرستان را می‌گذراند شش شماره از مجلهٔ ادب را انتشار داد. پس از پایان تحصیل به خدمت وزارت دارایی درآمد و سی و اندی سال در این اداره خدمت کرد.

کار بزرگ او که سالهای درازی از عمرش (۱۳۲۴ تا ۱۳۴۴) صرف تألیف آن شد **از صبا تا نیما** (۱۳۵۰؛ دو جلد) بود که بی‌تردید در زمینهٔ ادبیات دو سدهٔ اخیر و خصوصاً عصر مشروطیت بی‌نظیر است و به دریافت «جایزهٔ سلطنتی کتاب

دیگری به انتها برسد. و سرانجام آخرین خاتمه داستان، از زبان شخص دیگری غیر از نویسنده نقل می‌شود که خبر از وجود پسری به نام مجید شریفی می‌دهد که پدرش از وجود او مطلع نیست و در هنگام طلاق پدر و مادرش جنینی دوماهه بوده که باید کورتاژ می‌شده ولی به میل مادر و بی اطلاع پدر سقط نشده است.

آسمان ریسمان (۱۳۴۳) مجموعه

سیزده داستان (البته عنوان داستان را تنها با تسامح بر بعضی از آنها می‌توان اطلاق کرد) از **جمالزاده: مرگب محو؛ غمخواران ملت؛ مرغ همسایه؛ فال و تماشا؛ جان دادن به مرده؛ هیتالیان عهد آتوم؛ مرد اخلاق؛ شورآباد؛ کاجی بعضی هیچی؛ جاودان... نیکوکاری؛ طفل نازپور؛ کاه و کوه؛** به انضمام یک قطعه ادبی تحت عنوان «سه چراغ» و ترجمه چند داستان از نویسندگان مختلف.

آسید کاظم (۱۳۵۰) نمایشنامه‌ای

تک‌پرده‌ای از محمود استاد محمد. مکان و زمان وقوع (بنا به قراین): تهران؛ دهه ۱۳۴۰.

در قهوه‌خانه‌ای در یکی از محلات قدیم شهر، حضار از آسید کاظم نامی صحبت می‌کنند که ظاهراً لوطی محل بوده و به خاطر ارتکاب قتل هفت سالی در زندان گذرانده است و حالا قرار است بازگردد.

اغلب حضار به نوعی زیر دین محبت‌های آسید کاظم هستند اما کم‌وبیش از او بد می‌گویند. طرفداران آسید کاظم گردن گرفتن قتل را از طرف او امری مصلحتی قلمداد می‌کنند و برایش عزت و حرمتی قائلند. بدگویان نیز از او حساب می‌برده‌اند و به هر حال همه با شنیدن خبر آزاد شدن او منتظر وقایعی هستند. اما آسید کاظم بی‌سرو صدا و بی‌آنکه حتی به درستی شناخته شود به قهوه‌خانه می‌آید و اندکی بعد نیز آتجاری بی‌هیچ کلامی ترک می‌کند.

بیب اوغلی پیدا می‌شود و سراغ پسردایی را از او می‌گیرد و معلوم می‌شود که او پیش از آنکه به دست مأموران شادان بیفتد از خانه گریخته است. آنان بیب اوغلی را زندانی می‌کنند. پنج سال بعد، پسردایی که شنیده است بیب اوغلی بعد از آزادی از زندان دگانش را تخته کرده و با زنی که تازه گرفته به تهران آمده است، او را پیدا می‌کند و به خانه‌اش می‌رود و مدتها بعد زن او (آزاده خانم) را می‌بیند.

شریفی یا همان پسردایی سابق که حالا زن و دو پسرده و دو ساله دارد، یک روز از جبهه نامه‌ای دریافت می‌کند که حاوی وصیت‌نامه جوانی به نام مجید شریفی است. این موضوع که در بدو امر اشتباهی عجیب به نظر می‌رسد کم‌کم با نامه‌های بعدی به صورت مسأله‌ای جدی مطرح می‌شود. شریفی به هر شکل ممکن این ماجرا را پیگیری می‌کند و پس از وصول خبر شهادت مجید شریفی، شخصاً به جبهه می‌رود تا جنازه‌اش را تحویل بگیرد اما به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

بازگشت به گذشته معلوم می‌دارد که پسردایی مدتی بعد از آن دیدار در خانه بیب اوغلی در تهران، به استانبول می‌رود تا درسش را ادامه بدهد و در ضمن، طی همین دوره با زنی یونانی ازدواج می‌کند. همانجاست که یک روز از آزاده خانم نامه‌ای به دستش می‌رسد و پرده از زندگی جهنمی‌اش برمی‌دارد. آزاده خانم برای او توضیح می‌دهد که چگونه بیب اوغلی تمام بلاهایی را که در زندان بر سرش آورده‌اند با شکنجه دادن او جبران می‌کند و در حال نابود کردن جسم و روح اوست. چندی بعد آزاده خانم با زدن رگ‌هایش خودکشی می‌کند. (اما او پس از مرگ نیز در داستان حضور دارد و با شریفی در ارتباط است.) سالها بعد بیب اوغلی در آغوش شریفی و در خانه‌ای او می‌میرد تا داستان به نوعی خاتمه یابد. سپس شریفی همه کتابها و نوارها و دست‌نوشته‌هایش را آتش می‌زند تا داستان

اسکندر و سمندر در گردباد؛ شبه شروع شد؛ بازی تمام شد؛ خانه باید تمیز باشد؛ «آشفته‌حالان بیدار بخت»؛ صداخونه؛ پادگان خاکستری؛ میهمانی؛ ای وای، تو هم؛ واکن سیاه.

در داستان کوتاه «آشفته‌حالان بیدار بخت» (حدود ۳۸۰۰ کلمه) از این مجموعه، ئی. جی. پروفراگ در یک باب در محله‌ای نسبتاً فقیر و غمزده نشسته است و دقایق انتظار خود را با حل کردن جدول و مزمله کردن آبجو می‌گذراند. او که آدمی تنها و مفلوک است خود را شاعر می‌پندارد اما تا به حال هیچ مجله‌ای حاضر به چاپ اشعارش نشده است. وقتی سرانجام میس لمپتون وارد باب می‌شود وضع ئی. جی. پروفراگ از اینکه هست غم‌انگیزتر می‌گردد زیرا محبوب او که پس از ورود، با بی‌اعتنایی رفته و برای خود مشروب گرفته و به سر میز او آمده است ظاهراً هیچ اشتیاقی برای صحبت با او ندارد. بالاخره میس لمپتون پس از تلفنی که ظاهراً به مردی دیگر می‌زند، به سردی با ئی. جی. پروفراگ خداحافظی می‌کند و به آدرسی که آن مرد داده است می‌رود. ئی. جی. پروفراگ چنان غمزده می‌شود که تصمیم می‌گیرد دیگر شعر نگوید.

چند هفته بعد ئی. جی. پروفراگ، میس لمپتون را در یک باب می‌بیند که لاغر و تکیده با حالتی منتظر نشسته است و ضمن مزمله کردن آبجو جدول حل می‌کند. ئی. جی. پروفراگ بی‌آنکه مشروبی سفارش دهد از آنجا خارج می‌شود و احساس می‌کند «حالا که از خودش فاصله گرفته، می‌تواند غزل عاشقانه‌ای بنویسد».

آشنایی‌زدایی یا بیگانه‌سازی
غریب‌گردانی (defamiliarization) به شگردی اطلاق می‌شود که با استفاده از آن، نویسنده یا هنرمند در اثر خود به گونه‌ای نامعمول به اشیاء و پدیده‌ها می‌نگرد و با نادیده

داستان بلندی (حدود ۲۰۰۰ کلمه) از غلامحسین ساعدی، در مجموعه‌گورو گهوره.

پدر و پسری که با گدایی روزگار می‌گذرانند و در خیابانها می‌خوانند تصادفاً به آقا گیلانی برمی‌خورند که کارش خونگیری از آدمهای فقیر و بدبخت است. پسر که علی نام دارد و ۱۶-۱۷ ساله است خون می‌دهد اما پدر که به بیماری ناجوری مبتلاست به توصیه آقا گیلانی روانه بیمارستان می‌شود. در آنجا کارگری به نام زهرا، علی را تور می‌کند و با سفارش و خواهش، معالجه پدر او را جلو می‌اندازد. علی که پسری فوق‌العاده ساده و مظلوم است کم‌کم با قواعد زندگی کثیف مردمان پست آشنا می‌شود و متعاقباً خود مشغول به کار می‌گردد. زهرا و همکارانش او را به فروختن پلویی که از بیمارستان دزدیده شده است می‌گمارند و کنار بیمارستان برای پدرش بساط چای‌فروشی پهن می‌کنند. چند روز بعد، کنار همین بساط، علی به عده‌ای فقیر برمی‌خورد و فی‌المجلس به فکر می‌افتد که آنان را برای خونگیری ببرد و مبلغی کاسبی کند. در عین حال برای عده‌ای که ظاهراً مأمور امنیتی هستند نیز شروع به خبرچینی می‌کند و از این راه هم پولی به چنگ می‌آورد. دیری نمی‌گذرد که قواد و راه‌اندازی کار زنان و دختران شهوت‌زده بیمارستان و قاچاق‌فروشی نیز به لیست کارهای روزانه‌اش اضافه می‌شود. در این میان اسماعیل آقا که خود در راه انداختن او دست داشته است به جاسوسی و خبرچینی‌اش پی می‌برد و به خاطر این کارکتکش می‌زند. اما او به جای دست کشیدن از این کار، گزارش می‌دهد که اسماعیل آقا مانع کارش شده است و مأموران وعده تنبیه اسماعیل آقا را می‌دهند.

آشفته‌حالان بیدار بخت (۱۳۷۷)

مجموعه ده داستان از غلامحسین ساعدی:

دفترها را مغشوش کرده باعث عزل او می‌شوند. اندکی بعد، حسن صباح چهره را به قتل می‌رساند ولی این قتل به گردن عبدالله می‌افتد. عبدالله ده سال در زندان می‌ماند و در این مدت مادر خود را از دست می‌دهد و نامزدش دیوانه و متواری می‌شود. عبدالله پس از تحمل رنج بسیار، به وساطت شخصی که شاه را متوجه این اشتباه می‌کند آزاد می‌شود و به‌عنوان سفیر نزد حسن صباح که اینک در الموت مأوا گرفته و علم طغیان افراشته است، گسیل می‌گردد تا او را به اطاعت فرا خواند. حسن ضمن تشریح اعتقادات خود، سرسختانه از آنها دفاع می‌کند و حاضر به تسلیم نمی‌شود. عبدالله بدون کسب نتیجه باز می‌گردد و به جستجوی خانواده خود برمی‌آید و سرانجام وقتی آنان را می‌یابد که وارث گنج عظیم عموی خود شده است. و از آن پس، در دربار سلجوقی به مرتبه‌ای والا می‌رسد. داستان در مجموع، شرح کشمکشها و رقابتهای سیاسی و عشقی خواجه نظام الملک (وزیر اعظم) با حسن صباح و بلا یابی است که در نتیجه آن دامنگیر مردم بی‌گناه شده است. همچنین در این بین اوضاع اجتماعی و خصوصیات زندگی اشرافی همراه با دسایس و جنایتهای مرتبط با آن تشریح می‌گردد.

نخستین بار به‌صورت پاورقی از ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۸ در روزنامه شفق سرخ چاپ شد. چاپ اول در ۱۳۱۷ در دو دوره، مجموعاً در ده جلد منتشر گردید.

آفت (۱۳۳۰ تا ۱۳۳۶) رمان پاورقی از حسینقلی مستغان.

مکان و زمان وقوع: تهران؛ (بنا به قراین) دهه‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ شمسی.

آقا بالا خان، جوان خوشرو و خوش‌بنیه‌ای که در فرنگ تحصیلات نظامی داشته است با زن فرنگی‌اش ماریونا به ایران باز می‌گردد و در قشون با درجه سرتیپی شروع به کار می‌کند. طبع

گرفتن آشنای پیشین با آنها می‌کشد نگاهی نوبه اطراف خود بیندازد و دیدگاهی جدید و خلاف عادت فراهم آورد. این شگرد اقسام و ابعاد مختلف دارد و اگرچه در دوران معاصر نامی برای خود یافته، از دیرباز مورد استفاده بوده است و در ادبیات فارسی بی‌سابقه نیست. در میان معاصران، سهراب سپهری فراوان از این شگرد استفاده کرده است و به‌عنوان مثال می‌توان به ترکیباتی از او چون «هندسه دقیق اندوه» یا «سجود سبز محبت» یا این پاره از شعر «سوره تماشا» در دفتر **حجم سبز** اشاره کرد: **خانه‌هاشان پُر داوودی بود/ چشمشان را بستیم/ دستشان را نرسانیدیم به سرشاخه هوش/ جیششان را پُر عادت کردیم/ خوابشان را به صدای سفر آینه‌ها آشفتم.** همچنین می‌توان به داستان سه قطره **خون** اشاره کرد که از زبان یک دیوانه روایت می‌شود.

این اصطلاح را نخستین بار ویکتور شکلوفسکی (Victor Shklovski) منتقد روس (۱۸۹۳ - ۱۹۷۵ میلادی) و نماینده نخستین گروه فرمالیستهای روس (نگاه کنید به **صورت‌گرایی**) به کار برد و اعتقاد داشت که اساساً وظیفه هنر، ناآشنا کردن چیزها یا به عبارت دیگر پیچیده کردن چیزها و دور ساختن آنها از حوزه عادت و روزمرگی است.

قیاس کنید با **هنجارگریزی؛ فاصله‌گذاری؛ فاصله زیباشناختی**

آشیانه عقاب (۱۳۱۷؛ نگارش: ۱۳۰۹ تا

۱۳۱۶) رمانی تاریخی-افسانه‌ای (حدود ۳۰۰۰۰۰ کلمه) از زین‌العابدین مؤتمن.

حسن صباح، در عشق رقیب عبدالله، و در سیاست رقیب خواجه نظام الملک طوسی است. او که در دستگاه حکومت سلطان ملکشاه سلجوقی مأمور رسیدگی به امور مالی است در زمانی اندک موفق به تنظیم دفاتر می‌شود ولی نظام الملک به یاری نوکر او که چهره نام دارد،

سرانجام وقتی که نفوذ دختر جوان مادر را وادار به تمکین می‌کند، آقابالاخان در بستر مرگ با کابوس قربانیاش محشور است و چون زن و فرزند به بالین او می‌رسند، مرده است. طی شش سال به‌صورت پاورقی در ضمن حدود ۳۰۰ شماره از مجلهٔ تهران مصور به چاپ رسید و ظاهراً یک بار هم به هیأت کتاب درآمد اما منتشر نشد.

آفتاب پرست نازنین (۱۳۸۸) رمانی

(حدود ۶۵۰۰۰ کلمه) از «محمد رضا کاتب» (متولد ۱۳۴۵).

برندهٔ «جایزهٔ ادبی روزی روزگاری»، مکان و زمان وقوع: منطقهٔ مرزی ایران با عراق، با اشاراتی به عراق؛ (بنا بر فراین) دههٔ ۱۳۸۰ شمسی.

راوی که دختر ابله‌نمایی به نام شوکا است چون از خواب می‌بُرد جنازهٔ مریم را در بغل خود می‌یابد.

بازگشت به گذشتهٔ نزدیک معلوم می‌دارد که نهر و هانیه که مادر و دختر هستند گرفتار کسی به نام اکسیر و نوه‌هایش شده‌اند. اکسیر پیرمردی عراقی است که پسرش (خلود) در زندان نظامی عراق به خاطر خیانت سرهنگی خود فروخته به دست بعثیها کشته شده است و حالا او پس از سالها جستجو به راهنمایی کسی رد پای آن سرهنگ را نزد نهر و هانیه یافته و با نوه‌هایش به آنجا آمده است که سرهنگ را با خود به عراق ببرد و تحویل دادگاه یا خانوادهٔ سایر قربانیان او بدهد تا بدین ترتیب انتقام خون پسرش را بگیرد. اکسیر و نوهٔ بزرگترش (فام) نهر و هانیه را در عمارتی زنجیر کرده‌اند و می‌خواهند آنها را به حرف بیاورند.

شوکا که دختر پدري عراقی اما ایرانی‌تبار و مادری عرب است از کودکی با عمه‌اش بزرگ شده است. از مادرش که در همان دوران

هوسباز آقابالاخان در اولین روزهای بازگشت، او را در دام عشق دوران کودکی‌اش، دختری طنّاز و عشوه‌گر به نام فروغ می‌اندازد. به تدریج پای او به توطئه‌هایی کشیده می‌شود و در نتیجه چند فرد ناباب را به قتل می‌رساند اما در این میان خود نیز به ورطهٔ فساد می‌گلتد و حتی می‌کوشد همسرش را به آغوش وزیر جنگ بیندازد. سرانجام ماریونا طلاق می‌گیرد و با دختر خردسالشان به اروپا می‌رود و آقابالاخان با فروغ ازدواج می‌کند.

اما این موفقیت مشکل تازه‌ای می‌آفریند. آقابالاخان فریفتهٔ نشاط، خواهر فروغ می‌شود و در این سودا تا بدانجا پیش می‌رود که فروغ را به قتل می‌رساند؛ لیکن نشاط که از ماجرا بو برده است او را از خود می‌راند و با مرد دیگری ازدواج می‌کند.

آقابالاخان که سرش به سنگ خورده است سعی می‌کند خود را اصلاح کند و در این میان، دختر زیبایی به نام اقدس که از ماجراهای وی آگاه است تصمیم می‌گیرد او را به راه راست هدایت کند و با این نیت به همسری او درمی‌آید. اما تقدیر این است که از همان روز عروسی، بخت از آقابالاخان روگردان شود. چند روز بعد، وی به اتهام اختلاس در وزارت جنگ به محاکمه کشیده می‌شود و برای پرداخت قروض خود مجبور به فروش خانه و اثاث زندگی‌اش می‌گردد. دیری نمی‌گذرد که بیماری سیفلیس که محصول هوسبازنهای پیشین اوست عود می‌کند و اقدس را نیز مرد جوانی اغوا می‌کند. آقابالاخان اقدس و فاسقش را در بستر کامجویی می‌کشد و در محاکمه نیز تبرئه می‌شود.

سالها بعد، آقابالاخان که بیمار و رنجور و الکلی و تریاکی است، تنها امیدش به بازگشت همسر اوّلش ماریونا و دختر جوان‌شان است اما نامه‌های التماس‌آمیزش بی‌جواب می‌ماند.

در می‌آورد و داستان به نقطه آغاز برمی‌گردد. چندی بعد، با شنیدن خبر مرگ آفتاب‌پرست، شوکا سرانجام پس از مدتها خواب و بیداری به این نتیجه می‌رسد که باید برخیزد و نفسی بکشد و یک شوکای دیگر بشود.

آفتاب لب بام داستان کوتاهی (حدود ۱۸۰۰ کلمه) از جلال آل احمد، در مجموعه سه‌تار.

پدر خانوادگی روزهدار در انتظار فرارسیدن افطار، ضمن دعا و نماز و تلاوت قرآن، چپ و راست به دو دختر از رفق افتادهاش دستور می‌دهد و عاقبت هم یکی از آنان را می‌زند. سر سفره مادر طاقت خود را از دست می‌دهد و بد زبانی می‌کند و کار به قهر پدر و ترک خانه می‌انجامد.

آفتاب مهتاب نگاه کنید به **ارسطویی، شیوا**

آفرینگان (نگارش: ۱۳۱۲) داستان کوتاهی (حدود ۳۶۰۰ کلمه) از صادق هدایت، در مجموعه سه‌تار به روشن.

عده‌ای از مردگان (زردشتی) شرح حال خود را باز می‌گویند. آنها در دنیای دیگر از جسم خود جدا شده‌اند و نومیدانه محکوم به تحمل سکونی ملال‌آور هستند.

آذین منکر اعتقادات دینی است و آنها را فقط وسیله‌ای برای گول زدن خود می‌داند. رشن در دنیای دیگر نیز به اعتقادات دینی پایبند است.

زربانو عاشق پسرعمویش فرهاد بوده است اما به‌خاطر خواهرش نوشابه عشق خود را پس می‌زند و به همین دلیل در زندگی زمینی رنج فراوان می‌برد.

شیرزاد در زندگی زمینی خود همیشه مست بوده است و در دنیای دیگر نیز همواره مست است.

شیرخوارگی او را رها کرده و در عراق با سرهنگی ازدواج کرده است خاطره خوشی ندارد و او را آفتاب‌پرست می‌خواند. بعد از ازدواج عمه و رفتن او، شوکا تنها می‌ماند و در کارخانه سنگ‌تراشی مشغول کار می‌شود. شوکا در باره مریم که در همسایگی آنها زندگی می‌کند و دوست عمه‌اش بوده چیزهایی فهمیده است. می‌داند که مریم از ترس کسانی که در جستجویش بودند، به‌تازگی اسم خود را به نهر و اسم دخترش را از حلیمه به هانیه تغییر داده است. همچنین شوکا می‌داند که مریم و حلیمه از ترس تعقیب‌کنندگان خود بارها تغییر مکان داده‌اند و یک‌بار که گروهی از آنان در اهواز به آنها دست یافته‌اند، بلایی سر حلیمه آورده‌اند که از آن پس لال شده است.

اکسیر و فام هر چه می‌کوشند نمی‌توانند حرفی از نهر بیرون بکشند. اکسیر ناچار می‌شود برای معالجه‌ی احلی، کوچکترین نوه‌اش، به بیمارستان برود. در این میان شوکا که از اسارت مریم و حلیمه آگاه شده است آنها را آزاد می‌کند و پیش خود می‌برد. فام که از این جریان مطلع است می‌گذارد شوکا کارش را با خیال راحت انجام دهد تا شاید از این طریق به سرهنگ فراری دست پیدا کند.

فام و اکسیر برای ردگم کردن، گل، کارگر افغانی خوش‌قلبی را که روزگاری خواستگار نهر بوده است مسبب فرار او جلوه می‌دهند و زندانی می‌کنند. گل در هر فرصتی اکسیر را از راهی که برای انتقام‌جویی در پیش گرفته است بر حذر می‌دارد.

مریم و حلیمه تا بهبودی کامل نزد شوکا می‌مانند. در این میان احلی می‌میرد و اکسیر از شدت بیماری در آستانه مرگ قرار می‌گیرد و از کاری که کرده است پشیمان می‌شود. شوکا وسایل فرار مریم و حلیمه را مهیا می‌کند اما هنگام فرار، فام مریم را به ضرب گلوله از پای

به تدریس فارسی و عربی مشغول شد. کتاب رضوان (۱۳۰۴ قمری) را که نظیره‌ای بر گلستان سعدی است برای سلطان عبدالحمید دوم تألیف کرد و مستمری در حق او برقرار گردید اما مدتی بعد به واسطهٔ کدورتی که میان سلطان و سید جمال‌الدین پدید آمد، این مستمری قطع شد. در ۱۳۱۲ قمری به اتفاق شیخ احمد روحی و خبیرالملک از استانبول به طرابوزان تبعید شد. بعد از قتل ناصرالدین شاه در ۱۳۱۳، به اتهام مداخله در قتل شاه و تحریک و همکاری با میرزا رضا کرمانی، هر سه آنان به تبریز اعزام و در آنجا به امر محمد علی میرزا ولیعهد (بعداً محمد علی شاه) اعدام شدند.

آقا خان مردی بسیار تیزهوش و روشن‌بین و متفکری عملگرا و آزادیخواهی انقلابی بود و بازتاب چنین شخصیتی در نگرش او به هر مقوله‌ای اعم از تاریخ یا جامعه‌شناسی یا ادبیات و شعر و شاعری به وضوح به چشم می‌خورد. او نویسندگان و شعرا را از بابت تحمیق مردم و روش نامناسبی که در اصلاح اجتماع به کار می‌بندند تخطئه می‌کند. از لحاظ مطالعات تاریخی مقامی شامخ دارد و نمایندهٔ طغیان علیه سنتهای تاریخ‌نگاری، و حقیقتاً بنیادگذار فلسفه تاریخ در ایران است. نثرش شبیه به خطابه، و همچون عقاید او مهیج و برانگیزاننده است.

■ منظومه‌ها: سالنامه یا نامهٔ باستان (۱۳۱۳ قمری).

نمایشنامه: سوسمار الدوله (۴).

پژوهشهای اجتماعی و فرهنگی و نقد ادبی: تکوین و تشیع؛ سه مکتوب (چاپ شده به تصحیح بهرام چوبینه در ۱۹۹۱ میلادی (= ۱۳۷۰ شمسی) در دوسلدورف)؛ صد خطابه (ناتام).

تاریخ: آئینهٔ سکندری (۱۳۰۹ قمری؛ تاریخ ایران باستان با ملاحظات انتقادی).

هشت بهشت (در حکمت عملی؛ با مشارکت شیخ احمد روحی؛ چاپ شده در ۱۳۳۹ شمسی)؛ و چند

فرهاد عاشق زربانو است اما به وصال او نمی‌رسد.

میرانگل در دنیای دیگر مراقبت و مواظبت از شریک مغازه‌اش را به عهده دارد تا مبادا کلاه سر ورته‌اش بگذارد.

نوشابه مانند خواهرش زربانو عاشق پسرعمویشان فرهاد بوده است ولی به وصال نمی‌رسد.

نوشافزین در پی مرگ معشوقش خودکشی کرده است اما در دنیای دیگر از هم‌گیزانند.

نوشزاد همهٔ اعتقادات دینی را انکار می‌کند. هشدیو در زندگی زمینی همیشه پول جمع کرده و پای درختی چال کرده است، بنابراین در دنیای دیگر کارش کشیک کشیدن پای همان درخت است.

آقا خان کرمانی

شهرت «میرزا عبدالحسین خان» (حدود ۱۲۷۰ قمری؛ مشیز از توابع بردسیر کرمان - صفر ۱۳۱۴؛ تبریز) متفکر؛ مصلح اجتماعی؛ مورخ؛ منتقد؛ نویسنده؛ شاعر.

در خانواده‌ای سرشناس و صاحب‌مکتب به دنیا آمد. در کرمان به تحصیل پرداخت. در ۱۳۰۱ قمری به سبب اختلافی که میان او و ناصرالدوله فرمانفرما، حاکم کرمان، روی داد به اصفهان رفت. در اصفهان به دستگاه مسعود میرزا ظل‌السلطان راه یافت و یک‌چند به خدمت پرداخت. در ۱۳۰۳ با شیخ احمد روحی (۱۲۷۲

- ۱۳۱۴ قمری) به تهران و اندکی بعد به مشهد و از آنجا به استانبول عزیمت نمود. در آنجا با سید جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) (حدود ۱۲۵۴ تا ۱۳۱۵ قمری) آشنایی یافت و در نشر روزنامهٔ اختر (نگاه کنید به **نشريات ادبی**) و مبارزه با استبداد همکاری کرد. در همین دوران زبانهای ترکی و فرانسوی را بخوبی و انگلیسی را تا حدودی آموخت و در مدرسهٔ ایرانیان استانبول

اثر دیگر در موضوعات مختلف از جمله تاریخ و مسائل اجتماعی، که اغلب به طبع نرسیده است.

آقای نویسنده تازه کار است (نگارش:

بهمن ۱۳۳۷) داستان کوتاهی (حدود ۳۳۰۰ کلمه) از بهرام صادقی (۱)، در مجموعه سنگرو قلمه‌های خالی.

نویسنده در این داستان با نویسنده‌ای تازه کار که داستانی اجتماعی نوشته است مصاحبه می‌کند و سعی دارد این نکته را به او تفهیم کند که اگر روی سوژه‌ای اجتماعی پرداخت درستی انجام نگیرد، گزارش خام و واقعی آن سوژه بر ساخته و پرداخته نویسنده ارجح خواهد بود؛ و این رجحان را به‌وضوح نمایان می‌سازد. اول بار در ۲۸ مرداد ۱۳۴۱ در کتاب هفته منتشر شد.

آقای (۱)، احمد (مهر ۱۳۱۵؛ اهواز -

دی ۱۳۸۳؛ تهران) داستان‌نویس. در ۱۳۳۷ دیپلم ادبی گرفت و به استخدام سازمان عمران خوزستان درآمد. در ۱۳۳۹ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت ولی نه ماه بعد به ایران بازگشت و در شرکت ملی نفت اهواز مشغول به کار شد. در ۱۳۴۲ بار دیگر برای تحصیل به آلمان رفت و ادبیات آلمانی خواند. در ۱۳۴۶ به ایران بازگشت و به کار خود در شرکت ملی نفت ادامه داد. در ۱۳۶۷ بازنشسته شد و انتشارات به‌نگار را تأسیس کرد.

داستانهایش مضامینی اجتماعی- سیاسی و ساختی نسبتاً پیچیده و تودرتو دارد و بهترین کارش شب‌گرگ (۱۳۷۲) است.

■ سایر رمانها: مویه زال (۱۳۵۷)؛ چراغانی در باد (۱۳۶۸).

مجموعه داستانها: در مرز سیاهیاها (۱۳۴۲؛ اهواز)؛ برهوت (۱۳۸۱).

پژوهش ادبی: بیداردلان در آینه (۱۳۸۳).

آقای (۲)، فرخنده (متوکل بهمن ۱۳۳۵؛ تهران) داستان‌نویس.

از دانشگاه الزهرا در رشته مدیریت اداری لیسانس گرفت و دوره فوق لیسانس را در رشته علوم اجتماعی در دانشگاه تهران گذراند. در نخستین داستانهایش حرمانها و تلاطمات روحی زنان را از منظر ذهنی وحشت‌زده و مواجه با واقعیتی کابوسناک روایت کرده است. در داستانهای بعدی با نگرشی متفاوت به روابط انسانها با اشیاء و رویدادها و معضلات اجتماعی که از برداشت حسّی او نشأت می‌گیرد، و نیز تمهید موقعیتهای معلق که هم تأثیربرانگیز و هم مضحک است، به آثار خود تشخص بخشیده است.

■ رمانها: جنسیت گمشده (۱۳۷۹)؛ از شیطان آموخت و سوزاند (۱۳۸۴)؛ برنده «جایزه ادبی منتقدان و نویسندگان مطبوعات».

مجموعه داستانها: تپه‌های سبز (۱۳۶۶)؛ راز کوچک و داستانهای دیگر (۱۳۷۲)؛ برنده نخست قلم زرین «جایزه ادبی گردون» و دیپلم افتخار «جایزه بیست سال ادبیات داستانی انقلاب اسلامی»؛ یک زن، یک عشق (۱۳۷۶)؛ گربه‌های گچی (۱۳۸۲).

آقای (۳)، مانا (نگاه کنید به ادبیات مهاجرت

آل در باورهای عامیانه، موجودی است افسانه‌ای به‌شکل زنی لاغر با دستها و پاهاى استخوانی، چهره‌ای سرخ‌رنگ، بدنی پوشیده از مو و پر فراوان، و بینی گلی. اعتقاد داشتند در شب ششم تولد نوزاد به سراغ مادر می‌آید و جگر او را بیرون می‌کشد و در سبیدی پنهان می‌کند و اگر با آن سید از آب بگذرد زائو می‌میرد اما تا از آب نگذشته است، زائو را می‌توان معالجه کرد. برای جلوگیری از آمدن آل و خطرات او متوسل به

تدابیر و خرافاتی می‌شدند که بسته به منطقه و فرهنگ مردم متفاوت بود.

آل احمد، جلال (آذر ۱۳۰۲؛ تهران – شهریور ۱۳۴۸؛ آسالم گیلان) داستان‌نویس؛ مقاله‌نویس.

در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. در ۱۳۲۲ دیپلم گرفت و چند ماهی از سال بعد را در نجف به طلبگی گذراند. پس از بازگشت، از ۱۳۲۳ به حزب توده ایران پیوست اما مطلوب خود را در آن نیافت. در ۱۳۲۵ دوره دانشسرا را تمام کرد و سال بعد معلم شد. از ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ با احسان طبری سردبیر ماهنامه مردم بود. در ۱۳۲۹ با سیمین دانشور (۲) ازدواج کرد اما از این وصلت صاحب فرزندی نشد و بعدها در کتاب سنگی بر گوری (۱۳۶۰؛ نگارش: ۱۳۴۲) ضمن شرح کوششهای فراوان و نافرجامشان برای بچه‌دار شدن کلافگی خود را از این معضل آشکار ساخت. در دهه ۱۳۴۰ سفرهایی به کشورهای خارجی داشت و تجربیات خود را از این سفرها در سفرنامه‌هایی که نوشت بر جای گذاشت. در ۱۳۴۷ از پیشگامان ایجاد **کانون نویسندگان ایران** بود. در ۱۳۵۰ به‌عنوان «نویسنده سال» برنده «جایزه ادبی فروغ» شد.

در اوّلین مجموعه داستانش **(دید و بازدید: ۱۳۲۴)**، به بهانه‌های مختلف سعی کرد باورها و اعتقادات خرافی- مذهبی مردم را به توصیف بکشد و بلاهت و جهالت مستتر در آنها را باز نماید و این خط مشی را به‌عنوان عمده‌ترین ویژگی، در داستانهای بعدی نیز کمابیش ادامه داد و شاید به‌همین دلیل حتی یک شخصیت مذهبی در آنها یافت نمی‌شود که نقش و کارکردی مثبت داشته باشد. بعدها آثار فراوانی اعم از رمان و داستان کوتاه و مقاله پدید آورد که تأثیر گرایشهای سیاسی و عقیدتی در اغلب آنها مشهود است. به‌عنوان مثال در تمام داستانهای کتاب *از*

رنجی که می‌بریم (۱۳۴۴) تأثیر فراز و نشیبهای سیاسی و موضع‌گیری نویسنده در مخالفت با عوامل رژیم حاکم کاملاً آشکار است. در **نون و القلم** (۱۳۴۰) حوادث و شخصیتها بیش از آنکه محصول خلاقیتی هنری در جهت پدید آوردن اثری داستانی باشند، زاییده نگرشی خاص به تحولات و اتفاقات سیاسی دوره‌ای خاص است. هم از این رو تصنعی بودن گفتگوها و عدم تجانس حوادث و دخالتهای مغرضانه نویسنده در جای‌جای اثر احساس می‌شود. به‌دیگر سخن، آنچه می‌بایست به‌صورت نظری شخصی پیرامون علل شکست و هزیمت نهضتها و انحراف آنها از اهداف موعود در مقاله‌ای ارائه شود با سعی فراوان اما نسبتاً نافرجام به‌صورت داستانی با سبک روایت سنتی درآمده است. شاید، هم از این رو باشد که در اکثر داستانهای وی شخصیت‌پردازی درخشانی به چشم نمی‌خورد و بیشتر آدمها بلندگوی عقاید و آراء نه‌چندان باثبات نویسنده‌اند. اگر شخصیتها واکنشی از خود نشان می‌دهند و سر تسلیم فرو نمی‌آورند، نه از روی ایمانی راسخ بلکه از سر تعهد به سنتهای گذشته و در اصل به‌خاطر نفس اعتراض است.

نوستالژی جامعه هماهنگ و فراغت شاعرانه دوران کودکی از ویژگیهای داستانهای آل‌احمد است. نکته دیگری که در عموم آثار او به چشم می‌خورد، گرایش شدید مردسالارانه اوست که موجب شده است تقریباً هیچ زن فهیم و متشخصی در داستانش وجود نداشته باشد. سبک و زبان وی بخصوص در آثار متأخرتر – یعنی از **مدیر مدرسه** (۱۳۳۷) که ستایش‌شده‌ترین کار اوست به بعد – از سلاست و ایجازی بهره‌مند است که تأثیری بسزا در ادبیات داستانی داشته است. وی از شهرت خاصی در ادبیات معاصر ایران برخوردار است که البته همه آن را مدیون آثار داستانی‌اش نیست.

کرده است. در این میان حاجی اعتماد که قرار است فردا دخترش را به عقد یکی از بزرگان درآورد، برآشفته از اتفاقی که برای دخترش افتاده است، با تیشه‌ای که به دست نوکرش داده، به قصد شکستن در آلونک و بیرون آوردن ناشناسی که از مدتی قبل در آنجا بست نشسته است به طرف آلونک می‌رود. داش عماد که ناظر ماجرا بوده است حاجی را از این کار منع می‌کند. حاجی از هیبت داش عماد پا پس می‌کشد اما قول می‌دهد بست‌نشین را که باعث این ماجراها شده است بیرون بکشد.

در پرده دوم در میانه مکالمه مش صمد و داش عماد، بست‌نشین بیرون می‌آید و معلوم می‌شود که علی برادرزاده حاجی اعتماد است که خاطرخواه دخی بوده و حاجی او را از خانه بیرون کرده و به عراق فرستاده است. شب‌هنگام حاجی دو تن از اراذل را که اجیر کرده است برای شکستن بست می‌فرستد اما مش صمد که در آنجا به نگرانی ایستاده است دخالت می‌کند و هیاهویی به راه می‌اندازد. داروغه سر می‌رسد و حاجی و مش صمد را به داروغه‌خانه می‌برد.

در پرده سوم صبح خیلی زود علی از آلونک بیرون می‌آید و همزمان دخی نیز از خانه خارج می‌شود. مکالمه‌ای هذیان‌آلود بین آن دو صورت می‌گیرد. دخی که فکر می‌کرده علی در سفر است همچنان زده می‌خواهد او را به خانه ببرد اما علی قبول نمی‌کند و به آلونک برمی‌گردد. از حرفهای علی چنین برمی‌آید که به مرضی مبتلاست. دایه سر می‌رسد و دخی را به خانه می‌برد. در این بین گل اسمال برای باز کردن مغازه‌اش می‌آید و مش صمد هم سر می‌رسد. اندکی بعد داروغه با حکم شکستن بست و بیرون آوردن علی همراه با سه گزومه وارد می‌شود. مش صمد مانع از اجرای حکم می‌شود و در همین اثنا داش عماد هم قداره در دست می‌رسد و جلو آنها می‌ایستد. گزومه‌ها جرات نمی‌کنند با او درگیر شوند. در این بین

■ رمان دیگر: *نفرین زمین* (۱۳۴۶). سایر مجموعه داستانها: *دید و بازدید* (۱۳۲۴)؛ عنوان چاپ اول: *دید و بازدید* (عید)؛ *سه تار* (۱۳۲۷)؛ *زنی زیادی* (۱۳۳۱)؛ *پنج داستان* (۱۳۵۰).

زندگینامه خودنوشت: *سنگی بر گوری* (۱۳۶۰). *سفرنامه‌ها*: *خسی در میقات* (۱۳۴۵)؛ *سفر به ولایت عزرائیل* (۱۳۶۳)؛ *سفر روس* (۱۳۶۹). *مجموعه مقالات*: *هفت مقاله* (۱۳۳۳)؛ *سه مقاله* دیگر (۱۳۴۱)؛ *کارنامه سه ساله* (۱۳۴۱)؛ *ارزیابی* شتابزده (۱۳۴۴).

و چند اثر دیگر از جمله یک داستان تمثیلی به نام *سرگذشت کندوها* (۱۳۳۷) و *سه تک‌نگاری* و چند ترجمه.

آلونک (نگارش: تابستان ۱۳۳۶؛ بازنویسی: پاییز ۱۳۴۱) نمایشنامه‌ای در سه پرده از کورس *سلحشور* در *گزیده آثار کورس سلحشور*.

برنده دوم «مسابقه نمایشنامه‌نویسی مجله نمایش».

مکان و زمان وقوع: تهران؛ نامعلوم. در پرده اول دخی، دختر حاجی اعتماد، که همراه دایه و مادرش از حمام برمی‌گردد جلو آلونکی که کنار درختی متبرک ساخته شده است و محل بست نشستن بیماران و حاجتمندان است غش می‌کند. اندکی بعد با آب و قنداقی که گل اسمال، قهوه‌چی قهوه‌خانه روبرو می‌آورد حال دخی کمی جا می‌آید و راهی خانه می‌شوند. از میان جماعتی که در قهوه‌خانه نشسته‌اند مش صمد با غیظ از حاجی اعتماد بد می‌گوید و بدحالی دخی را تقاضا رذالتهای حاجی می‌داند. گل اسمال مش صمد را منع می‌کند و درویش دوره‌گردی که از آنجا می‌گذرد می‌کوشد تا آرامش کند. مش صمد می‌گوید حاجی اعتماد برادر خود را کشته و برادرزاده‌اش علی را آواره

می‌خواهد میتینگ راه بیندازد و پرویز هم قول سخنرانی می‌دهد. طرح آنها با مخالفت رجب و نصرت مواجه می‌شود.

پرویز با رئیس اداره سازش می‌کند و همین مسأله باعث رنجش دیگران می‌شود و او را از خود می‌رانند. رجب قرار است با دختری ازدواج کند و در تدارک عروسی است. همگی در خانه مجلس ساده‌ای برپا کرده‌اند و به شادی مشغولند که سر و کله پرویز پیدا می‌شود. جمع با بازگشت پرویز به خانه مخالفت می‌کنند اما رجب پادرمیانی می‌کند و پرویز نیز به آنها می‌پیوندد؛ بگویم گویی رخ می‌دهد و حسین پرویز را کنک می‌زند و جمع پراکنده می‌شود. رجب خبر می‌دهد که نامزدش به ازدواج با او رضایت نداده است، و چندی بعد از شهر می‌رود. از خلال گفتگوی حسین و رضا معلوم می‌شود که شایعاتی در مورد رجب وجود دارد حاکی از اینکه سالها قبل با یکی از دانش‌آموزانش رابطه داشته و همین امر باعث شده است که او نتواند حتی یک سال در جایی بماند. در پی عزیمت رجب سایر آموزگاران نیز هر یک به دلیلی پراکنده می‌شوند. رحمان به جرم فعالیت‌های سیاسی زندانی می‌شود. نصرت تدریس را کنار می‌گذارد و به دامداری روی می‌آورد. تنها حسین و رضا در خانه باقی می‌مانند و هر دو تصمیم می‌گیرند که راه رحمان را ادامه دهند.

*

این نمایشنامه که نخستین بار در دی ۱۳۴۹ در تهران به روی صحنه رفت جنجالی برانگیخت که به توقیف نمایش و دستگیری نویسنده و سعید سلطانپور (کارگردان نمایش) انجامید. متن چاپ شده که نخستین بار در ۱۳۵۸ منتشر شد تفاوت‌هایی با متن اجرا شده در ۱۳۴۹ دارد.

آ میز قلمدون (۱۳۷۷؛ نگارش: ۱۳۷۱)

نمایشنامه‌ای در سه پرده از اکبر رادی. آقای شکوهی و زنش شوکت زندگی محقر اما

حاجی اعتماد هم وارد معرکه می‌شود. داش عماد با پرخاش به او می‌گوید کسی که بست نشسته، برادرزاده‌اش علی است و در را باز می‌کند تا او را نشان بدهد اما با جنازه خونین علی که رگهایش را زده است مواجه می‌شود. مش صمد که حاجی اعتماد را باعث مرگ علی می‌داند با دشنه به او حمله‌ور می‌شود و حاجی از ترس به آلونک پناه می‌برد. مش صمد می‌خواهد وارد آلونک بشود اما داش عماد به او می‌گوید: «این بسته صمد، نمیشه شبکوندش» و صمد پاسخ می‌دهد: «من هم تا عمر دارم از اینجا جُم نمی‌خورم»

آمان جان نگاه کنید به آبابی

آموزگار، ف. ت. نگاه کنید به تنکابی، فریدون

آموزگاران (متن تجدید نظر شده: ۱۳۵۸)

نمایشنامه‌ای در چهار پرده از محسن یلفانی (۱). مکان و زمان وقوع: (بنا به قرائن) تهران؛ دهه ۱۳۴۰.

چند معلم در خانهای اجاره‌ای با هم زندگی می‌کنند. رجب معلمی با سابقه و کمابیش لوطی مسلک است و نصرت نیز هم‌پایه اوست. رحمان اهل مطالعه است و گرایشهای سیاسی دارد و معلمی را وظیفه و حرفه‌ای مقدس می‌داند. رضا نیز پیرو رحمان و اهل مطالعه اما جوان‌تر و بُر شور است. حسین درگیر مشکلات خانواده خویش است. پرویز فردی است فرصت‌طلب و در پی کسب پُست و مقام. سعید دوست قدیم رحمان ازدواج کرده است و غرق در زندگی جدید و مقتضیات آن شده است و رحمان را نیز نصیحت می‌کند که دست از عقاید دردسرساز خود بردارد و زندگی معمولی و متوسطی دست و پا کند.

پرویز در اداره با رئیس درافتاده است و قصد دارند او را در اختیار کارگزینی قرار دهند. رضا

دریا کرد عمو تراب پیش افتاد تا صیادان را به شکستن قرق و او دارد، اما صیادان به او خیانت کردند و حتی خانه‌اش را به سنگ بستند. سرانجام دایی با پیش کشیدن موضوع زندانی بودن یکی از صیادان به نام گل آقا و چشم‌انتظار بودن دختر پنج‌ساله او، عمو تراب را سر غیرت می‌آورد.

در پرده دوم) عمو تراب به دفتر شرکت می‌رود و با مدیر وارد معامله می‌شود. پیشنهاد عمو تراب این است که گل آقا را آزاد کنند تا در عوض، او هم بلافاصله شهر را ترک کند. مدیر ابتدا از در تطمیع درمی‌آید و به او پیشنهاد استخدام با حقوق بالا می‌دهد اما عمو تراب نمی‌پذیرد. سپس او را تهدید می‌کند اما عمو تراب با زیرکی او را از عواقب دریافتان با صیادان می‌ترساند. مدیر رضایت می‌دهد و عمو تراب قبل از امضای سند این معامله در مجالی کوتاه به گل آقا می‌گوید: «به صیادها بگو بی‌غیرتای بدبخت، من امروز، اینجا، سر شما یه قمار بزرگ کردم. با دست خالی بلوف زدم و بردم. از شما پیش شرکت یه غول ساختم، یه هیولا. حالا دیگه میت سگ ازتان میترسن... اما میدونم که شماها مردش نیستین. نه عرضه دارین نه لیاقت. اما بیدار باشین. من اوقصد بزرگتون کرده‌ام که شرکت فکر میکنه شماها هم آدمین؛ یه کسی هستین. میدونم که زه میزین، خودتون رو میفروشین. اما لا اقل ارزون نفروشین.» ضمناً می‌گوید به دختر پنج‌ساله‌ات بگو که من آزادت کردم، و گل آقا با تعجب می‌گوید دخترش شش ماه پیش مرده است.

در پرده سوم) صیادان از سر ظهر یکی پس از دیگری به میدان شهر می‌آیند تا عصرگاه، طبق برنامه مقرر، تور ماهیگیری و خانه‌های خود را به شرکت بفروشند و در صورت امکان به استخدام درآیند. در این میان هرکس نظری می‌دهد و اوضاع را به‌زعم خود تحلیل می‌کند.

مرتب و بسیار معمولی دارند. این زندگی که یکنواختی و بی‌تحرکی آن را ملال‌آور ساخته است بیشتر با بگومگوها و قُر زندهای شوکت خانم اندک رمقی به خود می‌گیرد، در حالی که شکوهی اساساً روحیه‌ای کارمندی دارد. حشمت خانم، بیوه‌زنی میانسال که طبقه بالای خانه آنان را در اجاره دارد بعد از رسیدن دعوتنامه پسرش از ایتالیا، شوکت خانم را به صرفت همراهی در این سفر می‌اندازد و همین وسوسه باعث می‌شود شوکت نیم‌نگاهی به گذشته بی‌حادثه و کسالت بار خودش بیندازد و طبعاً شوهرش را مقصر قلمداد کند اما شوهر با همه بی‌حالی‌اش، در اثباتی مشاجره در باره سفر شوکت به خارج از کشور، شاخه گلی به‌عنوان هدیه تولد به او می‌دهد و بلافاصله جان می‌سپارد. شوکت اندکی بعد با حالی آرام‌تر و غرق در خیال از شوهرش تشکر می‌کند بی‌آنکه بداند وی مرده است.

آناهیتا نگاه‌کنید به نثریات ادبی

آنجا که ماهیها سنگ می شوند (۱۳۴۹):

تبریز؛ نگارش: اسفند (۱۳۴۸) نمایشنامه‌ای در سه پرده از خسرو حکیم رابط.

مکان و زمان وقوع: بندر صیادان (ساختگی)؛ (بنا به قراین) دهه ۱۳۴۰.

در پرده اول) دایی به خانه عمو تراب آمده است تا او را متقاعد کند که رهبری صیادان را برای شکستن قرق به عهده بگیرد. یک شرکت بزرگ امتیاز صید در دریا را از دولت دریافت کرده است و از چندی قبل با قرق دریا می‌خواهد صیادان آزاد را از میدان به در کند یا به استخدام خود درآورد. عمو تراب زیر بار حرفهای دایی نمی‌رود و می‌گوید که فردا عازم سفر است و بعد از اتفاق سال گذشته نمی‌خواهد وارد معرکه بشود. از صحبت‌های آن دو معلوم می‌شود سال گذشته که شرکت برای اولین بار اقدام به قرق

جانم و مالم و عرضم و ناموسم و دینم». با این جواب، هارون الرشید قانع می‌شود و مأموریتی را به او واگذار می‌کند که بعد معلوم می‌شود کردن زدن شصت نفر از یایغان و مخالفان خلیفه است که در زندان به سر می‌برند.

در پرده سوم) حمید بن قحطبه پس از آگاهی از مأموریت خود، ابتدا از اجرای آن سر باز می‌زند اما پس از آنکه جان خود را در خطر می‌بیند علی‌رغم میل باطنی‌اش بدین مأموریت تن می‌دهد و آن شصت نفر را گردن می‌زند.

این نمایشنامه در چاپ سوم به تاکجا با منی؟ تغییر نام داد.

آن مادیان سرخ‌یال (۱۳۸۳؛ نگارش: بهمن ۱۳۸۲) رمانی (حدود ۳۵۰۰۰ کلمه) از محمود دولت‌آبادی (۲).

روایتی است ملهم از زندگی پرماجرا و افسانه‌ای امرؤ القیس شاعر بزرگ عرب در پیش از اسلام.

آوار آفتاب نگاه کنید به **سپهری، سهراب**

آواز خاک (۱۳۴۶) دفترى حاوی ۴۶ شعر از منوچهر آتشى.

بیشتر اشعار این مجموعه که صبغه‌ای اقلیمی دارد از قهرمانان بومی و پهلوانان دشتستانی حال و هوایی حماسی گرفته است و در بعضی از اشعار ترسیم چهره پهلوانان شکست‌خورده اشاره‌ای است به احوال زمانه.

آواز گشتگان (۱۳۶۲؛ نگارش: زمستان ۱۳۵۴) رمانی سیاسی (حدود ۱۰۰۰۰۰ کلمه) از رضا بروهنی.

مکان و زمان وقوع: تهران؛ (بنا به قراین) اوایل دهه ۱۳۵۰.

مدتی از آزاد شدن دکتر محمود (شریفی) از زندان گذشته است اما او با علم به اینکه این دفعه، دفعه آخر خواهد بود در انتظار نزول بلاست. بار اول نیمه‌شب به خانه او آمدند و به

گفته‌های فتح‌الله قر که ظاهراً خل‌وضع است جمع صیادان را به فکر می‌اندازد که شاید خوش‌بینی‌شان نسبت به شرکت و آینده‌ای که برایشان به ارمغان می‌آورد، بی‌پایه است. کم‌کم مردم تهییج می‌شوند اما هر چه بدبینی‌شان در مورد به شرکت بیشتر می‌شود، عمو تراب را بیشتر در مظان اتهام قرار می‌دهند. یکی می‌گوید که امروز صبح او را در حال ورود به شرکت دیده است و دیگری می‌گوید اصلاً بعد از سفر اخیر او بود که شرکت وارد شهر شد؛ و عاقبت به این نتیجه می‌رسند که باید قبل از عزیمت او از شهر سنگسارشان کنند و با این عزم به سوی ایستگاه راه آهن می‌شتابند.

آن شصت نفر، آن شصت هزار (۱۳۶۱) نمایشنامه‌ای تاریخی در سه پرده از عباس معروفی.

در پرده اول) هارون الرشید خلیفه مقتدر عباسی که برای سرکوبی یایغان و زنداقه به ایران آمده و در ملک خصوصی خُمَید بن قحطبه امیر خراسان اقامت گزیده است، نیمه‌شب مردان خود را پی او می‌فرستد. حمید بن قحطبه با ترس و حیرت نزد خلیفه می‌رود. هارون الرشید پس از گفتگویی کوتاه از او می‌پرسد «تاکجا با منی؟» و حمید بن قحطبه پاسخ می‌دهد «تا جانم و مالم». این پاسخ خلیفه را کفایت نمی‌کند و او را مرخص می‌سازد. پاسی دیگر از شب گذشته، خلیفه که در تردید و آشفتگی به سر می‌برد بار دیگر او را احضار و همان سؤال را تکرار می‌کند. این بار حمید پاسخ می‌دهد «تا جانم و مالم و عرضم و ناموسم». اما این پاسخ نیز رضایت خلیفه را جلب نمی‌کند.

در پرده دوم) حمید بن قحطبه مضطرب و آشفته به دنبال رمز نهفته در این رفتار خلیفه می‌گردد ولی به نتیجه‌ای نمی‌رسد. اندکی بعد برای بار سوم به نزد خلیفه خوانده می‌شود و این بار در پاسخ به سؤال تکراری و رمزآمیز خلیفه می‌گوید «تا

می‌کنند. وقتی چشم‌بند را برمی‌دارد می‌بیند پشت میز خودش در مخزن کتابخانه نستسه است. سه روز بعد وقتی کنگره تمام می‌شود او را بازداشت می‌کنند.

از لحظه ورود به سلول، به یاد شکنجه‌ها و رنجهای دو سال قبل می‌افتد و به کارهایی که پس از آزادی از زندان کرده بود فکر می‌کند. او و زنش نقشه‌ای برای جمع‌آوری سند و عکس و آمار از وضعیت زندانیان سیاسی کشیده بودند و به همین منظور مدتها با قیافه مبذل، ورود دستگیرشدگان به شهربانی و کمیته را کنترل کرده و بعداً برای اشراف به زندان قزل‌قلعه به خانه دوستی به نام اسماعیلی رفته و در نهایت شگفتی پی برده بودند که او یکی دو سال برای همین منظور تحقیق کرده و مقدار زیادی سند و عکس و نوار فراهم آورده است. پس از دسترسی به این اسناد، محمود با استفاده از روشهای مختلف جعل خط، گزارشهای را تهیه و با مخفی‌کاری فراوان برای مجامع بین‌المللی ارسال کرده بود.

سرانجام زمان شکنجه و شلاق خوردن فرا می‌رسد و محمود با اتکا به تجربیات قبلی‌اش سعی می‌کند فکرش را از کابل خوردن منحرف کند و به هر چیز دیگری خارج از اتاق تمشیت بپردازد - پدرش را به یاد می‌آورد که در وقایع سی تیر و کودتای ۱۳۳۲ و پانزده خرداد چگونه علیه رژیم مبارزه کرده و عاقبت سالها بعد بر اثر سرطان مرده بود. وقتی که به خود می‌آید نمی‌داند کجاست. همین‌قدر می‌داند که شلاق زدن قطع شده و او در میانه کار از حال رفته است. اندکی بعد شکنجه‌گرها دوباره سر می‌رسند و با تهدید به اعدام از وی اعتراف می‌خواهند. با استنکاف او، تیراندازی به دور و برش آغاز می‌شود. او صورتش را به زمین می‌چسباند و می‌خواهد زمین را بیوسد. نمی‌داند که توانسته است بیوسد یا نه. آهسته می‌گوید: «خاک!» و می‌ماند.

وضع توهین‌آمیز دستگیرش کردند؛ چند روز به انحاء مختلف شکنجه‌اش دادند و بالاخره به یک سال زندان محکومش کردند. او که استاد ادبیات تطبیقی است، بعد از آزادی، بت جوانان شده است اما در عوض همه استادان و همکاران دانشگاهی از او فرار می‌کنند. او حالا در مخزن کتابخانه دانشگاه به کار گماشته شده است و با دزدیده شدن عکس شاه و شهبانو در آستانه برگزاری کنگره‌ای که قرار است توسط شهبانو افتتاح شود و او باید نمایشگاه کتابی به همین مناسبت تدارک ببیند، اولین زنگ خطر به صدا درآمده است.

روز افتتاح کنگره، ظاهراً به دلیل زکام شهبانو اما در واقع به خاطر مسائل امنیتی، برنامه تغییر می‌کند و بعد از ظهر همان روز، محمود افتتاح خود را بالا می‌آورد و در حین سخنرانی یکی از رجال استفرغ می‌کند. صبح روز بعد یکی از سران انجمن دانشجویان به نام اکبر صداقت که از دست مأموران فرار کرده است به او پناه می‌آورد و در ضمن از وی درخواست می‌کند فهرست اسامی کلیه زندانیان سیاسی دانشگاه تهران را که قبلاً خودشان تهیه کرده‌اند به هر نحو ممکن به خارج از کشور برساند.

محمود پس از جابجا کردن اکبر صداقت، دوباره به قصد شرکت در کنگره به دانشگاه می‌رود اما اندکی بعد، دانشجویان تالار را اشغال می‌کنند و وی با ناباوری سخنرانی اعتراض‌آمیز اکبر صداقت برای مستشرقان و مدعوین کنگره را می‌شنود. اندکی بعد ساواک و گارد وارد معرکه می‌شوند و به‌رغم تلاش آشکار محمود شریفی برای نجات جان اکبر صداقت، وی هنگام فرار به ضرب گلوله کشته می‌شود. سپس مأموران به سراغ محمود می‌آیند و او را چشم‌بسته با خود می‌برند. بالاخره پس از پیچ و خمهای فراوان در جایی پیدایش می‌کنند و یکی از مأموران در دهانش می‌شاند و آنگاه به حال خود رهانش

نظامی فرانسوی است که رفته رفته تعمیم یافته و وارد عرصه سیاست و بعداً هنر و ادبیات شده است.

آوازی غمناک برای یک شب بی

مهتاب (نگارش: آبان ۱۳۴۱)

داستان کوتاهی (حدود ۱۸۰۰ کلمه) از بهرام صادقی (۱)، در مجموعه سنگر و قمقمه های خالی.

آوسنه بابا سبجان (۱۳۴۷): نگارش:

(۱۳۴۶) رمان کوتاهی (حدود ۲۷۰۰۰ کلمه) از محمود دولت آبادی (۲).

اختلاف صالح و غلام (فَسَنقَری) از وقتی آغاز می شود که غلام به خواستگاری شوکت می رود و خدیجه بیگم به این بهانه که دخترش هنوز «عروس وار» نیست، دست رد به سینه او می زند؛ اما چندی بعد دخترش را به صالح پسر بابا سبجان می دهد. از آن پس غلام منتظر فرصتی است تا زهرش را بریزد، و زمین اجاره ای صالح مستمسک خوبی برای این کار است. غلام با بیوه مالک زمینها روی هم می ریزد و بالاخره موفق می شود قرارداد اجاره صالح را به نفع خود فسخ کند، اما قبل از پایان موعد اجاره، آن دو با هم درگیر می شوند و غلام پس از آنکه ناخواسته دستش به خون صالح الوده می شود متواری می گردد. به دنبال این حادثه، فرزند شوکت سقط می شود و مسیب (برادر صالح) بکلی عقل خود را از دست می دهد، و بار این عواقب بر دوش بابا سبجان می افتد.

سرانجام غلام که از کرده خویش در عذاب است، خود را به پاسگاه معرفی می کند، و از طرف دیگر مسیب که کاملاً دیوانه شده است در حادثه ای کشته می شود و داغ دیگری بر دل بابا سبجان می نهد.

آونگ خاطره های ما (نگارش: اردیبهشت

۱۳۴۸) نمایشنامه ای تک پرده ای از عباس معروفی، در مجموعه آونگ خاطره های ما و دو نمایشنامه دیگر (۱۳۸۲).

مرد با ساسکی وارد مغازه ساعت فروشی می شود و سر صحبت را با ساعت فروش باز می کند. از هر دری سخن می گویند - از ساعت های عتیقه ای که به

توالی چند تصویر مقطع که همزمان جریان دارند و به هم ارتباط می یابند، تصویرگر مرگ و ابتدال و پوچی است: بیمار محتضری که می خواهد آخرین حرفش را بزند اما مخاطبش معلوم نمی شود و یا شاید اصلاً مخاطبی ندارد؛ کلاغهایی که به سوی مقصدی نامعلوم می روند؛ آدمهایی که برای انباشتن خلأ زندگی به دستاویزهای مبتذل متوسل می شوند؛ راننده اتوبوسی که دو شب پیاپی نخوابیده و اتوبوس حامل مسافر را به درختی کوبیده است؛ کارمند مفلوک که در آفتاب پناهی می جوید؛ درشکه چی پیری که از سرما می نالد و به دود دلخوش است؛ اسب گرسنه و تنهایی که فقط سنگ می خورد؛ مسافر غریب و حیرانی که به دنبال دکتر و دارو می گردد؛ و آنچه این تصاویر را به هم پیوند می دهد، تنهایی و فلاکت و اضطراب است که فضایی سرد و دل مرده و راكد را در بر می گیرد.

اول بار در شماره ۱۲ فروردین ۱۳۴۲ کتاب هفته چاپ شد.

آوانگارد (avant-garde) به نویسنده یا

شاعر یا هنرمندی اطلاق می شود که در بنیادگذاری سبکی نو یا دگرگون ساختن نظم پیشین و اصلاح آن پیشرو بوده است. از نمونه های شاعر یا نویسنده آوانگارد در ادبیات فارسی می توان به طالبوف اشاره کرد که شیوه ای نو در نثرنویسی پایه گذاشت، و همچنین نیما یوشیج که نظم کهن را درنوردید و شعر فارسی را وارد عرصه ای نوین ساخت. این واژه (به معنی طلایه دار) از اصطلاحات

در و دیوار است، از ساعت‌های طلای ساعت‌فروش و علاقه او به این حرفه، از تظاهراتی که در خیابان جریان دارد، و از حزبی که ساعت‌فروش در آن عضو است. بعد از تمام صحبتها، مرد با ساعت‌فروش شرط می‌بندد که هر کس بتواند بی‌هیچ وقفه‌ای ده دقیقه سر خود را همراه با آونگ ساعت تکان دهد برنده باشد. ابتدا مرد ده دقیقه گردن می‌زند و ساعتی را به‌عنوان جایزه خود برمی‌دارد. ساعت‌فروش که خود را مغبون می‌بیند، شرط را بالا می‌برد و شروع به گردن زدن می‌کند. مرد در این فاصله تمام ساعت‌های ارزشمند او و پولهایش را برمی‌دارد و ساعت‌فروش به این گمان که مرد با این عمل می‌خواهد در کار او وقفه بیندازد، بی‌هیچ واکنشی به گردن زدن ادامه می‌دهد. وقتی ساعت‌فروش با خوشحالی برد خود را اعلام می‌کند مغازه خالی شده و مرد رفته است. حکایتی شبیه به قصه این نمایش در هزار و یک شب وجود دارد.

آه، استانبول (۱۳۶۸) مجموعه هفت داستان از «رضا فرّ خفال».

در داستان کوتاه «آه، استانبول» (حدود ۷۰۰ کلمه) از این مجموعه،

ورود زنی چشم خاکستری به مؤسسه انتشاراتی، توجه راوی را که در آنجا به ویراستاری اشتغال دارد جلب می‌کند. معلوم می‌شود زن تازه‌وارد از آشنایان قدیم صاحب انتشارات است و برای چاپ رمانی که ترجمه کرده بدانجا آمده است. پیرمرد صاحب انتشارات، راوی را به زن معرفی می‌کند و پوشه حاوی ترجمه را برای خواندن و اظهار نظر به او می‌دهد. در معرفی زن که اینک در میانسال است، راوی از زبان پیرمرد می‌شنود که در جوانی شعر هم می‌گفته و هرگز زندگی را جدی نگرفته است و اینک قصد مهاجرت از ایران را دارد. ذهن راوی در میان کارهای کسالت‌بار روزمره بی‌اختیار درگیر زن

چشم‌خاکستری می‌شود. بنابراین در اولین فرصت ترجمه خشک و ناشیانه او را می‌خواند - رمانی عشقی- جاسوسی که بخش عمده ماجراهای آن در استانبول می‌گذرد. در این میان راوی ناچار می‌شود به یکی دیگر از دوستان ناشر که مردی بسیار آراسته و موقر است و شعرهایی را که ترجمه کرده برای انتشار آورده است جواب رد بدهد. چند روز بعد، زن چشم‌خاکستری آنها را به خانه خود دعوت می‌کند. در خانه زن، ضمن گفتگوهای معمول، صحبت از ترجمه او به میان می‌آید. راوی ظاهراً به ملاحظه دوستی زن با ناشر، یا به دلایلی که برای خودش نیز چندان شناخته نیست، کتاب ارائه شده را عالی ارزیابی می‌کند. فردای آن روز که برای خلاصی از عذاب وجدان، حقیقت امر را به ناشر می‌گوید، پیرمرد رفتار او را تأیید می‌کند و به‌رغم آنکه هر دو می‌دانند آن کتاب هرگز منتشر نخواهد شد، می‌گوید جواب امیدوارکننده‌ای بسیار خوب و بجا بوده است؛ و آنگاه در پاسخ به دغدغه خاطر راوی می‌گوید: «از این روحیه تو خوشم می‌آید که دست آخر همه چیز اینقدر برایت جدی است. اما یادت باشد که توی این حرفه هر حرفی آدم می‌زند که لزوماً نباید به آن عمل کند.»

✱

رضا فرّ خفال (متولد ۱۳۲۸؛ اصفهان) از دانشگاه شیراز در رشته تاریخ لیسانس گرفت و نخستین داستانش را در جنگ اصفهان و آیندگان ادبی منتشر کرد. در دهه ۱۳۶۰ به ویراستاری در مؤسسات انتشاراتی و ترجمه اشتغال داشت و در دهه ۱۳۷۰ از ایران مهاجرت کرد.

آه اسفندیار مغموم (۱۳۵۶) نمایشنامه‌ای در دو صحنه از یار علی پور مقدم. برنده جایزه مسابقه نمایشنامه‌نویسی سومین «جشن طوس».

آبادیهای آن، تهران؛ دهه ۱۳۱۰ تا حدود ۱۳۹۰، با اشاراتی به گذشته.

سالاری بعد از سکنه مغزی به رغم آنکه نیمی از بدنش فلج شده است و قدرت تکلم خود را از دست داده هشیار است و ضمن مرور خاطرات خود ناظر پرستاریهای دلسوزانه زنش بانو و اعتیاد و الواطیهای پسرش کاوه است.

داستان در سه خط موازی پیش می‌رود و زندگی چند نسل را ترسیم می‌کند.

شازده که بزرگ‌خاندان سالاری است در عمارت اربابی بر صغیر و کبیر حکم می‌راند و همچون شاهی مستبد سلطنت می‌کند. از میان دوازده پسر و یک دختر او از زنه‌های مختلف فقط سالارخان کنارش می‌ماند و بعد از مرگ او جانشینش می‌شود و منقل خانوادگی را روشن نگه می‌دارد - هرچند که عمر زیادی نمی‌کند چون بعد از ورود متفقین به ایران چنان مورد تحقیر روسها قرار می‌گیرد و در حبس یک‌ماهه خرد می‌شود که یک هفته پس از آزادی سکنه می‌کند و می‌میرد.

جناب سروان، پسر سالارخان با استخدام شدن در ارتش و پذیرفتن نوکری دولت همه را کفری می‌کند. بدتر از همه اینکه زنی امروزی از پایتخت می‌گیرد که به قول شازده از گل خودشان نیست. سودابه خانم دختری تحصیل کرده و آلامد است که از بد حادثه با جناب سروان ازدواج کرده و پایش به عمارت اربابی سالاریها باز شده است. هرچند که سرانجام بعد از چند سال کشمکش طلاق می‌گیرد و تنها فرزندش ته‌تغاری (سالاری) را پیش پدرش می‌گذارد و می‌رود.

سالاری که همه او را ته‌تغاری صدا می‌زدند به عزم درس خواندن و مهندس معمار شدن به تهران می‌رود. در دانشگاه با یکی از چریکهای فدایی خلق به نام وحید آشنا می‌شود که چند سال بعد سالاری را خواه ناخواه به فعالیت‌های

در صحنه اول) تابوت اسفندیار توسط برادرش پشوتن از سیستان به بارگاه گشتاسپ آورده می‌شود. پشوتن و عده‌ای از ویژگیان جاه‌طلبیهای گشتاسپ را مسبب مرگ اسفندیار می‌دانند و گروهی دیگر پشوتن را به سهل‌انگاری در جنگ متهم می‌کنند و او را شاهزاده شکست می‌نامند. سرانجام جمع می‌پذیرد که مقصر باید برای اثبات بی‌گناهی مانند سیاوش از آتش بگذرد. نتیجه مساوی آرا را ورود پیرمرد ژولیده‌ای تغییر می‌دهد که مردم در شهر به تمسخر او را شاعر می‌خوانند. پیرمرد شاه را به پرستش قدرت متهم می‌کند و گشتاسپ می‌پذیرد که برای اثبات بی‌گناهی فردا پیاده و بی‌مرکب از آتش بگذرد.

در صحنه دوم) در خلوت شبانه شاه و آتشگاه کورپشتی بر گشتاسپ ظاهر می‌شود و ضمن تقبیح تصمیم او برای عبور از آتش همچنان به حفظ تاج و تخت ترغیب می‌کند و یادآور می‌شود که انسان تنها معشوقه خویشان است؛ ولی در مقابل گشتاسپ برای او خنجر می‌کشد.

در اواسط صحنه آخر و در اوضاعی که همه چیز مهیا است تا گشتاسپ برای اعاده حیثیت، جسمش را از جهنم هیمه‌های فروخته بگذراند، جاماسپ، زیج‌شناس و پیشگوی شاه ظاهر می‌شود و درست در لحظه‌ای که گشتاسپ می‌خواهد خود را به آتش بزند از سرنوشت مقدر و مرگ محتوم اسفندیار سخن می‌گوید و از شاه تقاضا می‌کند که به کاخ بازگردد، و گشتاسپ در برابر این گفته جاماسپ پا پس می‌کشد: «گشتاسپ! خود را بپاکه انسان معشوقه خویشان است».

آه با شین (شاه) (۱۳۹۲) رمانی (حدود ۸۵۰۰۰ کلمه) از «محمد کاظم مزینانی» (متولد ۱۳۴۲).

برنده سهمی از «جایزه ادبی جلال آل احمد». مکان و زمان وقوع (بنا به قراین): دامغان و

در بخش ۱) دیلمی، تاجر بزرگ چای، سر میز شام از برنامه آینده پسرش سینا صحبت می‌کند و دوست دارد او را به اتریش بفرستد. سینا که با وجود تمام امکاناتی که داشته پشت کنکور مانده است دلش می‌خواهد به آلمان برود. دیلمی که قبلاً پسر بزرگترش را به آلمان فرستاده و به جای دکتر و مهندس شدن، او را نماینده پخش چای خودش در آلمان کرده است می‌خواهد نماینده‌ای هم در اتریش داشته باشد. در این بین جلال، برادرزاده فقیر دیلمی از راه می‌رسد و معلوم می‌شود به‌رغم تمام مشکلات در دانشگاه قبول شده است و تا تحویل خوابگاه می‌خواهد نزد عمویش بماند.

در بخش ۲) جلال در خانه دیلمی ساکن شده است و درس می‌خواند اما سینا و شمس‌الملوک، زن دیلمی، مدام او را تحقیر می‌کنند و از رفتارهای شهرستانی‌اش ایراد می‌گیرند.

در بخش ۳) قرار است سینا با ساناز دختر خاله خود ازدواج کند و با هم به اتریش بروند اما سینا هیچ هیجانی از خود نشان نمی‌دهد. به نظر می‌رسد ساناز که احترام خاصی برای جلال قائل است از رفتار سینا با او ناراحت است. سینا دیگر آشکارا به جلال توهین می‌کند.

در بخش ۴) شهر دستخوش ناآرامی شده است و از هر طرف صدای تیراندازی به گوش می‌رسد. دیلمی در اتاق جلال دانشجویی تیر خورده را می‌بیند و مؤاخذه‌اش می‌کند. سینا و ساناز قرار است فردا به اتریش بروند و در خانه مهمانی کوچکی برپاست. دیلمی بدون هیچ توضیحی اعلام می‌کند که فردا جلال هم به رشت برمی‌گردد. در این میان چون شهر شلوغ است و وسیله‌ای هم پیدا نمی‌شود جلال را دنبال ساناز می‌فرستند. وقتی برمی‌گردند ساناز دست و بالش زخمی شده است. سینا جلال را سخت سرزنش می‌کند و حتی سیلی می‌زند که چرا از ساناز مواظبت نکرده است. وقتی بارانی جلال کنار

مسئله می‌کشاند و او در ترور یک سرهنگ شرکت می‌کند. با نام مستعار مسعود با دختری به نام سمین مدتی در یک خانه تیمی زندگی می‌کند و بالاخره وقتی خانه لو می‌رود همه بجز او کشته می‌شوند. در زندان شکنجه‌های فراوانی تحمل می‌کند و به پانزده سال حبس در تبعید محکوم می‌شود. پس از تحمل هشت سال حبس، در آستانه انقلاب آزاد می‌شود و همچنان به همکاری با سازمان ادامه می‌دهد تا اینکه یک روز تصادفاً به دختر همان سرهنگی برمی‌خورد که سالها پیش ترور کرده بودند. به دختر نزدیک می‌شود تا به گناه خود اعتراف کند و از او بخشش بطلبد، اما پیش از اینکه اعترافی بکند چنان شیفته دختر می‌شود که از خواستگاری می‌کند و تصمیم می‌گیرد از سازمان خارج شود. چند روز بعد در خیابان دستگیر می‌شود و به سبب پرونده گذشته و همچنین اعترافات سایر رفقا به پانزده سال زندان محکوم می‌کنند. نامزدش بانو در زندان به عیادتش می‌آید و قول می‌دهد به انتظارش بنشیند. پس از سه سال و اندی، سالاری با اثبات کناره‌گیری‌اش از سازمان آزاد می‌شود و زندگی دشواری را در کنار بانو آغاز می‌کند. مدرک تحصیلی‌اش را نمی‌دهند و کسی استخدامش نمی‌کند و به خاطر روحیه ناسازگار در هیچ کاری چند ماه بیشتر دوام نمی‌آورد. در تمام این مدت بانو بدون هیچ گله و شکایتی بار زندگی را به دوش می‌کشد و بعد از فلج شدن او دلسوزانه از او پرستاری می‌کند. سرانجام نیز سالاری بی‌آنکه به گناه خود اعتراف کرده باشد همچون اجدادش سه ساعت پنج بعد از ظهر از دنیا می‌رود.

آهسته با گل سرخ (۱۳۶۸؛ نگارش:

۱۳۶۵) نمایشنامه‌ای در چهار بخش از اکبر رادی.

مکان و زمان وقوع: تهران؛ پاییز ۱۳۵۷.

گزل پیشاپیش هزار سوار قبيله، سرفراز و فراخسینه بر بلندترین بلندی بازگشته است و میر بخت بانو نیز سوار بر اسبی سپید با اوست، و بانوی دشتها عمری دوباره آغاز کرده است.

آی بی کلاه، آی باکلاه (۱۳۴۶)

نمایشنامه‌ای در دو بخش از «گوهر مراد» (غلامحسین ساعدی).

مکان و زمان وقوع (بنا به قراین): تهران؛ معاصر. در «آی بی کلاه» پیرمردی که موجودی عجیب و غریب را در حال ورود به خانه‌ای متروک دیده با دخترش در کوچه ایستاده است و دنبال چاره‌ای برای هشدار دادن به همسایه‌ها است.

هر دو سخت ترسیده‌اند و یاری جلو رفتن و حتی کوبیدن در خانه همسایه‌ها را ندارند. عاقبت یکی از همسایه‌ها با خبر می‌شود و کم‌کم دیگران نیز بیرون می‌آیند و توصیف پیرمرد از آن موجود هولناک را می‌شنوند ولی فکر می‌کنند او دچار توهم شده است و یکی از همسایه‌ها که دکتر است آنان را از این بابت آسوده‌خاطر می‌سازد. در این میان مرد دیگری از بالکن خانه‌اش خطاب به مردم می‌گوید که حرف پیرمرد راست است و او نیز موجود هولناک را دیده است. مردم دوباره در فضایی آکنده از وحشت به بحث و مشورت می‌پردازند اما هیچ‌کس جرأت اقدام ندارد. سرانجام در میان هول و هراس مردم در خانه متروک باز می‌شود و پیرزنی که عروسکی بزرگ در دست دارد و خرت و پرت زیادی به خود بند کرده است بیرون می‌آید.

در «آی با کلاه» عده‌ای حرامی وارد خانه متروک شده‌اند و از قضا باز پیرمرد و مرد روی بالکن آنان را دیده‌اند. این بار هشدار این دو کاملاً بی‌تأثیر است و مردم جز ناسزا و تمسخر و اکنش دیگری نشان نمی‌دهند و سرانجام به‌رغم سخنان روشنگر مرد روی بالکن و تشویق مردم به عمل و مقابله با ترس، به تجویز دکتر هر یک

می‌رود معلوم می‌شود جلال ساناز را پرت کرده که در تیررس نباشد و گلوله به خودش اصابت کرده است. و جلال می‌افتد.

آهنگ دیگر (۱۳۳۹) دفتری حاوی ۳۵ شعر از منوچهر آتشی.

شعرهای این دفتر که نخستین اثر سراینده و حد فاصل میان شعر نو قدمايي و شعر موج نو و متأثر از شعر نیمايي (نگاه کنید به شعر نو) اما دارای هویتی شخصی و منحصر به خود بود آتشی را به شهرت رساند. در بیشتر آنها بدبینی و نفرت به ابناء زمان و بی‌اعتبار شمردن عالم هستی مشهود است.

آهنگ کلام نگاه کنید به ایقاع

آهنگهای فراموش شده نگاه کنید به شاملو، احمد

آهوی بخت من، گزول (۱۳۶۷؛ نگارش:

۱۳۶۵) افسانه‌ای تمثیلی (حدود ۳۰۰۰ کلمه) از محمود دولت‌آبادی (۲).

آهوی زیبایی به اسم گزول طعمه «هوس صیادی» سلطان می‌شود. هم از این رو دو غزاله‌اش را وامی‌نهد؛ و بیچ و خم گریز آغاز می‌شود. سرانجام در روز هفتم، خسته و بی‌رمق به همان دشت و همان محله‌ای می‌رسد که روزگاری وی را در پناه خود گرفته و سپس آزاد، ره‌ایش کرده بود. و نیز گزول بانو را می‌بیند که روزگاری نام خود را به او داده بود. اندکی بعد سواران سلطان سر می‌رسند. سلطان شرط می‌کند که اگر در تاخت آهو را به چنگ نیاورد، آزادش بگذارد. گزول می‌پذیرد و دو غزاله‌اش را به بانوی دشت می‌سپارد و آنگاه می‌رمد. بانو می‌داند که او اگر زنده بماند بازمی‌گردد.

اما گزول بازمی‌گردد و از آنجا که او آهوی بخت بانو است، میر بخت وی نیز بازمی‌گردد. سالها بعد روزی غزالان بوی مادر را می‌شنوند.

■ دفترهای شعر: چکامه شمشیر؛ قصیده قرآینه یا ترانه روحی؛ نغمه دل (۱۳۳۷ شمسی).
منظومه: خردنامه استانبول؛ اشعه حیات (۱۳۲۸ شمسی؛ یزد).
رمانها: سیاحتنامه دکتر ژاک امریکایی (۱۳۰۶ تا ۱۳۱۰ شمسی؛ سه جلد با عناوین سه گمشده، سه فراری، سه عروسی)؛ هوگوی ایرانی یا نخستین پرواز بشر (۱۳۲۱ قمری؛ یزد).
نمایشنامه: ملکه عقل و عفریت جهل (۱۳۱۲ شمسی).

آی‌دا نام همسر سوم احمد شاملو است که در عنوان دو دفتر و عناوین و متن شماری از اشعار او با عشق و احترام مورد اشاره قرار گرفته است. نام اصلی آی‌دا «رینا آتانت سِرکیسیان» است و در ۱۳۴۱ با شاملو ازدواج کرد. او برای شاملو نقشی فراتر از همسر داشت، چنانکه شاملو او را «بهانه زندگی کردن و انسان بودن» خود خوانده و «زندگی دوباره‌اش را مدیون» او دانسته است. شاملو درباره او می‌گوید: «آی‌دا روح مرا از یک یأس و نومیدی وحشت‌بار نجات داد... آی‌دا برای من یک انسان نمونه است. وجود او برای من دستاویز بسیاری شعر بود که به نام او یا به انگیزه او نوشتم.»
علاوه بر اینها آی‌دا در کار پژوهش و گردآوری کتاب کوچک دستیار و همکار شاملو بود.

آی‌دا در آینه (و لحظه‌ها و همیشه (۱۳۴۳) مجموعه دو دفتر حاوی ۴۳ شعر از سروده‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ احمد شاملو.
اشعار این دو دفتر که لحن تغزلی و درونمایه‌ای عاشقانه دارند سرشار از صمیمیت است و فضای کلی شعرها نشان از رویکرد شاعر از «عشق عمومی» به عشق شخصی دارد. او «از کوجه به خانه بازمی‌گردد» و به زبانی عاشقانه و نرم با معشوق و از معشوق خود سخن می‌گوید.
شور حماسی و لحن پیامبرگونه و اساطیری، و

چند قرص خواب‌آور می‌خورند تا دیگر کسی نتواند خواب و آرامشان به هم بریزد. وقتی همه به خواب می‌روند، حرامیان در ضعی پایان‌ناپذیر از خانه خارج می‌شوند تا به تمام خانه‌ها و محله‌های شهر شبیخون بزنند.

آیتی شهرت و تخلص «عبدالحسین بافقی یزدی» (ذیحجه ۱۲۸۷ یا ۱۲۸۸؛ تفت یزد؛ ۱۳۷۲ (= ۱۳۳۲ شمسی؛ یزد) ادیب؛ شاعر، متخصص به «ضیائی» و (بعداً) «آواره» و (بعداً) «آیتی»؛ نویسنده؛ مترجم.

در خانواده‌ای روحانی زاده شد و پدرش مرجع امور مذهبی بود. در نوجوانی به کسوت روحانیت درآمد و به آموختن ادبیات و علوم اسلامی آغاز کرد. در ۱۳۰۳ قمری به یزد رفت و به تحصیل مقدمات ادامه داد. در ۱۳۰۵ قمری برای یادگیری فقه و اصول به عتبات رفت و یک سال در آنجا ماند. پس از درگذشت پدر، در ۱۳۱۱ قمری به جای او نشست و به امامت جماعت و وعظ پرداخت. در ۱۳۲۰ قمری به فرقه بهائیت پیوست و از جامعه مسلمانان رانده شد. از آن پس حدود هجده سال به سیاحت و تبلیغ بهائیت پرداخت. در ۱۳۴۰ قمری سفری به اروپا کرد و ضمن این سفر از بهائیت برگشت. در ۱۳۰۸ شمسی (= ۱۳۴۸ قمری) مقیم تهران شد و به‌عنوان آموزگار دوره متوسطه به خدمت وزارت معارف درآمد. در همین ایام نشریه‌ای ادبی- انتقادی به نام نمکدان تأسیس کرد که تا چند سال به‌طور نامنظم منتشر می‌شد. در ۱۳۱۸ شمسی (= ۱۳۵۸) به یزد منتقل و به تدریس در دبیرستانها مشغول شد. پس از بازنستگي در ۱۳۲۸ شمسی (= ۱۳۶۸) «انجمن ادبی یزد» را بنیاد گذاشت.

در شعر و ادب فارسی صاحب‌قریحه بود و آثار فراوانی از خود به جای گذاشت. وی بود که پروین اعتصامی را متهم به سرقت ادبی کرد (نگاه کنید به پروین اعتصامی).

می‌کند. فردا اودت می‌گوید آینه کوچکی که در کیفش بوده شکسته است و این بدبختی می‌آورد. راوی به بهانه‌ای واهی این دوستی را به هم می‌زند و چندی بعد به مسافرت می‌رود. در آنجا نامه‌ای از اودت دریافت می‌کند که حاکی از تنهایی و افسردگی اوست.

راوی پس از بازگشت به پاریس اتاق اودت را خالی می‌یابد.

آینه، مینا، آینه (۱۳۵۶) مجموعه دو

نمایشنامه از یار علی پور مقدم: **بغل اداره پست خلخال**...؛ «آینه، مینا، آینه...».

در نمایشنامه «آینه، مینا، آینه...» که در سیزده صحنه یا «تابلو» تنظیم شده است، هر تابلو گوشه‌ای از زندگی نکبت بار عده‌ای آدم بدبخت - لقوه‌ای و دیوانه و فاحشه و مارگیر گوژپشت - را نمایش می‌دهد.

در آخرین تابلو، دیوانه، مارگیر گوژپشت را که می‌گوید جرأت خودکشی ندارد به قتل می‌رساند و اندکی بعد نیز بر اثر جراحی که بیشتر به خود وارد آورده است می‌میرد.

فاحشه هم به جستجوی سرنوشتی نامعلوم از آنجا می‌رود و آخرین پیامش برای آن آدم‌های بدبخت این است: «از همه تون متنفرم. صدامو میشوین؛ از همه چیزتون بدم میاد؛ حالمو بهم میزنین... پاشین واسه من دست تکون بدین. کتافتا.»

آینه‌های دردار (۱۳۷۱)؛ نگارش: شهرپور

(۱۳۷۰) رمانی خاطره‌گونه (حدود ۳۳۰۰۰ کلمه) از هوشنگ گلشیری.

مکان و زمان وقوع: چند کشور اروپایی؛ اواخر دهه ۱۳۶۰.

نویسنده‌ای ایرانی برای شرکت در جلسات قصه‌خوانی و پرسش و پاسخ به چند کشور اروپایی سفر می‌کند. در یکی از این جلسات یادداشتی از شخصی که ظاهراً یک آشنای قدیمی

نحو کهن‌گرای شاملو که بخشی از سبک اوست، در این دفتر به اعتبار حال و هوای عاشقانه کم‌رنگ‌تر از بقیه آثار وی است. بعدها این دو دفتر به صورت دو کتاب مجزا منتشر شد.

نیز نگاه کنید به **آیدا**

آیدا: درخت و خنجر و خاطره! (۱۳۴۴)

دفتری حاوی ۲۳ شعر از سروده‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ احمد شاملو.

شعرهای این دفتر را در دو بخش می‌توان دسته‌بندی کرد: بخشی که دنباله عاشقانه‌های شاملو در باغ آینه و بویژه آیدا در آینه است؛ و بخش دیگر که درونمایه‌ای اجتماعی دارند و خشم و عصبیت در آنها موج می‌زند. شاعر از نافرجامی جنبشها و کوششها و نیز از مردمان خواب‌زده‌ای که خود را دیگر از ایشان نمی‌شمارد دلزده و خشمگین است.

از لحاظ زبان، شعرهای این دفتر از کلامی نیرومند برخوردارند، اما کم نیستند اشعاری که از دایره شعریت بیرون می‌آیند و به مرز شعار و بیانیه می‌رسند.

نیز نگاه کنید به **آیدا**

آینده (۱) نگاه کنید به **شاهرودی، اسماعیل**

آینده (۲) نگاه کنید به **نشریات ادبی**

آینده‌داری نگاه کنید به **پیش آگاهی**

آینه شکسته داستان کوتاهی (حدود ۱۲۰۰

کلمه) از صادق هدایت، در مجموعه سه قطره خون.

راوی ماجرای آشنایی‌اش با اودت لاسور در فرانسه را تعریف می‌کند. آنها همسایه هستند و آشنایی‌شان از پشت پنجره شروع می‌شود. کم‌کم یکدیگر را ملاقات می‌کنند و با هم به گردش می‌روند. روزی کیف اودت پیش راوی جا می‌ماند و او کیف را از پنجره برایش پرت

صنم‌بانو که اینک چند سال است از همسرش جدا شده است بیشتر محشور می‌شود و سرگذشت او را از زبان خودش می‌شنود. در پایان داستان هنگامی که صنم‌بانو به نویسنده پیشنهاد می‌کند بیشتر در پاریس بماند، هر دو با نیم‌نگاهی به گذشته و حال خود به این نتیجه می‌رسند که بی‌فایده است و زندگی‌شان را باخت‌اند - اگر چه اذعان دارند که هر مسیر دیگری در زندگی احتمالاً به باختی دیگر منجر می‌شد.

است به دستش می‌رسد. معلوم می‌شود که این آشنا، صنم‌بانو معشوق دوران نوجوانی و جوانی نویسنده بوده که دست سرنوشت آنان را از هم جدا کرده اما گوشه‌هایی از این رابطه، به شکلی تحریف شده در داستانهای نویسنده رسوخ نموده است. نویسنده جلسات خود را از روی برنامه‌ای که دارد برگزار می‌کند و در این ضمن، بخشی از زندگی آشفته و گاه خفت‌بار روشنفکران وازده هموطنش را مشاهده می‌کند. سپس در پاریس با